

مجله
الکترونیکی
همجنسگرایان
ایران

سال دوم ، شماره ۱۹ ، تیر ماه ۱۳۸۵

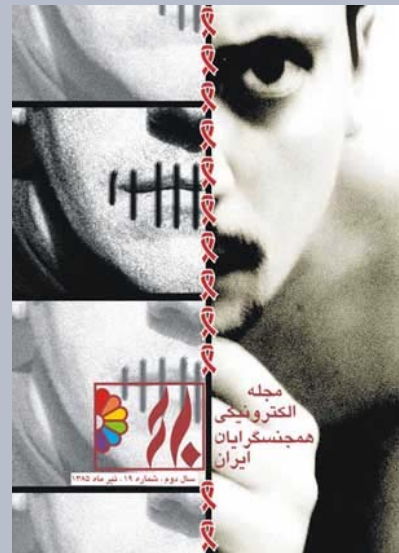


ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذر ماه سال ۱۳۸۳

شماره ۱۹، تیر ۱۳۸۵ - ۶۶ صفحه



MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine

July 2006, Issue 19

majaleh_maha@yahoo.com

ارتباط با ما

برای بیان نظرها و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد و همین طور اشتراک «ماها»، از نشانی پستی زیر استفاده کنید:

■ majaleh_maha@yahoo.com

(پست الکترونیکی علاقه‌مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده، پس از آن همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه‌ای از آن برای مشترکین ارسال می‌شود.)

فهرست مطالب

- ۱ فهرست مطالب
- ۲ هشدار به همه مشترکین و خوانندگان ماها
- ۳ حرف‌های سردبیر - دلارام
- ۵ مبارزه با ایدز و "گروه‌های در معرض خطر"
- ۸ مصاحبه ماها با ساقی قهرمان
- ۲۱ جنسیت ارثی - ترجمه منصور صابری
- ۲۴ جنبش همجنسگرایان ایران، هست یا نیست؟
- ۲۸ گزارشی زنده از ۲۲ خرداد، تجمع اعتراض آمیز زنان - دلارام
- ۳۲ نامه‌های خوانندگان
- ۳۹ این عشق است، نه هوس‌های شیطنی
- ۴۱ مارسل پروست، نویسنده‌ی همجنسگرای فرانسوی
- ۴۳ جشن عشق - آرا، آرمن، رضا، شروین
- ۴۷ فلش‌هایی از زندگی یک لژیون - آذر
- ۵۳ فیلم نگار - پرنده
- ۵۶ کالای معرفت - مه اندیش
- ۵۹ اخبار ایران و جهان
- ۶۲ نامه نگاریهای فرید و مهران - قسمت هشتم
- ۶۵ شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

ماها را به دوستان و

آشنایان خود معرفی کنید



هشدار به همه مشترکین و خوانندگان ماها

◀ اخیراً فرد یا افرادی جهت ایجاد اغتشاش در اذهان مشترکین و خوانندگان مجله ماها، با سوء استفاده از نام مجله اقدام به ایجاد یک ایمیل به اسم "مجله ماها" کرده و ظاهراً لیست ایمیل و گروهی در یاهو هم به همین اسم درست کرده اند. این افراد زیرکانه ایمیل خود را آنچنان دقیق شبیه به ایمیل ماها درست کرده اند که به راحتی بتوانند از دید افراد پنهان مانده و به شیادی خود ادامه دهند. ظاهراً تعدادی از افراد هم گول آنها را خورده و با این فکر که این ایمیل متعلق به مجله ماها است، آگهی آشنایی داده اند و عکس هایی هم ارسال کرده اند.

این فرد (یا افراد) به این عمل بسنده نکرده و حتی ایمیل اصلی مجله ماها را هم وارد لیست خود کرده اند و از این طریق روزانه تعداد زیادی ایمیل های ناخواسته به ما می رسد.

ما ضمن محکوم کردن چنین عمل شیادانه ای، از همه مشترکین و خوانندگان خود می خواهیم که به دام این افراد نیفتند و وقتی ایمیلی دریافت می کنند حتماً به آدرس ایمیل فرستنده دقت کافی بکنند. احتمال می رود که این افراد از طریق ایمیل خود به طور خصوصی هم با کسانی از همکاران و دوستان نزدیک ماها تماس گرفته و نقشه هایی چیده باشند که ما نمی دانیم. دوستان، دقت کنید که ایمیل مجله ماها این است:

Majaleh_maha@yahoo.com

اما این فرد (یا افراد) این ایمیل را درست کرده اند:

Majale_maha@yahoo.com

می بینید که این دو ایمیل تشابه زیادی به هم دارند و تنها تفاوت شان این است که در ایمیل مجله ماها حرف آخر کلمه انگلیسی مجله حرف h است:

(Majaleh_maha@yahoo.com)

اما در ایمیل جعلی حرف اچ وجود ندارد و فقط حرف e نوشته شده است:

(Majale_maha@yahoo.com)

به اطلاع همه دوستان می رسانیم که مجله ماها هیچ گروه یا لیست ایمیلی برای آگهی های آشنایی یا ارسال عکس ندارد. مجله ماها و ضمیمه دوست یابی آن به صورت ماهانه و در قالب پی دی اف منتشر می شود. و ضمیمه دوست یابی تنها و فقط به کسانی ارسال می گردد که خود درخواست اشتراک کرده باشند.

ما از فرد یا افرادی که به چنین کار زشت و غیر اخلاقی و سوء استفاده از اسم مجله ماها دست زده اند مصرانه درخواست می کنیم که این کار را متوقف کرده و هر چه زودتر ایمیل (و لیست یا گروه احتمالی در یاهو) که به اسم ماها راه انداخته اند را منحل کنند.

■ ماها



حرف‌های سردبیر

■ دلارام - سردبیر لژیین

◀ زن، واژه ای است که هنوز هم در گوشه و کنار دنیا، در کنار اعمال زور و خشونت و تبعیض می آید، واژه ای که گاهی برای خود زنان هم یادآور طردشدگی و نادیده گرفته شدن است.

از ابتدای خلقت تا به امروز خواننده و شنیده ایم که زن ها همواره مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند و حقوق شان به طرق مختلف پایمال شده است. به همین دلیل هم این روز ها شاهد آن هستیم که گروه های مدافع حقوق زنان در همه جای دنیا برای برابری میان زن و مرد تلاش می کنند. در کشور های توسعه یافته این تضاد آشکار بین زن و مرد بسیار کمتر شده و حداقل در دولت و قانون به زن و مرد به یک چشم نگاه می شود. هرچند حتی در همین کشور ها هم زنانی هستند که تنها به خاطر زن بودن شان قربانی خواسته های شخص یا گروهی شده اند اما خوشبختانه قانونی وجود دارد که از این شخص قربانی حمایت کند و به قولی وقتی که قانون از یک گروه حمایت می کند طبیعی است که جنایت ها علیه این گروه به حد اقل برسد.

اما زن، این موجودی که همه ی دنیا آن را ضعیف تر!! و آسیب پذیر تر می داند در کشور پر از بحران ما در چه جایگاهی قرار دارد؟ کشوری که حتی برای اجرای قوانین مکتوب و مشخص آن نیز هیچ تضمینی وجود ندارد. قوانین جمهوری اسلامی ایران بر اساس متون فقه اسلامی نوشته شده اند، البته در بعضی موارد تغییرات حقوقی هم اعمال شده است، اما پایه و اساس آن همان فقه اسلامی است. و در این قانون هم همان طور که همه ی ما می دانیم زن ها تقریباً از هیچ حقوقی برخوردار نیستند.

از حق حضانت کودک بگیریم تا حق طلاق و خروج از کشور و ارث و هزار مورد دیگری که در آن هیچ قانونی از حقوق زن دفاع نمی کند، هیچ، تازه حق چند همسری را هم به مردان می دهد. و بله، واقعیت تلخ در همین یک جمله است که قانون ما می گوید "زن، نصف انسان است!" و انسان هم همان مرد، نویسنده ی این قانون است.

نصف جمعیت کشوری که در آن دم از برابری و عدالت زده می شود، همواره شخصی را دارند که در هر لحظه می تواند همه جور حقی را از آنان سلب کند. تا زمانی که دختر در خانه ی پدر است، پدر زمامدار مسائل فرزند است و وقتی هم که ازدواج کرد شوهر این وظیفه ی خطیر! را به عهده می گیرد؛ وظیفه ی محدود کردن انسانی که هیچ چیزی کمتر از او ندارد به جز نام "مرد".

زن های ایرانی یک زندگی تقریباً یکسان را تجربه می کند. تا جایی که به آن ها حق تحصیل داده شود درس می خوانند، هر وقت برای شان تصمیم گرفته شد که ازدواج کنند، ازدواج می کنند، تولید مثل می کنند، فرزندان را بزرگ می کنند و در اینجا فلسفه ی وجودی آن ها به پایان رسیده است و بود و نبودشان برای اجتماع هیچ فرقی نمی کند. هیچ وقت جهت رشد و ترقی خود قدمی بر نمی دارند، هیچ وقت برای بهتر شدن وضعیت تلاشی نمی کنند و بهتر بگوییم این اجازه به آن ها داده نمی شود.

در ایران هم چند سالی است که انجمن حمایت از حقوق زنان به وجود آمده است، اما با وجود قوانین فعلی در واقع حساب همه یکسره شده است و تکلیف همه چیز هم روشن. پس این برابر بودن مستلزم آن است که قانون مورد تجدید نظر قرار بگیرد و تجدید نظر در مورد قوانین جمهوری اسلامی هم در وضعیت فعلی امری نا ممکن به نظر می رسد مگر آنکه زنان و دیگر مدافعان آنان خود قدم جلو گذارند و برای تغییر قوانین فشار وارد کنند.

تصور این که یک دختر لژیین در چنین شرایطی چه وضعیتی دارد، کار دشواری نیست. تبعیض به خاطر زن بودن و گناهکار به خاطر لژیین بودن. نباید تعجب کرد اگر در این وضعیت شاهد آن باشیم که لژیین ها خیلی خیلی کمتر از گی ها برای مبارزه



دفاع می کنند. چون دو جنبه از وجود آن ها نادیده گرفته شده است؛ قسمتی از حقوق آن ها به عنوان یک زن و قسمتی هم به عنوان یک همجنس گرا پایمال می شود. در این میان از این زن چه قوایی برای مبارزه باقی می ماند؟ اصلاً چگونه در این وضعیت او می تواند با احساسات خود و گرایش جنسی خود آشنا شود؟

برای یک زن در هر موقعیتی، مساله ای هست که به او یاد آوری کند که زن است، ساده ترین آن مانتو و روسری است که نمونه ی بارز فرق بین زن و مرد است. شاید یک مرد واقعاً هیچ وقت درک نکند که مزاحم های خیابانی و نگاه ها و اعمال آزار دهنده ی آن ها چیست، اما یک زن از همان کودکی با این مسائل بزرگ می شود تا اینکه دیگر به آن عادت کند و اگر روزی مردی هم از کنار او رد شد و کاری با او نداشت، خداوند را شکر می کند.

طبیعی است که زنی که همیشه در هزار زندان اسیر است نمی تواند به درستی با گرایش خود آشنا شود، در واقع برای خیلی از زنان راهی به جز ازدواج وجود ندارد.

پس این برابری و آزادی بیان کجا می رود؟ چه گروهی شامل آن می شود؟ نقش یک زن در این آشفته بازار چیست؟ نقش یک لژیون چطور؟

آیا غیر از این است که یک لژیون که وضعیت بدتری نسبت به دیگر زنان نیز دارد باید در راس گروه مدافع حقوق زنان قرار بگیرد؟

درست است که گرایش های جنسی ما در ایران تنها برای خود ماست و ما نمی توانیم آن را با کسی در میان بگذاریم، چه برسد به آن که از حقوقمان هم دفاع نکنیم. اما خوشبختانه زن بودن فعلاً گناه نیست. حتی اگر قانون هم از ما حمایت نکند، دلیل نمی شود که مبارزه را بیوسیم و کنار بگذاریم.

یکی از کار هایی که باید انجام داد و در همین مجله ی ماها هم بارها در مورد آن صحبت شده است، فرهنگ سازی است. زن ها هنوز خود را باور نکرده اند، هنوز در خود پتانسیل مبارزه را نمی بینند، جای سوال نیست اگر در این وضعیت حق آن ها پایمال شود.

لازم نیست حتماً گرایش جنسی مان را داد بزنییم، بهتر است ابتدا از زن بودن مان آغاز کنیم، و مهم همین آغاز است و لازمه ی آن تلاش.

یک دختر لژیون، می تواند روش های زیادی برای فرهنگ سازی داشته باشد. همین که تک تک ما بتوانیم با وجود این بی عدالتی ها خود را ترقی دهیم و به قول معروفی سری در سرها در آوریم کار بزرگی است. خوشبختانه این روزها تعداد دختران دانشجو حتی بیشتر از پسران است و زنان ایرانی مشغول نشان دادن خود به جهانیان هستند. و در این میان حتماً دختران لژیونی هم وجود دارند که به فکر بهبود وضعیت خود هستند و برای آن تلاش می کنند، اما این تلاش ها باید آگاهانه و هدفمند باشند.



مبارزه با ایدز و "گروه های در معرض خطر"



■ آقای پیتر پیوت یکی از مسئولان بلند پایه کمیته مبارزه با ایدز سازمان ملل: "در کشورهای اسلامی همجنسگرایی ممنوع است و به کار بردن کلمه همجنسگرا هم تابو است. با این حساب بدون اعتراف به همجنسگرایان و مشارکت دادن آنان در مبارزه با ایدز، برنامه ها درست پیش نخواهند رفت." ■ بر طبق گزارش سازمان ملل متحد، ایران یکی از کشورهای است که اپیدمی ایدز در آن در حال گسترش است.

◀ در اوایل ماه گذشته (خرداد ماه ۱۳۸۵) سازمان ملل متحد کنفرانسی برای مبارزه با ایدز و با هدف برنامه ریزی برای ۵ سال آینده برگزار کرد. در این کنفرانس علاوه بر مسئولان سازمان ملل متحد، تعداد زیادی از گروه های امدادگر و ان جی او های فعال در عرصه اچ آی وی و ایدز هم شرکت داشتند. متأسفانه نه مطبوعات ما به انعکاس مباحث کنفرانس پرداختند و نه مسئولان دولتی بخصوص مسئولان وزارت بهداشت و درمان به این نشست توجه چندانی نشان دادند.

هر چند در کشور ما کماکان خطر ایدز آن طور که باید و شاید جدی گرفته نشده، اما با این همه نسبت به سال های انکار امکان "ایدز گرفتن ملت مسلمان ایران" از طرف مسئولان که جمع بزرگی از هموطنان را به روز سیاه نشانده، فاصله گرفته ایم. دولت و سازمان بهداشت و درمان بودجه ای برای آگاهی رسانی در باره ویروس عامل ایدز (اچ آی وی) و راه های سرایت آن اختصاص داده اند، گاهی نشست هایی برگزار می شود و ظاهراً برنامه بی یال و اشکمی هم برای آموزش دانش آموزان روی میز مسئولان وجود دارد.

خطر اپیدمی شدن ایدز در ایران جدی است. تابو کردن سکس و به پستو راندن نیازهای انسان ها شاید سطح جامعه را برای خوش آیند ظاهر پرستان خوش رنگ و لعاب کند اما در نهان جامعه نیازهای اساسی انسان ها است که حرف آخر را می زند و وقتی به سطح می آید دیگر کار از کار گذشته و پشیمانی سودی نخواهد داشت. مردم سرمایه اصلی این مملکت هستند و مسئولان حق ندارند نسبت به بیماری هایی که جان انسان ها را می گیرند، این چنین بی مبالاتی کنند. کمیته سازمان ملل متحد در نشست اخیر خود گزارشی منتشر کرد که طبق آن از ۳۸ میلیون فرد مبتلا به ویروس اچ آی وی، ۱۷ میلیون نفر زن هستند و در سال گذشته میلادی حدود ۲٫۸ میلیون نفر بر اثر ایدز جان خود را از دست دادند.

زنان و همجنسگرایان از جمله گروه های در معرض خطر سرایت به اچ آی وی هستند. آقای کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد در آغاز کنفرانس خرداد ماه از شرکت کنندگان علناً درخواست کرد که زنان تن فروش و همجنس گرایان را در کارزارهای تبلیغاتی برای جلوگیری و درمان ایدز شرکت دهند. اما در رسانه های ما استفاده از کلمه "همجنسگرایان" تابو است حتی وقتی صحبت از بیماری کشنده ایدز باشد. تعصب و اصرار بر عدم استفاده از کلمه "همجنسگرایان" ظاهراً به این دلیل است که این کار نوعی اعتراف به همجنسگرایان خواهد بود، لذا با "گروه های در معرض خطر" از آنها یاد می شود.

برنامه مبارزه با ایدز در کشور ما که مسئولانش نسبت به بخشی از مخاطبان پیام خود تعصب دارند و حتی از به کار بردن اسم آنها وحشت دارند، مبنای کار خود را بر انکار و تابو گذاشته است و گفتن ندارد که این مخاطبان هم آن را جدی نخواهند گرفت.



برنامه مبارزه با ایدز زمانی کارساز خواهد بود که ابتدا به وجود گروه های مختلف و بیشتر در معرض خطر با نام و نشان اسم برده شود و آموزش و تمرینات لازم در مورد چگونگی استفاده از کاندوم به طور علنی در سطح وسیع آموزش داده شود. مشارکت دادن گروه های مختلف از جمله همجنسگرایان در امر پیشگیری از گسترش بیماری و ترغیب آنان به ایفای نقشی فعال در این باره بسیار مهم است. تنها در این صورت افراد پیام مسئولان را جدی گرفته و از رفتارهای پرخطر می پرهیزند.

اعتراف به همجنسگرایان در جامعه و از طرف مسئولان باعث تقویت حس اعتماد به نفس آنها شده، و به سهم خود به تقویت حس مسئولیت شناسی و پایداری روابط دوستی و شراکت جنسی آنها می انجامد. بر عکس اگر این اعتراف صورت نگیرد، احساس مسئولیت هم رشد نمی کند. تعریف همجنسگرایی به عنوان جرم در قانون، به ادامه تماس های موقتی و زود گذر در بین همجنسگرایان دامن می زند و تحقیقات مربوط به گسترش ایدز دال بر آن دارند که روابط موقت و زود گذر به تماس های متعدد با افراد مختلف و حتی عدم استفاده از کاندوم منجر می گردد و همه این ها در انتقال بیماری سهم عمده ای دارند. تجارب کشورهای دیگر نشان داده اند که با اعتراف به حقوق همجنسگرایان و مشارکت آنان در مبارزه با ایدز، امکان کنترل بیماری در این قشر اجتماعی نتایج مثبت غیر قابل انکاری دارد. به عنوان نمونه امروزه در غرب گسترش ویروس اچ آی وی در بین همجنسگرایان، به کنترل درآمده و بیشتر مبتلایان را دگرجنسگرایان تشکیل می دهند.



اعتراف به سکس و جنسیت مستقل زنان، تصویب قوانین مناسب برای تضمین چنین اعترافی و جلب مشارکت زنان در آگاهی رسانی در باره ایدز، می تواند در توانمندسازی زنان ما و مقابله با گسترش ایدز در بین زنان نقش بسزایی ایفا کند.

آقای پیتر پیوت یکی از مسئولان بلند پایه کمیته مبارزه با ایدز سازمان ملل می گوید که "در کشورهای اسلامی همجنسگرایی ممنوع است و به کار بردن کلمه همجنسگرا هم تابو است. با این حساب بدون اعتراف به همجنسگرایان و مشارکت دادن آنان در مبارزه با ایدز، برنامه ها درست پیش نخواهند رفت."

شعبه سازمان ملل متحد در ایران مدت ها است که با ایده اجرای برنامه ای برای "مردانی که با مردان دیگر سکس دارند" مشغول بوده اما ظاهراً بنا به عدم حمایت لازم از طرف مسئولان تا کنون ره به جایی نبرده است.

گروه دیگری از شهروندان که در معرض ابتلا به ایدز هستند، زنان می باشند اما در برنامه های مبارزه با ایدز به این گروه هم توجه کافی نشده است. آموزش دادن در باره استفاده از کاندوم در روابط جنسی زنان و مردان در شرایط و موقعیتی که در قوانین و حتی اجتماع ما با زنان به عنوان شهروند درجه دوم برخورد می شود و آنان بر جنسیت و سکس خود حاکم نیستند، بدان منجر می شود که در یک رابطه استفاده از کاندوم هم در قدرت مرد باقی بماند و زن مسلوب الاراده باشد. در یک رابطه زناشویی گاهی پیش می آید که زن تمایلی به انجام عمل سکس ندارد اما در جامعه ما مردان در چنین مواقعی براحتی و بدون هیچ پیگرد قانونی بزور به زنان خود تجاوز می کنند. حال اگر چنین مردانی در بیرون خانه با فروشندگان سکس یا مردان دیگر رابطه جنسی داشته اند، زن مورد تجاوز واقع شده در خانه در معرض ابتلا ناخواسته به ایدز واقع می شود و قربانی می گردد. شیوع وسیع ایدز در بین زنان متاهل در شرق آفریقا و تایلند سند این گفته است. طبق تحقیقات مسئولان این کشورها، این زنان مبتلا در عمر خود تنها و فقط با همسر خویش رابطه جنسی داشته اند.

اعتراف به سکس و جنسیت مستقل زنان، تصویب قوانین مناسب برای تضمین چنین اعترافی و جلب مشارکت زنان در آگاهی رسانی در باره ایدز، می تواند در توانمندسازی زنان ما و مقابله با گسترش ایدز در بین زنان نقش بسزایی ایفا کند.



آقای پیتر پیوت می گوید که نوعی ژل یا کرم مخصوص پیشگیری از انتقال ویروس اچ آی وی برای زنان در حال آزمایش است اما احتمالاً تا سال ۲۰۱۰ طول می کشد تا وارد بازار شود. بنابراین ارائه آموزش های لازم در باره بیماری ایدز برای دختران، اجرای برنامه آموزش جنسی و برنامه آموزشی در باره تولید مثل در مدارس راهنمایی اهمیتی زیادی دارند.

جدیدترین آمار که در نشست اخیر سازمان ملل متحد درباره ایدز منتشر شد:

از ۲۵ سال قبل که اولین بیماری ایدز شناخته شد تا کنون ۶۵ میلیون نفر به اچ آی وی مبتلا و ۲۵ میلیون نفر بر اثر ایدز، جان خود را از دست داده اند.

در پایان سال گذشته میلادی تعداد کل مبتلایان به ویروس اچ آی وی در کل جهان ۳۸٫۶ میلیون نفر بود. از این تعداد ۲۵ میلیون نفر در افریقا و ۳٫۸ میلیون نفر در آسیا زندگی می کنند.

در اروپای شرقی و آسیای مرکزی که قبلاً تعداد مبتلان کم بود، سال گذشته ۲۲۰ هزار نفر به اچ آی وی مبتلا و تعداد کل مبتلایان را به ۵٫۱ میلیون نفر افزایش داد.

تنها در سال گذشته (۲۰۰۵ میلادی) تعداد ۶۴۰۰۰ نفر در خاورمیانه به ویروس اچ آی وی مبتلا شدند. با این حساب تعداد کل مبتلایان به ۴۴۰ هزار نفر رسید.

گزارش سازمان ملل متحد در ادامه این آمار آورده که در لیبی، الجزائر، مغرب و ایران اپیدمی ایدز در حال گسترش است.

■ لینک گزارش کامل کنفرانس در باره اپیدمی ایدز:

http://www.unaids.org/en/HIV_data/2006GlobalReport/default.asp

■ لینک بیانیه پایانی کنفرانس بزبان انگلیسی:

http://data.unaids.org/pub/GlobalReport/2006/20060530-PR_GR04_en.pdf



مصاحبه ماها با ساقی قهرمان



■ او را فروغ دوران خوانده اند، او را مبارز راه رهایی زنان بدون پرداختن به رودر رویی مستقیم با مردسالاری معرفی کرده اند، او را تن کامه خواهی دانسته اند که بی پروا به لذت ستانی از جسم خویش می پردازد و خواننده را به تماشای این لذت ستانی دعوت می کند. او را ترسیم کننده اروتیسم لژیونیسیم دانسته اند، او....

اما این طور به نظر می رسد که ساقی همه اینها هست و نیست. او ظاهراً مرزبندی را برنمی تابد و در اشعار خود (چه بسا در زندگی واقعی نیز) از لذت و خواهش تن رو برنمی تابد و اگر هوس کند، با هر کسی چه زن و چه مرد و حتی خود "عشق" همبستر می شود. اروتیسم، همجنسگرایی و دگرجنسگرایی همه را می توان در اشعار ساقی دید.

ساقی در سایت خود تنها بخشی از اشعار خود را چاپ کرده و حرف هایی که دیگران در باره اش زده اند، بیش از این چیزی از خود نمی گوید. هر چه هست فرهنگ ما به ساقی - های بیشتری نیاز دارد و باید آنها را بهتر و بیشتر بشناسیم. پس از فرصت پیش آمده استفاده می کنیم و پای صحبت ساقی قهرمان می نشینیم:

◀ **ماها:** ساقی قهرمان کیست؟ ممکن است خود را برای ما و خوانندگان ماها معرفی کنی؟

ساقی قهرمان منم. در سال ۱۳۳۶ به دنیا آمده ام. ادبیات فارسی خوانده ام. به سوال های کلی بلد نیستم جواب بدهم، اما اگر سوال را خورد کنید به بخش های مشخص، جواب دقیق می دهم.

ماها: از چه زمانی به شعر رو آوردی و تاکنون چه کتاب هایی را منتشر کرده ای؟ و علاقه مندان به اشعارت در ایران چگونه می توانند کتاب هایت را تهیه کنند؟

از چه زمانی به طور جدی نوشته ام؟ از پانزده سالگی.

خوب نوشته ام، و خوب خوانده ام.

شعر گفتن را سرگرمی، و رفع دلنگی، و شعر را وسیله خوشباش دیگران نمی دانم. هویت من شاعر بودن من است، حرفه ام نوشتن. کارم را با دانش و دقت و مسئولیت انجام می دهم.



سه مجموعه شعر و یک مجموعه داستان کوتاه چاپ کرده ام. کتاب های مرا نشر افرا، در کانادا منتشر کرده است.

از دروغ (شعر) ۱۹۹۷

و جنده یعنی جان می بخشد به (شعر) ۱۹۹۸

ساقی قهرمان. همین. (شعر) ۲۰۰۳

اما وقتی تنهایی، گاو بودن درد دارد (داستان کوتاه) ۲۰۰۳

کتاب های من در ایران اجازه انتشار ندارند. شعرهای من در مطبوعات ایران چاپ نمی شوند. در سایت های خصوصی هم به ندرت به کارهای من اشاره می شود. می دانم که کسانی کتاب های من را به داخل برده اند، اما برای کتابخانه شخصی خودشان. فکر می کنم تا زمانی که در ایران پخش کتاب هایم ممنوع باشد سایت شخصی من که مجموعه کارهای فارسی و انگلیسی من را در خود جای داده است، بهترین راه آشنا شدن با کارهای من باشد. آدرس سایت من www.saghi.ca است.

ماها: آیا در اشعار خود در پی اثبات هویت و جنسیت زنانه هستی یا در پی تصویر تن کامه خواهی زنان لذبین؟ یا ساقی زن شوریده دوجنسگرایی است که "همچون ماهی" از مشق "صیادان" و سنت گرایان می لغزد؟ کلاً تا چه اندازه در تصویری که دیگران از تو کشیده اند، خود را باز می شناسی؟

در شعرهایم در پی اثبات هویت خودم هستم. خودم هم زن ام. هرچندسگرا هم هستم. تمام روابط و قراردادهای اجتماعی را از دریچه روابط جنسی می بینم. در شعرهایم تصویر عشقبازی زنان را منعکس می کنم، و این زنان گاهی در حال کام گرفتن از زنان اند، و گاهی در حال کام گرفتن از مردان، و گاهی دیگران. هویت زنانه را اثبات نمی کنم چون هویت زنانه، حتی در جامعه ایران، حتی در جامعه فرهنگی/سیاسی ایران، حتی اگر به اندازه کافی تحلیل نشده باشد، نیاز به اثبات ندارد. من این هویت را در شعرهایم "آشکار" می کنم. ابعاد گوناگون این هویت، و دامنه وسیع آن را در معرض دید قرار می دهم. تابوهایی را به میدان می کشم که زن را به شکل و شمایل فرهنگی/سنتی خاصی محدود می خواهند. ما به جایی رسیده ایم که لازم باشد بدانیم زن هتروسکشوال هم زن است. زن همجنسگرا هم زن است. زن دوجنسگرا هم زن است. زن ترانس، و کراس هم زن است. و در ادامه همین مقوله، زن مسلمان نهی از منکر کن هم زن است، زن سکولار دموکرات هم زن است. زن نجیب و زن جنده هر دو زن اند. زنی که به بچه اش شیر می دهد زن است، زنی که بچه اش را وسط سفره می گذارد و می خورد هم زن است. نگاه کردن به زن با رنگ های گوناگونی که دارد باعث می شود که فرهنگ شرقی ما به همه زنان حق حیات بدهد نه فقط به تعداد اندکی از زنان که در چهارچوب معیارهای حاکم سنتی جا می گیرند.

این که من خودم را در تصویری که دیگران از من کشیده اند چقدر می شناسم، مسئله مهمی نیست، چون به هر حال هر کس ما را از دیدگاه خودش می بیند. اما من همیشه همانی که من هستم خواهم بود، و نه چیزی که دیگران می بینند، یا می خواهند ببینند.



ماها: به غیر از شعر از چه راه های دیگری به تصویر خود، افکار و احساسات خویش می پردازی؟ و آیا به غیر از سرودن شعر، فعالیت های اجتماعی دیگری هم داری؟

به غیر از شعر، و داستان، و عکس، با شیوه زندگی ام به بیان دیدگاه های خودم پرداخته ام. من هر چه را که عنوان می کنم، در زندگی شخصی ام به آزمایش می گذارم تا مطمئن شوم که قابل اجرا است، یا نیست، یا چه محدودیت هایی دارد، یا چه تاثیری بر محیط پیرامونش می گذارد. اگر توصیه ای را خودم نتوانم عملی کنم توضیح می دهم که چرا نتوانسته ام. شیوه زندگی خود من پایه کاری است که در شعر می کنم و به این کار اصرار دارم چون متأسفانه واعظ بی عمل، یا بی مسئولیت، یا دروغ گو زیاد است و حرمت گفته و نوشته از میان رفته است.

فعالیت اجتماعی زیاد دارم. برای آزادی بیان، و زنان فعالیت می کنم. با هیچ سازمانی به طور مستمر کار نمی کنم. به هیچ ارگانی در بست وابسته نمی شوم. سازمان های حقوق بشری با محدودیت های جدی روبرو اند، و همکاری رسمی با این سازمان ها مستلزم چشم بستن به نقض حقوق بشر است. یکی از وظایف ما، به عقیده من، به شیوه ای مستمر و بی هیاهو، آشکار کردن محدودیت های ارگان های حقوق بشری (زنان، زبان، جنسی و نژادی، قومی، طبقاتی)، و رفع معصومیت از باورهای برحق (مثل: فارسی شکر است، بهشت زیر پای مادران است، زنان فرشته صلح اند، مردها نان آور اند، گاهی رستم اند، خدا شاهد است، لنین ایدئولوژی نبود، خانواده ستون اجتماع است) است. سعی می کنم این وظیفه را هم درست انجام بدهم. گاهی صندلی ام را خالی می گذارم تا لزوم ننشستن پشت بعضی از میزها را گوشزد کنم.

ماها: با توجه به اشعاری که در این چند روز از تو خوانده ایم، خواننده حق دارد اگر شعر "

"شمع را

و شیشه شراب را

می گیرانم

هنوز یک قطره از شب باقی است"

را یک شعر ساده رماتیک شمع و شراب تلقی نکند بلکه "شیطنت" زن شاعر در ترسیم لحظه خود ارضایی او بداند.

چرا، کاملاً درست است. این شعر زمانی نوشته شد که من وحشتناک عاشق خودم بودم. ولی علاوه بر آن، من اصلاً قادر نیستم به شیشه شراب نگاه کنم و سر شیشه، و درازی گلوی بطری را اندازه بگیرم. از شمع خوشم نمی آید. می شکند، و حساسیت هم می آورد. این شعر یک شعر ساده است، ولی رماتیک نیست. جلق زدن از بهترین شیوه های عشقبازی است، متأسفانه فروتنی فرهنگی ما اجازه نمی دهد عاشق خودمان باشیم و با خودمان عشقبازی کنیم. انگار همیشه کس دیگری باید دست به کار شود و به ما لذت "بدهد". منظورم این است که چرا "گاییدن" عشقبازی خوانده می شود و "جلق" زدن چیزی جز خودارضایی نامیده نمی شود؟ ترم "خودارضایی" بار مثبت عشقبازی را ندارد. مگر عشقبازی کردن با خود از مقوله عشق نیست. مگر آدم نمی تواند عاشق دست و دهان خودش باشد.



ماها: آیا فضای آزاد خارج این امکان را به تو داده که اینچنین قید و بندها را بزنی و یا از همان ابتدا فردیت قوی داشته ای که با کمک آن توانسته ای خود باشی؟

فکر می کنم فضای خارج این امکان را به من داد که بدون این که بمیرم قید و بندها را دور بیندازم. اگر در ایران هم بودم همین کار را می کردم، ولی معلوم نبود سالم هم بمانم. خیلی از کسانی که در ایران قید و بندها را زدند جان شان را، سلامت روان شان را سر این کار گذاشتند. به هر حال من فکر می کنم اجتماع بشری اگر تن به قید و بند بدهد، مریض می شود و می میرد. اما تا بیست و چهار سالگی در ایران زندگی کردم و بعد از آن به دلایل سیاسی، یعنی به دلیل همکاری با تشکیلات زنان حزب توده، از ایران فرار کردم. من فقط سه سال بعد از انقلاب در ایران بودم. هنوز فضای وحشت ایران را فراموش نکرده ام. تا زمانی که در ایران بودم بی تجربه تر از آن بودم که بدانم چرا در روابط عاطفی ام به مشکل بر می خورم. من در این سی ساله اخیر بارها عاشق شده ام، یک بار ازدواج کردم. دوبار مادر شده ام. چند بار کورتاژ کردم. چند بار با کسانی دراز مدت یا کوتاه مدت زندگی کرده ام. با آدم های مختلف خوابیده ام. از آدم های مختلف طلاق گرفته ام. طول کشید تا خصوصیات جنسی خودم را دقیقاً کشف کردم. جنسیت ما هویت ما است، تا با هویت خودمان روبرو نشویم، با هویت خودمان زندگی نکنیم زندگی نمی کنیم، زندانی زندگی هستیم. قید و بندهایی که فضای زندگی من را تنگ کرده بودند، باید دور ریخته می شدند، به هر قیمتی.

فردیت من قوی است، با تجربه، و تحلیل گر هم هست. خودم برای خودم برنامه زندگی می ریزم، دوست ندارم عمرم را صرف آزمایش الگوهای دیگران بکنم. دوست ندارم فداکاری کنم. از لذت بخشیدن به دیگران زیاد لذت نمی برم، به همین دلیل ناچار نیستم دروغ بگویم. همین دروغ نگفتن بار بسیاری از قید و بندها را از شانه من برداشته است.

ماها: چه تعریفی از اروتیک (تن کامه خواهی) داری و نظرت در باره پورنو گرافی چیست و فرق این دو کدام است؟

تعریف من از اروتیک همان تعریف معمول است، اروتیک تن کامه خواهی است با بزک عشق و اخلاق. پورنو تن کامه خواهی بدون چاشنی اخلاقیات. یعنی در واقع اروتیک و پورنو به نظر من تجسم تن کامه خواهی و لذت تن از تن است. فرهنگ های لغت معتقدند که آثار اروتیک دارای بار هنری اند، و پورنو فاقد بار هنری است. مسئله این جاست که حضور این بار هنری در آثار هنری با معیارهای کدام محدوده جغرافیایی، و در چه چهارچوب زمانی بررسی می شود؟ مرزهای اروتیک و پورنو درهم رفته اند. من اگر ناچار به اسم گذاری باشم از دو قطعه شعری که هر دو به تن کامه خواهی پرداخته اند، آن یکی را که محتاط تر، با دقت بیشتر با کلمات بازی کرده اروتیک می نامم، و آن یکی را که زنده تر و خشن تر به چینش کلمات پرداخته است، پورنو می خوانم. موضوع می تواند در هر دو یکی باشد. بعضی از منتقدین با پورنو خواندن یک اثر هنری ادبی، قصد تخطئه اثر را دارند، و بعضی از منتقدین قصد تحسین اثر را. من با نظریه ای که پورنو را فاقد بار هنری می داند موافق نیستم.

ماها: چگونه به همجنسگرایی نگاه می کنی؟ چه عواملی و از چه زمانی باعث شدند که به این دیدگاه برسی و آیا از سکس/عشق همجنسگرایانه تجربه ای داری؟



آدم‌ها یا همجنسگرا به دنیا می‌آیند، یا جنس مخالف گرا، یا دوجنسگرا، یا با جنسیتی فیزیکی که با جنسیت ذهنی شان مطابقت ندارد. قوانین اجتماعی همان طور که محدودیت اخلاقی، دینی، سیاسی برای افراد جامعه ایجاد می‌کنند، محدودیت جنسی هم ایجاد می‌کنند. مردم همجنسگرا به دنیا می‌آیند. همجنسگرا نمی‌شوند. این که هتروسکشوال‌ها تنها جنس قانونی دنیا اند از همان مقولهٔ دیکتاتوری مذهبی، نژادی، جنسی است. اما این شرایط عوض خواهد شد. دنیا یاد خواهد گرفت که تک صدایی سرنوشت جهان نیست.

خب، معلوم است، طبیعت تن و ذهنم باعث شدند که بدانم که معتقد به قوانین هتروسکشوال نیستم. آلترناتیو جامعهٔ هتروسکشوال، همجنسگرایی است. کشش‌های همجنسگرایی معمولاً خیلی زود، با بلوغ به سراغ آدم می‌آیند. جوان که بودم سعی می‌کردم کشش جنسی ام را ترجمه کنم به رابطهٔ دوستی. یک بار که عاشق دختری شدم، تا مدت‌ها این عشق را روی برادرش پیاده کردم. من و دوستم با هم وقت می‌گذرانیدیم. با هم دوش می‌گرفتیم، توی یک تخت می‌خوابیدیم، باهم به گردش و کتابخانه و سینما می‌رفتیم، با هم زندگی می‌کردیم، ولی این طور به نظر می‌آمد که من عاشق برادر اویم چون نه خودمان و نه اطرافیان مان می‌توانستند باور کنند که چنین "فاجعه" ای می‌تواند اتفاق بیفتد. چیزی که باعث شد که من تفاوت عاشق شدن‌های خودم با دیگران را نفهمم این بود که من عاشق مردها هم می‌شدم. سال‌ها رابطهٔ جنسی مختلط باعث شد که کشف کنم من با تن مرد مشکل ندارم، من با اصول رابطهٔ هتروسکشوال، با تقسیم رل‌های فیزیکی/فرهنگی جنسی، با استفادهٔ جامعهٔ هتروسکشوال از آلت جنسی برای مصارف فرهنگی مشکل دارم. من اصولاً هیچ مشکلی با کیر به عنوان آلت جنسی ندارم. مشکل من با کیری است که دست یک مرد هتروسکشوال است، و جای بیل و کلنگ را می‌گیرد. با تجربه‌های مختلفی که داشتم کشف کردم که این آلت می‌تواند به ظرافت لب و گونه و پستان باشد، اگر تعلیم ببیند، می‌تواند به جای حرکت عمودی، حرکت افقی داشته باشد. مشکل اساسی جامعهٔ جهانی دیکتاتوری دگرجنسگرایی نیست، دیکتاتوری تفکر مردسالاری است. امیدوارم شما هم با من موافق باشید که منظور از مردسالاری ایدئولوژی مردسالاری است، چون باور غلط مرسوم این است که مردها به صرف مرد بودن جزو سالاران اند.

ضمن این که تفکر مردسالاری راه را برای درک جهان چندصدایی می‌بندد، تربیت جنسی جامعهٔ هتروسکشوال راه را برای لذت تن می‌بندد.

در ارتباط جنسی هتروسکشوال‌ها که متأسفانه به عنوان الگوی روابط همجنسگراها هم به کار می‌رود، تقسیم دو طرف رابطه به اکتیو و پاسیو، زن و شوهر) اعضای جنسی محدود اند به کیر و کس و کون و دهن و انگشت، و لذت جنسی اگر به خاطر تولید مثل نباشد، به خاطر حفظ قدرت/موقعیت، صورت می‌گیرد.

همجنسگرایی را نمی‌شود انکار کرد، همجنسگرایی هم عمر خود تاریخ است. همجنسگرایی به حاشیه رانده شده، اما از جامعه بیرون نرفته، مجازات شده، ولی ریشه کن نشده. اگر اروتیکای همجنسگرایانه را از ادبیات کلاسیک ایران حذف کنیم چیزی زیادی از ادبیات باقی نمی‌ماند. رفتار ادبیات با موضوعات اجتماعی رفتار آینه است.

من به همجنسگرایی چطور نگاه می‌کنم؟ سیستم اجتماعی که خانواده، مدرسه، محکمه را ستون اجتماع می‌داند، سیستم ایده آل من نیست. لذت جنسی وقتی از یک تن به دو تن می‌رسد (یا بیشتر) ناچار است که قوانین حقوق بشر را رعایت کند. یعنی دو تن باید در تفاهم و توافق کامل با هم بیامیزند. پس هر چیزی در این بین به



سلیقه و عقیده تن های تشکیل دهنده رابطه، و شعور این تن ها برمی گردد. یعنی اگر ده در صد این آمیزش به احساس و اعتقادات فرهنگی مربوط باشد، نود در صد آن به خواهش تن مربوط است.

بله، هم رابطه عاشقانه، و هم سکس را با زن ها تجربه کرده ام.

من اصولاً از جفتگیری با مردها لذت نمی برم. دخول، اگر به شکل پنه تریشین باشد، یعنی حرکت کوبشی و مداوم کیر تا مرحله انزال، حس خوش آیندی در من ایجاد نمی کند. من عشقبازی کردن با مردها را دوست ندارم، فقط از بازی کردن با تن مردها خوشم می آید. دوست دارم حرکت کیر را از خوابیده به ایستاده و برعکس تماشا کنم. جالب است که این عضو می تواند خود بخود تصمیم بگیرد که راست بایستد، یا اصلاً نایستد. اما هیچ چیزی سکسی تر از خونی که جاری می شود و راه می کشد و پاهای زن را خط خط می کند نیست. هیچ چیزی زیبا تر از پستان نیست حتی اگر افتاده باشد. پستان هم مثل کیر به تماس دست و دهان عکس العمل نشان می دهد.

من اصولاً آدم آرامی هستم، از سکس پر هیجان هم هیچ وقت خوشم نیامده. از حرکت دست خودم توی یک کس دیگر بیشتر خوشم می آید، تا از حرکت دستم دور گوی کیر. دلیل خاصی هم ندارم. البته از حرکت یک دست دیگر دور تا دور تن خودم هم خیلی خوشم می آید. مشکل سکس مرسوم/معمول این است که بلافاصله به بازی "کی بیشتر زحمت کشیده - کی کجای کار به ارگاسم رسیده" تبدیل می شود.

ماها: دیدگاه سنتی، سکس و عشق را یکی می داند. خود شما در این باره چگونه فکر می کنید؟

اتفاقاً دیدگاه سنتی سکس و عشق را یکی نمی داند. دیدگاه سنتی به عشق احترام می گذارد، به سکس احترام نمی گذارد. عشق را پایدار، و دراز مدت می داند، سکس را مقطعی و کوتاه مدت. برای عشق از جان می گذرد، سکس را با یک مشت اسکناس می خورد. با عاشق همدردی می کند، به فاسق سنگ پرتاب می کند.

درست به همین دلیل است که مردم معمولاً به عشق اعتراف می کنند، ولی به داشتن کشش جنسی به دیگری اعتراف نمی کنند، یا آن را در لفافه عشق پنهان می کنند. اگر کسی به کسی بگوید: می خواهم با تو بخوابم، یا می خواهم بکنمت، در واقع، بر اساس دیدگاه سنتی به آن کس بی احترامی کرده است اما اگر بگوید عاشق تو ام، می خواهم با تو باشم، خیلی هم لطف کرده است. حالا این "می خواهم با تو باشم، و یا با تو زندگی کنم" مگر شامل سکس داشتن نمی شود؟

من فکر می کنم که سکس و عشق تابع قوانین مختلف اند. می توانند در آن واحد حضور داشته باشند، ولی لزوماً وجود یکی حضور آن دیگری را شامل نمی شود. من فکر می کنم طعم و بوی تن و عادت حرکات جسمانی یک نفر در کشش جنسی موثرتر است تا ذهنیت آن فرد. برای ایجاد عاطفه عاشقانه تفاهم ذهنی فاکتور موثرتری است.

فراموش نکنیم که همه این ترم های مختلف می توانند به شکل دیگری بررسی شوند به شرطی که ما در دنیای آزادتری زندگی کنیم که نیاز به رفع اتهام از موضوعات معصومی مثل نیاز جنسی نداشته باشیم.

به نظر من در فرهنگ ما (چون من با فرهنگ خودمان کار دارم) هم سکس و هم عشق باید تعلیم داده شوند. ما هنوز با این که از پوزیشن های متعددی در سکس استفاده می کنیم، و بهای گرانی برای عشق می پردازیم، در هر دو مورد بی سوادیم.



به نظر من عشق حس زیبایی است، فقط باید بدانیم که یکی از خصوصیت های برجسته عشق که جاودان بودن آن است، یک خصوصیت قلبی است، واقعیت ندارد. عشق باید به طور طبیعی به دنیا بیاید و به عمر طبیعی برسد و بمیرد، وگرنه عاشق و معشوق را از زندگی سیر خواهد کرد.

ماها: در مصاحبه با خسرو باقر پور که آن را در سایت خود منتشر کرده ای، می گویی که "ماها، چه در تبعید و چه در خانه، در غربتی زمانی - مکانی نفس می کشیم." چه عواملی این غربت را بر انسان تحمیل کرده اند و چه راه حلی برای خروج از این غربت زمان و مکان پیشنهاد می کنی؟

جامعه ایرانی با وجود تجربه تصادف با مدرنیته در غربزدگی پهلوی، و هرج و مرج سالاری جمهوری اسلامی، هنوز، هم با مدرنیته فاصله دارد، هم با شیوه دموکراسی. سلطه سنت، مذهب، دیکتاتوری همیشه، و در کوتاه مدت در صد ساله اخیر همیشه یک قشر و طبقه اجتماعی را به نفع قشر دیگری، و یک شیوه فکری را به نفع شیوه دیگری منزوی کرده است. در این جامعه، یعنی جامعه ایران، ماها، هر کدام از ماها، به دلیل جنسیت، قومیت، مذهب، زبان و شاخه های این تقسیم بندی ها به انزوا کشانده شده ایم. ایجاد جامعه چند صدایی دموکراتیک قانونمند راه بیرون رفتن از این غربت تحمیلی است.

ماها: به ایران هم رفت و آمد داری؟ آیا سعی می کنی که علاقه مندان داخل کشور هم به اشعارت دسترسی پیدا کنند؟ کلاً چگونه ارتباطی با ایران و ادبیات داخل کشور داری؟

فکر نمی کنم اجازه سفر به ایران داشته باشم. ایران را دوست دارم، ولی علاقه ای به بودن در ایران ندارم. خاطره های بدی از ایران بعد از انقلاب دارم. اولین بار که دستگیر شدم به وسیله مردم عادی خیابان دستگیر شدم. اعلامیه پخش می کردم. چند نفر از مردم ریختند دور من و دستگیرم کردند. بعد انداختندم توی ماشین و بردند تحویل کمیته دادند. اگر کمیته دستگیرم کرده بود ناراحت نمی شدم. این واقعیت که مردم به خاطر اعلامیه پخش کردن می توانند بریزند سر من، ولی همین مردم وقتی یک نفر را وسط میدان شلاق می زنند، یا دار می زنند، یا سنگسار می کنند، به فکرشان نمی رسد که بریزند و بچه های خودشان را، خواهر و برادرهای خودشان را از شکنجه و مرگ نجات بدهند، حالم را بد کرد. بعداً، در روزهای پیش از این که از ایران خارج شوم، در روزهایی که مخفی بودم و اگر شناخته می شدم دستگیر می شدم، راه رفتن میان مردم، زندگی کردن در خانه های مردم، دلشوره ای در من انداخت که دیگر هیچ وقت دلم نخواست در کوچه های ایران راه بروم. خیلی چیزها هستم ولی مازوخیست نیستیم.

تا حد امکان سعی می کنم که در داخل کشور به کارهایم دسترسی داشته باشند. سایت شخصی ام را بیشتر به این دلیل راه انداختم که با خواننده های ادبیات در داخل ارتباط داشته باشم. با ایران و بعضی از اهل قلم ایران از طریق تلفن و ایمیل ارتباط دارم. کار نویسندگان داخل ایران را دنبال می کنم، جریان زندگی در ایران را از طریق ایمیل، که تنها راه تماس من است، دنبال می کنم. پروژه ای که دو سال است رویش کار می کنم و سال آینده به بازار خواهد آمد، مجموعه ای از آثار نویسندگان و شاعران داخل ایران، و خارج از ایران است که به انگلیسی ترجمه می کنم و در مجله ادبی دسکانت، به سردبیری کارن مولهالان، ویژه ادبیات ایران منتشر خواهد



شد. من سردبیر مهمان این شماره مخصوص هستم و سعی می‌کنم ادبیات فارسی معاصر را، با نگاهی به ادبیات آلترناتیو داخل، و ادبیات تبعید که در خارج از کشور خانه دارد را به خوانندگان کانادایی معرفی کنم. ارتباط خصوصی با هیچکس در ایران ندارم، امیدوارم در آینده داشته باشم.

ماها: واکنش کلی ایرانیان (چه داخل و چه خارج کشور) در برابر عریانی شعرهایت چگونه بوده و آیا زنان بخصوص از اشعارت استقبال کرده‌اند؟

رابطه ایرانی‌ها با من (و شعرهای من) رابطه عشق و نفرت است. خودشان هم هنوز تصمیم نگرفته‌اند که کجای رابطه با من بایستند. اکثر همکاران خودم سعی می‌کنند که من و شعرهایم را به بهانه عریان بودن از حوزه ادبیات کنار بگذارند، و به دلیل که مثلاً اسم بردن از کارهای من خلاف ادب است، در تحلیل‌های ادبی هم از روی اسم من می‌پزند. آکادمیسین‌های ایرانی که معمولاً آدم‌هایی درگیر ملاحظات مذهبی-سیاسی هستند، با کارهای من درست به همین دلیل عریان بودن کاری ندارند. در یک کتابفروشی بسته کتاب‌هایم را از کتابفروشی‌ها دزدیدند که البته من امیدوارم چون خیلی به کارهای من علاقه مندند دزدیده باشند. در کتابفروشی‌ها کتاب‌هایم را در قفسه‌های کتاب نمی‌گذارند، توی انبار نگاه می‌دارند تا اگر مشتری خواست برایش بیاورند. مشتری‌ها خجالت می‌کشند اسم کتابم را بگویند. در جمع‌های ادبی اگر مثالی از وقاحت بخواهند بزنند به کارهای من اشاره می‌کنند. و از این چیزها. در ضمن این را بگویم که شعرهای من اینجا در کانادا، به زبان انگلیسی هم جزو کارهای عریان و بی‌پرده‌اند، و در شعرخوانی‌هایم در همین جا و به زبان انگلیسی هم حاضران در جلسه که کانادایی هستند به عریانی شعرها اشاره می‌کنند، اعتراض نمی‌کنند، اشاره می‌کنند، و این شعرها را شوک آور و تابو شکن می‌خوانند. فرقی این است که این عریانی در این زبان تهدیدی برای عفت عمومی به شمار نمی‌آید.

نه بخصوص زنان از شعرهای من استقبال نمی‌کنند. البته ملیحه تیره گل و نسرين الماسی هر کدام در مقاله‌ای از شعر "ساقی قهرمان" دفاع کرده‌اند و من به حمایت هر دو شان احتیاج داشته‌ام. اما مسئله این جاست که زنان پیشرو ما با محدودیت‌های اجتماعی مبارزه می‌کنند، من با اخلاقیات مبارزه می‌کنم. ریشه محدودیت‌های اجتماعی را اخلاقیات می‌دانم. به نظر من اخلاقیات هنوز بزرگترین دشمن آزادی زنان است. من با زنانی که در چهارچوب عرف پدرسالاری جا گرفته‌اند همراه نیستم. من با زنانی که در روابط همجنسگرایانه کدهای روابط هتروسکشوال را رعایت می‌کنند، همراه نیستم. من با بسیاری از گروه‌های فمینیستی که به ریشه اخلاقیات نمی‌زنند، همراه نیستم. من معتقدم که کسب حق هویت زنانه بهتر از کسب حق کار و حق رای و حق تحصیل است چون وقتی که زن هویت زنانه اش را چون پوست به تن می‌کشد، و از سنت حاکم به خاطر زن بودن عذرخواهی/تشکر نمی‌کند، یعنی آزاد است، و انسان آزاد اجازه نمی‌دهد هیچ کدام از حقوق انسانی اش از او سلب شود. ما دیده‌ایم که چطور زنانی که به دلیل امکانات طبقاتی، از حق کار و تحصیل برخوردار بوده‌اند، به مشاغل عالی هم دست پیدا کرده‌اند، چون از هویت انسانی در رختخواب محروم بوده‌اند، همچنان "بی‌صدا" مانده‌اند.



ماها: در سال های اخیر اروتیسم به بعضی از هنرهای ما از جمله ادبیات، سینما و نقاشی راه پیدا کرده. مختصات این اروتیسم را چه می دانی و نقاط ضعف و قوت آن کدام ها هستند؟

منظورت از هنرهای ما، هنرهای ما ایرانیان است؟ چون ما اینجا به خیلی ها می گوییم "ما".

از اروتیسم در سینمای ایران چیزی نمی دانم. اروتیسم در ادبیات رسمی ایران را ندیده ام اما در ادبیات غیر رسمی ایران گاهی اروتیسم زیبایی در کارهای نویسندگان داخل می خوانم. در نقاشی باز هم کارهای کسانی را که به خارج از ایران آمده اند می شناسم، کارهای داخل ایران را از طریق سایت های گالری ها می بینم که کاری اروتیک در آن ها ندیده ام. یک فیلم کوتاه دیجیتال از "شهرام انتخابی"، ایرانی، ساکن آلمان، دیده ام که اروتیسیم فوق العاده زیبایی در آن به کار رفته بود، عنوان فیلم یادم نیست، ولی فیلم صحنه تعلیم نماز را به تصویر کشیده بود. فیلم کوتاهی از مهدی فروزندی، ایرانی، ساکن کانادا، به اسم "سودوم، سرزمین من" دیده ام که در داخل ایران ساخته شده و به اضافه بعضی از نقاشی های مهدی فروزندی. در ادبیات کارهای اروتیک بیشتر به دستم رسیده. مشکل در کار اروتیکا نویس های ایرانی، داخل و خارج، این است که لازم می دانند در لفافه داستان اروتیک به مسائل و معضلات اجتماعی - اخلاقی بپردازند. در واقع اروتیک به صرف اروتیک بودن کم نوشته می شود.

ماها: آیا فکر می کنی اروتیسیمی که ما در سال های اخیر در تولیدات هنری بعضی از هموطنان می بینیم به مرور به شاخه ای از هنر و ادبیات رسمی ما ایرانیان منجر خواهد شد یا همچنان حاشیه ای خواهد ماند؟ برای تبدیل شدن تولیدات اروتیکی به شاخه ای اصلی از هنر و ادبیات رسمی ایران چه شرایطی لازم است؟

فکر نمی کنم ادبیات، یا هنر اروتیک در فرهنگ ما در زمان معاصر خود این آثار در محدوده ادبیات رسمی قرار بگیرد به دلیل اینکه فرهنگ کشور ما برای فرد و هویت فردی احترام قائل نیست.

اروتیکا به حوزه فردیت و بیان لذت فردی در آثار هنری برمی گردد. با این که بخش اعظم ادبیات کلاسیک ایران را اروتیکا نویسی تشکیل می دهد اما اروتیکا هیچ وقت در مرحله زمانی که تولید شده جزئی از ادبیات رسمی نبوده، منزوی بوده، به مرور، و با به تاریخ پیوستن نویسنده متن است که این متون قبول عامه یافته اند. فرهنگ ایرانی با آشکارگی اروتیسیم مسئله ندارد، غزلیات اروتیک مولانا، حافظ و سعدی و عراقی نقل مجالس اند. حتی اروتیکای همجنسگرایانه ادبیات کلاسیک هم، که توسط همان چهره ها، مولانا، حافظ، سعدی، و عراقی سروده شده اند، مشکلی برای حضور در جمع متون مقبول ندارد. فرهنگ ما با آزادی بیان شخص حی و حاضر مسئله دارد. با فردیت و آزادی انتخاب و بیان مسئله دارد. و این حد گذاری را از زندگی روزمره به حوزه ادبیات و هنر هم می کشاند. ممکن است ادبیات اروتیکی که در زمان حال ما تولید می شود، در دهه های آینده وارد حیطه ادبیات رسمی بشود، وقتی که تولید کنندگان این ادبیات به گور سپرده شده باشند و آثارشان جزئی از ثروت ملی باشد. اما قدم مهم که خوب است برداشته شود این است که اول نویسنده اروتیکا در حلقه نویسندگان ادبیات رسمی پذیرفته شود. مهم این است که نویسنده اروتیکا نویسندگان ادبیات رسمی را به رسمیت بشناسد. مهم این است که سنت، فرهنگ، و قانون اساسی حق فرد را در تعیین سرنوشت خود به رسمیت بشناسند. تا زمانی که تولید کنندگان اروتیکا در حاشیه زندگی می کنند، اروتیکا هم در حاشیه خواهد ماند.



ماها: با تشکر از پاسخ به سئوالات ما و آرزوی موفقیت برای شما، اگر صحبتی یا پیامی برای خوانندگان ماها بخصوص زنان لیبین و دیگر همجنسگرایان داری، بفرمایید.

۱- هر چند که جامعه ایرانیان خارج از کشور دست کمی از جامعه دگم و هوموفوبیک داخل ایران ندارد، اما خوشبختانه ما فقط با هوموفوبیای داخلی جامعه ایرانی ساکن خارج روبرویم، نه با فشار و اذیت دولتی. در حال، چون از شرایط ایران دورم، قاعدتا پیام معقولی برای زنان فعال همجنسگرای داخل نمی توانم داشته باشم غیر از یک "موفق باشید"، و این که واقعا امیدوارم که موفق باشید. و این که علاقمندم امکان ارتباط، و تبادل نظر داشته باشم.

۲- ممکن است اشتباه کنم، اما فکر می کنم اگر در شرایط فرهنگی ایران امروز، جامعه همجنسگراها در مرحله اول به شباهت های خود با جامعه دگرجنسگراها اشاره کند، در مرحله بعد به تفاوت های اساسی که با دگرجنسگراها دارد اصرار بورزد، مسیر آسانتری را برای بازخواست حقوق همجنسگرایان انتخاب کرده است. به نظر من هم شباهت های ما، و هم تفاوت های ما، باید تحلیل شوند، و توضیح داده شوند.

۳- جامعه همجنسگرای ایران راه سختی هم در سطح افکار عوام/خواص، هم در سطح دولت قانونگذار داخلی، برای کسب حقوق شهروندی خود در پیش دارد. شناختن چهره هموند همجنسگرایان برای آماده کردن افکار عمومی جامعه به کسب حقوق شهروندی کمک بزرگی است.

۴- من امیدوارم، در مرحله بعدی، جنبش همجنسگراها نه تنها به بازخواست حقوق "جامعه غیردگرجنسگرا" بپردازد، بلکه آغاز حرکتی باشد برای بازخواست حقوق دگرجنسگراها از جهان هتروسکسیست. برای رسیدن به این آینده هم، کشف و اختراع قوانین تازه و مناسب در روابط همجنسگرایانه، قدم اساسی است. برکنار ماندن از الگوبرداری کورکورانه از اصول روابط جنسی/فرهنگی مرد/سالار قدم اساسی است.

ماها: اگر برایت ممکن است دوتا از اشعار ساقی قهرمان را برای خوانندگان ماها انتخاب کن تا در پایان این مصاحبه چاپ کنیم.

■ شاپور اگر

پای رودابه تا زانو	از زانو به بالا ران رستم	سطبر	پاها نازک
بازوی اسفندیار	وقتی که زیرپیراهن به تن داشته باشد	نداشته باشد اگر	بازوها لاغر
قرمز	بیرون پریده از زیر پوست	غنچه	با سینه
لب ها	در همه حال	حتی اگر گشوده باشد	لب ها



چشم‌ها چشم‌آهو آهو چشم‌آبی اگر باشد و چشم لیلی لیلی شوخ چشم اگر باشد و چشم تهمینه تهمینه گاهی پس از گریستن خندیده باشد اگر و

دست‌ها سیاه زبر زمخت

گردن باریک گلو گلوئی گل اطلسی

چانه گاهی زبر گاهی نرم گاهی زبر زبر

گونه‌ها قاق کشیده دندان‌ها مرواری‌های پهن قد کشیده

کفل گرد گرد گرد لاغر شکم صاف صاف صاف زیرا ما را نزاییده

سینه پوشیده از مویی نرم و سیاه سرت را می‌گذاری و همین و دست فرو می‌کنی توی موهای توی سینه به دعوا یا چیزی مثل آن که پدرسگ چه سینه‌ای

زانوها خشک خشک لاغر

کیر زیبا بلند به قامت درشت قرص قایم ته رنگ تریاک یا شکلات دراز شده به ناز حتی وقتی دراز نیست و خوابیده آتش تاول زده باشد و شده باشد و فرو که می‌رود سر را سنگین کند کمی و ول باشی یا خم

موها کوتاه گاهی کوتاه گاهی از ته تراشیده

صدا می‌کند انگار می‌خواند و آواز و می‌دانی چیزی مثل صبح سحر از گلوئی او قل می‌خورد روی جهان و از خواب نمی‌خواهی بپری دلت نمی‌خواهد بپری چشم‌هایت را می‌بندی آواز، آواز نمی‌خواند چون که از این همه خواب تو خوابش گرفته با خودش می‌گوید این چرا اینهمه می‌خوابد؟

بعد تو از جا بر می‌خیزی چون تو هر روز از جا بر می‌خیزی روی زانوهایش می‌نشینی دست‌هایت را حلقه می‌کنی دور گونه‌هایش با سر می‌روی تو سر می‌روی تو چون که تو هر روز با

تو چشم‌هایی داری سیاه موهایی داری سفید لب‌هایی داری کمرنگ



گونه هایی داری گرد
پستان هایی داری ول
شکمی داری ولنگ
رانهایی داری لمیده
زانوهایی داری زاورا
دست هایی داری نرم
ناخن هایی داری خشک

چیزهایی در تو خشکیده که بی آنکه آب نخورده باشد خشکیده
تو بی آنکه آب نخورده باشی خشکیده ای چشمهایت ته کاسه، جهان را چشم می زند
و این جهان اگر چشم بخورد چیزی نیست و این جهان چیزی نیست
چیزی نیست

و این جهان اگر این همه نباشد

ساقی قهرمان

۲۰۰۵

■ حدود پنجم ماه

زنها نشسته اند روبروی هم
دو تا

زنها نشسته اند روبروی هم
دو تا

زنها نشسته اند
سه تا

زنها نشسته اند روبروی هم
نه تا، ۹ تا، ۹ تا

زنها نشسته اند روبروی هم

زیاد که می شویم حالم بد می شود

زنها نشسته اند روبروی هم
دو تا

زنها نشسته اند



روبروی هم پهلو به سینه پشت به روبرو داده ایم
دستم دامنش را مچاله می کند
سرم از میان دامنش سر می زند
سرم میان دامنش سر را می گرداند لای دامن
سرم میان دامنش سر می مالد لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای پاهایش که عطری دارد پنیر و
خمیر، و شیرین است
پنجم ماه است؟ حدود پنجم ماه است..
شیشم ماه است..حدود شیشم ماه است..

سرم می رود صورتم می آید لبهای به هم فشردده ام روی لبهای گشوده سر می فشارد
دامنش را مچاله می کنم روی سرم پشت می دهد به دیوار
خنده که معنی ندارد اینجا که من سرم لیز می خورد روی گلوگاهش و دوست ندارم زبانم را بیرون بیاورم اما دوست دارم
لبهایم را فشار دهم روی هم روی لبهای از هم گشوده اش که ورم کرده اند و خنده معنی ندارد اینجا که می خندد

تکیه می دهم به دیوار پشت سر و پرده زیر شانه ام له می شود
سروش را فرو می کند لای دامنم لای لای لای لای لای لای لای لای دامنم و وووورررژاللللای لای لای دامن
پاهایم را به هم فشار میدهم خنده که معنی ندارد اینجا که پستانم را می گیرد مثل اینکه هیچ
مثل اینکه هیچ
پستانم را می گیرد مثل اینکه هیچ
می گیرد پستانم را توی کف دست می گیرد
دنبال شاپور می کردم انگار حالم بد است

ساقی قهرمان
اکتبر ۲۰۰۳

■ آدرس سایت شخصی ساقی قهرمان برای علاقمندان:

<http://www.saghi.ca>



جنسیت ارثی

■ از: بیورن گرینده Bjorn Grinde

رئیس بخش پژوهش انستیتوی دولتی بهزیستی نروژ و استاد دانشگاه اسلو

■ A-Magazinet ۳۱ مارس ۲۰۰۶

■ مترجم: منصور صابری

■ همجنسگرایان بچه دار نمی شوند. آقای بیورن گرینده، زیست شناس نروژی در باره ی این که چگونه یک ژن احتمالی مسبب همجنسگرایی توانسته با وجود گذر نسل ها محفوظ بماند، توضیح می دهد.



◀ چند سال پیش دین هم (Dean Hammer) ژن شناس مشهور اعلام کرد که ژن همجنسگرایی را پیدا کرده است. این ادعا تأیید نشده و اغلب پژوهشگران هم به آن شک دارند. با وجود این، دلایل محکمی برای ارثی بودن همجنسگرایی وجود دارد. تحقیقات انجام شده بر روی دوقلوها و خواهران و برادران نشان می دهند که دو عامل ارث و محیط تقریباً به یک اندازه سبب همجنسگرا شدن بعضی از افراد هستند. اگر داروین این ادعا را می شنید آه از نهادش بر می آمد؛ به این خاطر که چگونه می توان توضیح داد که سیر تکامل افرادی را انتخاب کرده که قوه ی جنسی خود را بر روی چیزی متمرکز می کنند که از لحاظ ژنتیکی مرده است؟

راه های تکامل گوناگون است، در واقع رفتار جنسی همجنسگرایانه در میان بسیاری از حیوانات عادی است اما این رفتارها یکسان نیستند؛ وقتی که باویان نری می خواهد خود را بر پشت باویان نر دیگری قرار دهد با این کار می خواهد برتری خود را نشان دهد. و یا وقتی که میمون های بونوبو (Bonobo) با تک تک اعضای گله ی خود آمیزش می کنند برای این است که سکس یکی از اجزایی ست که پیوندهای اجتماعی در میان آنان را می سازد. منظور این است که چنین رفتارهایی در میان حیوانات هدفی آشکار را دنبال می کند و مهمتر این که جایی برای دل نگرانی ژن ها نیست؛ چرا که حیوانات با جنس مخالف هم سکس دارند.

بخش قابل ملاحظه ای از مردم، در حدود ۲ تا ۵ درصد، جفت خود را از میان همجنسان خود انتخاب می کنند. به نظر می رسد که این رفتار منحصر به فرد است. از آنجا که این رفتار به تولید فرزند منجر نمی شود آیا نمی بایست ژن های عامل چنین رفتار جنسی، مدت ها پیش باید از بین می رفتند (بر اساس تئوری تکامل می بایست منقرض می شدند)؟

برای درک جنسیت، کسب مقداری دانش در باره ی مکانیسمی که در تکامل برای بوجود آوردن دو جنس زن و مرد عمل می کند، مفید خواهد بود. در این تاثیر ژن SFY بر روی کروموزوم Y نقش اساسی دارد؛ این ژن از تکامل جنین به جنس مؤنث (دختر شدن) جلوگیری کرده و آن را به سمت جنس مذکر مذکر (پسر شدن) هدایت می کند. به طور ساده می توان گفت که این ژن با تولید هورمون تستسترون (هورمون جنسی مردانه) این کار را انجام می دهد. تستسترون تولید شده به دو نوع تبدیل می



شود؛ یک نوع آن مسئولیت تولید آلت جنسی مردانه را به عهده می گیرد و نوع دیگر به تولید و رشد مغز مردانه می پردازد. حال اگر یکی از این دو نوع تستسترون کار نکند، بچه ای می تواند زاده شود که در ظاهر شکل پسر است اما دارای هویت جنسی زنانه است یا بالعکس بچه ای با آلت جنسی زنانه و مغزی مردانه.

هورمون های دیگری هم هستند که بر روی این پروسه تاثیر می گذارند، از جمله می توان هورمون های استرس زا را نام برد که در مادر تولید می شوند و می توانند از تولید تستسترون جلوگیری کنند. عده ای به این سؤال که چرا در زمان جنگ پسران همجنسگرا بیشتر متولد می شوند را با توجه به تاثیر این هورمون های استرس زا در ممانعت از تولید تستسترون، توضیح می دهند.*



معمولاً کالبد بچه به طور آشکار دخترانه یا پسرانه است ولی حالت مغز آشکار نیست، بنا براین تاثیر هورمون ها در زمان بارداری می تواند سبب شکل گیری مغزی شوند که به هنگام بلوغ (و به درجات متفاوت) علاقه و کشش به جنس مخالف را باعث شود.

این گونه تاثیر پذیری از هورمون ها در زمان بارداری ضرورتاً ربطی به ژن های جنین (بچه) ندارد و می تواند جزئی از محیطی باشد که مادر برای بچه ایجاد می کند. به زبان دیگر گرایش همجنسگرایانه می تواند مادرزاد بوده ولی ارثی نباشد. این که چرا انسان ظاهراً تنها موجودی است که داری ژن هایی است که باعث عدم علاقه و کشش دسته ای از افراد به جنس مخالف می شود، مستلزم توضیح بیشتری است؛ شاید دو خصوصیت خیلی ویژه بتوانند پرده از این راز بردارند.

از آنجا که انسان های همجنسگرا به بقای قبیله کمک نمی کردند پس عجیب نیست که آنها محبوب نبودند. رفتار عجیب آنها به بهبود اوضاع هم کمکی نمی کرد. به نظر نمی رسد که امروز دنیا از کمبود انسان رنج ببرد. دنیای ما با داشتن شش و نیم میلیارد مصرف کننده به سختی نفس می کشد.

از یک طرف ما (انسان ها) مثل میمون های بونوبو دارای قوه جنسی قوی و ویژه هستیم. در حالی که قدرت جنسی قوی در میان میمون های بونوبو در خدمت پیوند زدن همه ی اعضای گله آنها به هم عمل می کند، گمان می رود که این خصوصیت در انسان برای مستحکم کردن پیوند بین یک زوج باشد.

از طرف دیگر ما (انسان ها) یک گونه بسیار اجتماعی هستیم؛ گونه ای که همکاری در بین افراد همجنس آن نقش اساسی در زندگی ما دارد. به احتمال قوی دوستی از همان بخش هایی از مغز تاثیر می پذیرد که عشق هم. و به راحتی می توان تصور کرد که دارا بودن این دو خصیصه (قوه ی جنسی قوی و قدرت عشق) کمی بیش از حد معمول، می تواند سبب کشش جنسی و احساسی بین دو همجنس گردد. گذشته از این، شاید هم به کار گیری سکس برای ایجاد پیوند دوستی ارثی است که از اقوام ما یعنی میمون های بونوبو، به انسان رسیده باشد.

هر انسانی منحصر به فرد و بدین طریق همه انسان ها از هم متفاوت اند؛ بخشی به این علت که هر یک از ما دارای یک دسته ترکیبات ژنتیکی منحصر به فرد است و بخشی دیگر به خاطر این که هر یک از ما از محیطی متغیر تاثیر می پذیریم. ترکیب های خاصی از ژن ها و محیط ها باعث می شوند که بعضی بیش از دو متر قد داشته و بعضی دیگر در حل کردن تست های هوش بسیار قوی باشند.

ژن های گوناگونی بر روی قوه ی جنسی تاثیر می گذارند و ژن های گوناگونی هم بر روی چگونگی برقراری پیوند ما بین انسان ها تاثیر دارند. بر این اساس تعجبی ندارد اگر بعضی (از انسان ها) با داشتن ترکیب خاصی از این ژن ها از تمایل ارثی همجنسگرایانه برخوردار شوند. شاید ژن ها کمک می کنند که افراد میل قوی تری به همجنسان خود داشته باشند، شاید ژن ها



باعث می شوند که تاثیر هورمون ها در اوایل بارداری، کشش و میل جنسی ما را کمتر نیازمند به این کند که شخصی را که دید می زنیم، می بایست کالبدی (جنسی) دیگر داشته باشد.

بر پایه ی چنین تفکری، طبیعی است که همجنسگرایی را در حاشیه ی تقسیم ی بهنجار (نرمال) قلمداد کنیم. این گرایش جنسی به همان اندازه نابهنجار است (و غیر نرمال و طبیعی) است که داشتن ضریب هوش بیش از ۱۳۰ یا داشتن قدی بالای یک متر و ۹۰ سانتیمتر برای مردی به سن من.

اما آیا نمی بایست ژن هایی که باعث همجنسگرایی می شوند در سیر تکامل از بین می رفتند؟ نه! به بازنویسی کتاب های درسی نیازی نیست. سیر تکامل برای بقای گونه ی ما طرح می ریزد و نه برای تولید مثل کامل یا بهینه. ستون فقرات ما هیچ هنر مهندسی بزرگی نیست و یا آپاندیس هم نمی بایست وجود می داشت. این ژن ها از انواع انتخاب شده هستند زیرا که اینها در ترکیب های معمولی تر در پرورده ی تکامل مفید هستند. بنابراین به احتمال بسیار قوی تکامل، گونه ای را به ما داده است که در آن دسته ای از مردم به تولید مثل کمک نمی کنند اما این نقص با خواص دوستی و قوه ی جنسی بیشتر جبران می گردد. در انجیل آمده است: "فرزند بیاورید و زمین را کشت کنید." زمانی تشویق مردم به تولید فرزند بیشتر مهم بود. و از آنجا که انسان های همجنسگرا به بقای قبیله کمک نمی کردند پس عجیب نیست که آنها محبوب نبودند. رفتار عجیب آنها به بهبود اوضاع هم کمکی نمی کرد. به نظر نمی رسد که امروز دنیا از کمبود انسان رنج ببرد. دنیای ما با داشتن شش و نیم میلیارد مصرف کننده به سختی نفس می کشد. ما شاید می بایست از این که بعضی از انسان ها نوعی از آمیزش جنسی که به تولید مثل نمی انجامد را انتخاب می کنند، خشنود و خرسند باشیم.

*- هیچ یک از این داده ها به اثبات صد در صد نرسیده اند، و با خواندن مقاله متوجه می شویم که تاثیر عوامل محیطی و ژنتیکی در رابطه و تداخل با هم هستند. شاید خیلی از ترانس سکشوال ها هم در واقع همجنسگرا هستند- مترجم.

تشکر از دوستان همگام

◀ در ماه های اخیر هر چه بیشتر بر تعداد مشترکین مجله ی ماها افزوده شده است. بدون استثنا روزی بین ۳ تا ۵ نفر جدید برای اشتراک ماها با ما تماس گرفته اند. این نشانگر تلاش و کوشش شما خوانندگان و مشترکین ماها است که از راه های متفاوت به معرفی مجله ی خود (ماها) به افراد تازه زحمت می کشید. بدین وسیله تشکرات قلبی خود را از همکاری و همگامی همه ی شما عزیزان ابراز می داریم و امیدواریم در معرفی مجله ی خود همچنان به کوشایی خود ادامه دهید. تعداد مشترکین ماها تا امروز (۲۰ خرداد ۸۵) به ۱۵۶۵ نفر رسید.

■ ماها



جنبش همجنسگرایان ایران، هست یا نیست؟

"به صرف گفتن و نوشتن در باره مفاهیم کرامت و خودگردانی، انسان‌ها صاحب کرامت و خودگردان نمی‌شوند."
اکبر گنجی



◀ جنبش (هر جنبشی) به معنای حرکت و تلاش آگاهانه برای رسیدن به اهداف معینی است. نفس جنبش بدان معنا و برای آن است که در شرایط مفروض (حاضر) وضعیت ایده آل نیست و تغییراتی باید در عرصه‌های معینی صورت بگیرد تا جنبش مزبور و پایگاه اجتماعی آن به اهداف خود برسند. پس تغییر وضعیت موجود برای دستیابی به اهداف ضروری است. یک جنبش برای تغییر شرایط و ایجاد وضعیت مطلوب خود به وجود می‌آید.

جنبش همجنسگرایان جنبشی است برای رها سازی همجنسگرایان از بی حقوقی و تبعیضات قانونی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی. با این حساب جنبش همجنسگرایان به معنای تلاش آگاهانه برای تغییر معادلات موجود نفی کننده حقوق همجنسگرایان، و حرکت به سمت دستیابی به حقوق شهروندی و مدنی برابر در همه عرصه‌های زندگی برای همجنسگرایان است.

اگر قانون حقوق اقلیتی را به رسمیت نشناسد، جنبش آن اقلیت چاره‌ای جز این ندارد که برای دستیابی به حقوق خود تنها به مرزهای قانونی بسنده نکند و حق خود بداند که قانون شکنی کند. اگر چنین نبوده و نباشد جنبش‌ها در جهان هیچ وقت به حقوق خود دست نمی‌یافتند. اعتراضات علنی، تظاهرات و تقویت صفوف نافرمانی مدنی باید به عنوان ابزارهایی برای حق‌خواهی در خود جنبش به رسمیت شناخته شوند.

هر حرکت و تلاشی را نمی‌توان جنبش نامید. جنبش مختصات و تعریف خاص خود را دارد. جنبش همجنسگرایان زمانی زاده می‌شود که تعدادی فعالیت‌های سازمان یافته گروهی/سازمانی به نمایندگی از قشر وسیع و به درجات متفاوت فعال یا صرفاً مصرف کننده اما عمیقاً خواستار تغییرات، پا بگیرند نه این که چند نفر محدود به طور ارادی و بدون پشتوانه حمایتی آن قشر وسیع، بخواهند همه را به منزل مقصود برسانند.

حال چگونه می‌توان فهمید که گروه‌ها و سازمان‌های متشکلی که خود را نماینده همجنسگرایان می‌دانند واقعاً نماینده این قشر هستند یا نه؟

برقراری ارتباطی سازمان یافته بین کسانی که خود را نماینده می‌دانند با پایگاه خود (جامعه وسیع همجنسگرایان) مهمترین مسئله‌ای است که رهبران باید به آن توجه کنند. این ارتباط زمانی ایجاد می‌شود که آن قشر وسیع که پایگاه رهبران بحساب می‌آید، آمل، آرزوها، خواسته‌ها و تمنیات خود را در گفتار و رفتار رهبران منعکس شده ببیند. گفته‌های رهبران را حرف‌های دل خود بداند و در عین حال نسبت به سازمان‌های رهبری کننده احساس مسئولیت کند و در جهت تحقق آنها بکوشد. پس لازمه موفقیت یک جنبش این است که همه بار و کارها بر دوش رهبران نماند بلکه خود پایگاه (جامعه همجنسگرایان) هم بایستی به مسئولیت خود عمل کنند.



اگر رهبران زحمت می کشند، نشریه و تشکیلات راه می اندازند، بخش وسیعی از وقت خود را صرف این کار می کنند، چه بسا از بسیاری از مسائل شخصی و خصوصی خود می گذرند و همه را در راه منافع عمومی جنبش به کار می گیرند در عوض حق دارند توقعات خاصی هم از افراد پایگاه خود (همجنگرایان) داشته باشند. به عبارت دیگر احساس مسئولیت باید دوجانبه باشد و گرنه جنبش دلخواه شکل نخواهد گرفت.

با چند مثال منظور خود را روشن کنیم: زمانی که کنگره ملی آفریقا جنبش ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی را رهبری می کرد؛ رهبر آن آقای نلسون ماندلا در زندان بود اما همین رهبر زندانی در تماس با کمیته رهبری کنگره ملی آفریقا، برای مقابله با رژیم آپارتاید بعضی اوقات اعلام تظاهرات یا اعتصاب عمومی می کرد و میلیونها نفر از سیاهپوستان (پایگاه جنبش ضد آپارتاید) با جان و دل به اعلان های او پاسخ می دادند و در روز مقرر به خیابان ها می آمدند یا دست از کار می کشیدند. همین امر به رهبران رژیم آپارتاید و همه دنیا ثابت می کرد که آقای ماندلا و کنگره ملی آفریقا برآستی که نماینده جنبش ضد آپارتاید هستند و پایگاه او (یعنی سیاهپوستان و دیگر افراد ضد آپارتاید برآستی) خواهان تحقق اهداف کنگره ملی آفریقا هستند و حاضرند برای آنها فداکاری کنند. نتیجه آن شد که در نهایت کنگره ملی آفریقا بر رژیم آپارتاید پیروز شد و اصلاح قوانین و ساختارها را شروع کرد.

نمونه ملموس دیگر تظاهرات میلیونی همجنگرایان آمریکا به دعوت تعدادی از سازمان های همجنگرایان در سالهای ۱۹۷۹، ۱۹۸۷ و سال ۲۰۰۰ بود. در این سه تاریخ سازمان های رهبری کننده جنبش همجنگرایان آمریکا برای نمایش قدرت و نیروی جنبش همجنگرایان اعلام تظاهرات کردند و پایگاه آنان (جامعه همجنگرایان) به فراخوان رهبران خود لبیک گفته در روز مقرر به خیابان ها آمدند و قدرت و اراده خود را به نمایش گذاشتند. تظاهرات کارگران شرکت واحد در تهران و یا اعتراضات دانشجویی و یا اقوام مختلف در گوشه و کنار کشور نیز نمونه های دیگری از این باب هستند.

در چیزی که به نام جنبش همجنگرایان ایران از آن یاد می شود چنین رابطه رهبری کننده و رهبری شونده غایب است. اشتباه نشود ما دنباله روی کورکورانه را تشویق نمی کنیم اما به سازماندهی و اهمیت ایفای نقش و وظایف در خور هر کدام (رهبری کننده و رهبری شونده) باور داریم. برای مثال اگر امروز سازمان همجنگرایان ایران (پی جی ال او) یا یکی از همین نشریات همجنگرایان یک پرسشنامه تهیه و از خوانندگان خود بخواهند که به سئوالات مطرحه جواب دهند بجز آن می توان گفت که بیش از ۹۵ درصد افرادی جوابی نخواهند داد (این را با دلیل و مدرک می گوئیم). این خود نشان از آن دارد که آن رابطه و حتی احترام متقابل شکل نگرفته است، حال چه برسد به این که دعوت به تظاهرات شود یا شرکت در یک حرکت اعتراضی جنبش های دیگر. بنابراین در برقراری ارتباط سازنده هر دو نیروی رهبری کننده و رهبری شونده بایستی به مسئولیت های خود عمل کنند.

داشتن چندین وبلاگ و نشریه لازمه یک جنبش است اما کافی نیست. از آنجا که جنبش همجنگرایان قصد پایان دادن به بی عدالتی در همه زمینه ها را دارد می بایست حضور خود را هم در تمام عرصه ها نشان دهد. این حضور عملی نخواهد شد مگر این که نیروهای هر چه بیشتری از همجنگرایان در هر کجا که هستند و در هر عرصه کاری، اجتماعی و شهری که در آن زندگی می کنند آستین ها را بالا زده و با انواع روش ها ناراضیاتی خود را از این شرایط بی حقوقی محض علنی کنند. این یعنی تجلی خواسته ها و آمال جمعی ما در سطحی وسیع.

برای اولین بار در تاریخ ما است که هزاران هزار همجنگرایان ایرانی از طریق نشریات فعلی بصورت شبکه گسترده ای با هم در تماس هستند. این یک موفقیت بزرگی است.

اما جو حاکم بر نشریات این را تداعی می کند که اکثر مطلق خوانندگان صرفاً مصرف کننده هستند و خود کاری به چیزی ندارند. اگر اراده لازم برای تغییر شرایط در بخش وسیعی از همجنگرایان از جمله مخاطبان نشریات فعلی شکل نگیرد می توان گفت که به موفقیت حرکت فعلی هم چندان امیدی نمی توان داشت. چرا که اراده رهبران به تنهایی برای موفقیت کافی نیست.



تنها از طریق پشت کامپوتر نشستن و گفتن از مشکلات یا اعلامیه دادن، در عرصه واقعی کاری پیش نخواهد رفت. برای تحقق گفته‌ها، آرزوها، افکار، آمال و خواسته‌ها باید از پشت کامپوتر بیرون آمد و در عمل کاری کرد. تجارب جنبش‌های همجنسگرایان جهان که به همه یا بخشی از حقوق خود دست یافته‌اند، پیش روی ماست. همه این جنبش‌ها زمانی در خیابان فوران کرده و به اعتراض مستقیم و علنی بر علیه بی حقوقی خود پرداخته‌اند. پس دست زدن به تظاهرات، نافرمانی مدنی و بروز علنی نارضایتی خود یکی از مهمترین ابزار رسیدن به حقوق جنبش همجنسگرایان است و ما همجنسگرایان ایران نباید خود را گول بزنیم که تنها با انتشار چند مجله و وبلاگ به حقوق مدنی خود خواهیم رسید. این فعالیت‌ها باید به عرصه عمل اعتراضی در خیابان هم کشیده شوند تا آن وقت جامعه و مسئولان را متوجه خود کنیم. و گرنه مسئولان ترجیح می‌دهند که ما در خانه بمانیم و پشت کامپوتر خود هر چه می‌خواهیم بگوییم تا بعداً با فشار یک دکمه حرف‌هایمان را سانسور و یا فیلتر کنند.

ما در همین مجله ماها (و دیگر نشریات همجنسگرایان هم) بر اهمیت شکل‌گیری جنبش حقوق مدنی در کشور تأکید کرده ایم. این بدان معنا است که اقشار محروم از حقوق خود در جامعه (زنان، کارگران، دانشجویان، اقلیت‌های قومی و مذهبی و جنسی) که امروزه به طور پراکنده و جدا از هم دست به اعتراضات محدود می‌زنند و از آنجا که هر قشر معترض از حمایت عملی دیگر اقشار بی حقوق محروم می‌ماند به پیروزی چندانی هم دست نمی‌یابد. پس لازمه عقب‌راندن مخالفان حقوق مدنی و شهروندی این است که لایه‌های مختلف ناراضی در جامعه به هم پیوسته و قدرت و اراده خود را در اعتراضات وسیع خیابانی به نمایش بگذارند. پس صادر کردن بیانیه و اطلاعیه در حمایت از حقوق دیگران مهم است اما مهمتر از آن حرکت عملی و شرکت در اعتراضات آن گروه مفروض است. اما منظور از این شرکت این نیست که مثلاً تنها چند نفر از همجنسگرایان به اعتراضات دانشجویان یا زنان ملحق شوند بلکه بایستی پایگاه رهبران (یعنی جامعه وسیع همجنسگرایان) به فراخوان رهبران خود لبیک گفته و به صورت وسیع و فعالی در اعتراضات شرکت کنند.

در اعتراضات اخیر دانشجویی هر چند همجنسگرایان دانشجویان تا حدودی شرکت کردند اما سکوت "کمیسیون مشترک دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی در ایران" در رابطه با اعتراضات دانشجویی به هیچ وجه منطقی نبوده و نیست. اگر همزمان با شروع اعتراضات این کمیسیون اطلاعیه حمایتی منتشر و در آن از همجنسگرایان بخصوص دختر و پسران دانشجویان درخواست می‌کرد که فعالانه در اعتراضات دانشجویی شرکت کنند و همجنسگرایان هم به این درخواست جواب مثبت می‌دانند آن وقت همه مشاهده می‌کردند که با صدور یک بیانیه از طرف رهبران فعالان حقوق جنسی، لایه جدیدی از دانشجویان به اعتراضات پیوسته و مسلماً نسبت به آن علاقه مند می‌شدند و از همین رهگذر توجه‌ها به اقلیت‌های جنسی و مسائل آنها زاده می‌شد. شاید عدم انتشار بیانیه از طرف کمیسیون به این خاطر باشد که چنین رابطه‌ای با پایگاه خود برقرار نکرده و اگر دعوت به شرکت در اعتراضات می‌کرد لبیک نمی‌شنید. مسلماً باز هم شاهد اعتراضات اقشار مختلف خواهیم بود و آینده ثابت خواهد کرد که همجنسگرایان و رهبران آنها تا چه اندازه در کسب حقوق مدنی و اجتماعی خود جدی هستند.

در شرایط ضعف دیگر جنبش‌های اجتماعی، تضمینی برای موفقیت جنبش همجنسگرایان وجود ندارد. تجارب جهانی به ما می‌آموزاند که در سایه پیشروی جنبش زنان، کارگران، دانشجویان و دیگر اقلیت‌ها است که جنبش همجنسگرایان هم فرصتی برای مطرح شدن می‌یابد. اما جنبش همجنسگرایان نباید تنها زائده جنبش‌های دیگر شود بلکه با فعالیت عملی و تقویت



عکسی از تظاهرات اعتراضی همجنسگرایان
آمریکا در ۱۴ اکتبر ۱۹۷۹ در واشنگتن



صفوف خود می تواند و باید خود به عنوان یک جنبش عمده و مسئول در کنار دیگر جنبش ها قد علم کند. حمایت از مبارزات دیگر گروه ها و شرکت عملی در اعتراضات آنها راه را برای آموزش، کسب تجربه، رسیدن به پختگی لازم و هموار کردن شکل گرفتن جنبش مدنی- شهروندی تقویت می کند. ما همجنسگرایان میتوانیم و باید این وظیفه خود را بخوبی به پیش ببریم.

اکبر گنجی در پیام خود به مراسم بزرگداشت سیمین بهبهانی حرف های کاملاً درستی می زند؛ او می گوید "به صرف گفتن و نوشتن در باره مفاهیم کرامت و خودگردانی، انسان ها صاحب کرامت و خودگردان نمی شوند... باور بدون عمل، باور نیست. نمی توان مدعی باور به ارزش ها و آرمان های انسانی شد، اما برای تحقق آنها قدمی به پیش برداشت. باید در نظام اخلاقی- ارزشی مان جایگاه ویژه ای برای شجاعت، عشق و محبت باز کنیم... خود اندیشه لزوماً در کسی ایجاد شجاعت نمی کند... هیچ کس نمی تواند بجای ما بیندیشد، بجای ما رنج ببرد و به جای ما پیکار کند... دموکراسی و حقوق بشر به عاملان جسور و شجاع نیاز دارد. به افرادی که به ارزش های دموکراتیک باور دارند و باور خود را از طریق پیکار و مبارزه با ظلم و بیعدالتی نمایان می سازند."

با همه آنچه گفته شد این طور به نظر می رسد که جنبش همجنسگرایان ایران هم هست و هم نیست. به عبارت دیگر به طور بالقوه وجود دارد اما در عمل ناپیدا است. اراده و عمل تک تک ما در زایش جنبش امان در عرصه عمل ضروری است. ما می توانیم اگر که در خواسته های خود جدی بوده، اراده اش را داشته باشیم، بر ترس های خود غلبه کنیم و کمی شجاعت به خرج دهیم.

وسایل ارتباط جمعی همجنسگرایان ایران

- | | |
|--------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------|
| ■ مجله دلکده: | ■ رادیو رها: |
| ■ ماهنامه ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایران | ■ رادیو همجنسگرایان ایرانی |
| ■ delkadeh@gmail.com | ■ radio@pglo.net |
| ■ مجله بیداری: | ■ مجله ماها: |
| ■ نشریه خبری - سیاسی برای همجنسگرایان | ■ مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران |
| ■ news@bidari.info | ■ Majaleh_maha@yahoo.com |
| ■ نشریه چراغ: | ■ برای آگاهی عمومی در باره مسائل جنسی: |
| ■ ارگان سازمان همجنسگرایان ایران | ■ سکاف |
| ■ editor@pglo.net | ■ helia.parand@gmail.com |

برای دریافت هر کدام کافی است با ایمیل آنها تماس بگیرید.



گزارشی زنده از ۲۲ خرداد، تجمع اعتراض آمیز زنان

■ دلارام



◀ ساعت پله های خروجی متروی هفت تیر ساعت ۱۶:۳۳ را نشان می دهد. امروز شاید یکی از گرم ترین روزهای امسال باشد، به همین دلیل از قبل یک بطری آب خریده ام. سعی کرده ام که تا حد امکان ساده بپوشم، مانتو و مقنعه ی سیاه پوشیده ام و عینک زده ام. میدان هفت تیر مثل هر روز است، شلوغ و پرسر و صدا، صدای موتور و ماشین و اتوبوس به همراه گرمی هوا و آلودگی آن، مقوله ای که در این نقطه ی شهر حتی در ساعت کم رفت و آمد تر به هیچ عنوان تازگی ندارد. دقیقا نمی دانم که تجمع قرار است کجا برگزار شود، در واقع با این ظاهر آرام میدان امیدی هم به این که اصلا تجمع جدی گرفته شود ندارم. به فضای سبزی که در ضلع غربی میدان است می روم. اینجا هم مثل همه جا جوی آرام را دارد. یکی دو پلیس جلوی آن هستند، وقتی از کنار آن ها می گذرم صدای بی سیم را می شنوم که می گوید "همه در محل جمع بشید"

اما این دو پلیس حرکت نمی کنند و حدس می زنم که دستور شامل حال آن ها نمی شود. به سمت حاشیه ی پشتی پارک حرکت می کنم، فقط در قسمت میانی پارک چند دختر جوان را می بینم که تعدادشان از ده نفر تجاوز نمی کند، همگی مانند من با مانتو و روسری مشکی و کاملا ساده هستند، چند زن و دختر دیگر هم در پارک هستند که بیشتر شبیه رهگذرها هستند. به کوچه ی بن بست می رسم که به پارک منتهی می شود و به ماشینی که در آن نقطه پارک است تکیه می دهم و منتظر می مانم. ساعت حدود ۱۶:۵۰ است که از شمال پارک بیشتر از بیست نفر پلیس با هم حرکت می کنند و سعی بر آن دارد که تمامی کسانی که در داخل پارک هستند را از پارک بیرون کنند و گویا استثنایی هم وجود ندارد چون چای فروش پارک، کارگرهایی که در پارک مشغول استراحت هستند و حتی پیر مرد هایی که مشغول گپ با یکدیگر هستند هم به سمت بیرون پارک هدایت می شوند. و به من هم که بیرون از محدوده ی پارک شاهد اوضاع هستم تذکر داده می شود و من عنوان می کنم که منتظر کسی هستم، اما مثل این که به آن ها دستور داده شده است که هیچ بهانه ای را نپذیرید، یکی از پلیس ها به من می گوید "جای دیگه منتظر باش". بعد از یکی دو دقیقه پارک تقریبا خالی می شود و افراد پلیس به فاصله ی یکی دو متر از هم دور تا دور پارک ایستاده اند و ده نفری هم مشغول مشایعت گروهی از زنان که حالا حدود بیست نفر هستند به خارج پارک هستند، آن ها هم بی صدا از محوطه ی پارک خارج شده اند و در آنجا ایستاده اند. یکی از پلیس ها هم مدام در صوت خود می دمدم و از زنان می خواهد که متفرق شوند. کنجکاو می شوم که باز هم به بی سیم پلیس گوش بدهم و بینم اقدام بعدی آن ها چیست، به همین دلیل به شمال پارک و محل استقرار پلیس سیار می روم که در آن جا چندین ماشین بنز پلیس به حالت آماده باش پارک شده است. و چیزی که انتظار دیدنش را داشتم بالاخره دیدم، پلیس های زن! حدود سی خانم چادری دور هم جمع شده بودند و خانمی که احتمالا فرمانده ی آن ها بود به آن ها گفت "خانم ها با هم حرکت کنید و تا دستور ندادند همینجا می موندید"، جالب اینجاست که آن ها همدیگر را به اسم کوچک صدا می کنند. پارک را دور می زنم و سعی می کنم تا حد امکان چهره ی یک عابر متعجب را به خود بگیرم و به سمتی که خانم ها از پارک بیرون شده بودند می روم. صدای صوت ممتد چند پلیس هنوز شنیده می شود و خانم ها هنوز بی صدا ایستاده اند. البته در این میان چند نفر آقا هم دیده می شوند که مانند خانم ها هیچ علاقه ای برای این که متفرق شوند ندارد. پیداست که برای همین تجمع در اینجا حضور دارند. در میان جمعیت یکی از دوستان لزبینم را می بینم که دانشجوی دانشگاه علامه طباطبایی است و فعالیت سیاسی هم می کند. قیافه ی بسیار جدی به خود گرفته و می گوید "برای تجمع اومدی؟ کارت شناسایی اینا که همراهت نیست؟" من کارت شناسایی همراه دارم، اما قبل از این که



جوابش را بدهم کسی او را صدا می زند و بی توجه به حضور من از آن جا دور می شود. حدس می زنم که با دوستان دانشگاهش آمده باشد، می خوام بیشتر از او بپرسم، به سمتی که رفت می روم ولی در راه یکی از پلیس ها جلوی من را می گیرد و می گوید که داخل پارک نشوم، دوستم را گم کرده ام. پلیس که اکنون پلیس زن هم به آن ها اضافه شده با جدیت بیشتر مشغول دور کردن آن گروه از پارک هست، زن ها از پارک دور می شوند، اما با سر و صدا که نشانه ی اعتراض است، در میان آن ها چند دختر را می بینم که برای من همجنس گرا تشخیص همجنس گرا بودن آن ها اصلا کار دشواری نیست، سر و صدا بیشتر می شود و پلیس شروع به دویدن می کند، گروه معترض حالا دیگر بیشتر از پنجاه نفر هستند و با صدایی که اکنون دیگر بیشتر جیغ و داد است به سمت ضلع جنوبی میدان می روند، مردم متعجب و از همه جا بی خبر همه جای میدان هستند، مانتو فروشی های جنوب میدان را می بینم که سراسیمه مغازه های خود را تعطیل می کنند و کرکره ها را می کشند. اوضاع در حال وخیم شدن است و احساس می کنم که پلیس آن گروه را محاصره کرده است. صدای جیغ و داد بیشتر شده و کمی هم ترسناک، به آن سمت می دوم، دود قرمز رنگی در هوا پخش شده، پلیس روی معترضین اسپری قرمز می زند و به شدت هم مشغول کتک زدن زنان و مردان معترض با باتوم هستند. چند ماشین استیشن پلیس پایین میدان پارک هستند که پلیس معترضین را به آن سمت هدایت می کند و وحشیانه هر کسی را که دم دستش میاید به داخل ماشین ها پرتاب می کند. جمعیت به سمت غرب میدان حرکت می کند. من وسط میدان و نزدیک ایستگاه مرکزی



مترو شاهد ماجرا هستیم. تمام مغازه های میدان تعطیل شده و حرکت ماشین ها هم به دلیل جمعیت زیاد معترضین و مردمی که برای تماشا جمع شده اند به سختی انجام می شود. پلیس راهنمایی و رانندگی هم حالت وحشیانه به خود گرفته است و با هر ماشینی که نیم ترمزی جهت تماشا می زند به شدت برخورد می کند. کنار جدول همین قسمت مرکزی دوستم را می بینم که روی جدول نشسته و صورتش را با دستش گرفته است، کنار او می روم، می گوید "یکی از پلیسا با کف گرگی زد تو دماغم" صورتش قرمز شده و اشک از چشمانش می آید و بلافاصله ادامه می دهد "عاطفه ی شریف رو گرفتند" حدس می زنم که عاطفه باید دانشجوی دانشگاه شریف باشد. همان موقع خانم مسن چادری که به جرات در اواخر دهه ی شست زندگی خود است



با یک ظرف آب به سمت دوست من میاید، دوستم دست و صورتش را می شوید، خانم مسن در دست خود کیسه ای دارد که در کیسه چندین بسته ی خرما است. پیداست این زن برای کمک به معترضین با خود آب و خرما حمل می کند. دوستم پسری را صدا می کند که نفس نفس می زند و همراه او هم چند دختر و پسر دیگر به آن ها نزدیک می شوند که همگی نفس نفس می زنند و لباس هایشان هم قرمز شده است. احتمالا پلیس به آن ها اسپری قرمز زده که شناسایی شوند و راحت تر دستگیر شوند. یکی از دختر ها که صورتش کاملا سرخ شده بود یک جرعه آب می نوشد و رو به جمع ده نفری می کند و می گوید "بچه ها شروع کنیم؟"

و همگی با هم شروع به خواندن شعاری می کنند که شعر مانند است و پیداست که از قبل آماده شده است. قسمت هایی از آن چنین است "ای زن ایرانی، دوران اسارت به سر آمد، اکنون وقت بیداری ست"، مردمی که برای تماشا آمده بودند به سرعت از آنجا دور می شوند، چون مشهود است که هدف بعدی پلیس آن ها خواهند بود، آن گروه به سمت جنوب میدان حرکت می کنند، کمتر از دو دقیقه ی بعد بوی عجیبی در هوا می پیچد، دهان و گلویم شروع به سوزش بدی می کند و به شدت سرفه می کنم، اطرافیانم هم همین طور هستند. گروه شعار دهنده هم به خاطر سرفه دست از شعار دادن می کشند، یکی از پسر ها در



میان سرفه می گوید "اسپری فلفل زدند". از آنجا دور می شوم و مقداری آب می نوشم اما گلویم همچنان می سوزد. پلیس زن سعی می کند مردم را از قسمت مرکزی میدان دور کند، یکی از آن ها حالت خواهرانه ای به خود می گیرد و به من می گوید که از آن جا دور شوم، ترس و واهمه کاملا از نگاه او و دوستانش پیداست، باتوم را که انگار وسیله ای است که به اشتباه به او داده شده، از خود دور نگه داشته و با دست دیگرش چادرش را گرفته، به نظر خطرناک نمی آید اما من

از آنجا دور می شوم، شاید چون می خواهم ثابت کنم که پلیس زن هم می تواند پا به پای مردان فعالیت کند. چند نفر را در گوشه و کنار میدان با لباس شخصی می بینم که با بی سیم مراقب اوضاع هستند. یک گروه دیگر از پلیس های زن هستند که چادر ندارد و مانتوی آن ها قهوه ای است، از گروه اول خشن تر و بد قیافه تر هستند، یکی از آن ها با مردی که پیداست خبرنگار است و دوربین بزرگ عکاسی همراه دارد درگیر شده و با باتوم چند ضربه ی محکم به پای او می زند و می خواهد که او را دستگیر کند اما خبرنگار فرار می کند. در اطراف میدان باز هم خبرنگارها و عکاسانی هستند که با آن ها برخورد می شود اما باز هم در هر صحنه ی درگیری چندین دوربین و موبایل برای عکاسی و فیلم برداری دیده می شود. وسط میدان باز هم درگیری پیش آمده و همه با صدای بلند مشغول "هو" کردن هستند، زن ها جیغ می زنند و مردها داد. صدا بیشتر می شود و گویا کسی را دستگیر کرده اند چون همه به سمتی هجوم می آورند و فریاد می زنند "ولش کن، ولش کن". پشت سر من صدای بحث می آید، بر می گردم و می بینم زن و مردی که به نظر زن و شوهر می آیند مشغول بحث هستند. گویا زن می خواهد ماجرا را تماشا کند اما مرد کار دارد. مرد از زن دلیل این همه کنجکاو را می پرسد و زن که انگار از جنبش هم جنسانش روحیه گرفته است می گوید "برای این که من یک انسانم، می خوام ببینم چی میشه، می خوام نگاه کنم". مرد با صدای بلندی می گوید "حالا اینجا همه گاون فقط شما انسانی؟ بیا بریم". زن مقاومت می کند و مرد تسلیم می شود. مردم در هر گوشه از یکدیگر دلیل درگیری را می پرسند و جواب می شنوند که "زن ها اعتراض کرده اند" دو دختر مشغول صحبت با هم هستند. در کمال تعجب می شنوم که یکی به دیگری می گوید "به خدا ایران خیلی به زن ها بها میده، دیگه چی می خوان اینا؟! و در گوشه ی دیگری مردی رو به زن ها می گوید "اونور نرید، با باتوم می زنند، مخصوصا خانوما رو"، جای دیگری هم شنیدم که مردی به چند مرد



دیگر می گوید "همین مون مونده که وقتی می خوایم بریم استخدام بشیم اول زن ها رو استخدام کنند!"، دو زن مسن هم با یکدیگر می گفتند "تورو خدا مملکت دموکراسی رو، انگار حکومت نظامیه"

ساعت ۶:۳۰ هست و جمعیت کم کم متفرق شده اند و ماشین هایی که بازداشت شدگان در آن بودند رفته و اکنون چند ماشین خالی در اطراف میدان است.

از تعداد زن ها کاسته شده، پیداست که اکثر معترضین دستگیر شده اند و بقیه هم احتمالاً دیگر متفرق شده اند. اما هنوز جو متشنج است و پلیس مشغول دور کردن مردم از آنجا است. آن ها حتی به پیر زنی که با واکر راه می رود رحم نمی کنند و به اصرار از او می خواهند که از آن جا دور شود. دنبال دوستم یک دور همه جای میدان را می گردم، اما او را پیدا نمی کنم، متأسفانه شماره ای هم از او ندارم، حدس می زنم که بازداشت شده باشد.

ساعت ۷ است که دیگر تقریباً هیچ اثری از اعتراضات دیده نمی شود اما هنوز از کثرت پلیس کاسته نشده است. من هم به سمت درب مترو می روم و از آنجا دور می شوم.

در دل از این که امروز به اینجا آمدم و با چشمان خودم شاهد این ماجرا بودم احساس رضایت می کنم. برایم بسیار جالب بود که حتی زن های چادری که به هر حال اعتقادات مذهبی بیشتر از دیگران دارند هم در این تجمع شرکت کرده بودند، تعداد زن های مسن هم اگر از جوانان بیشتر نبود؛ کمتر هم نبود و همچنین مردانی که از این تجمع حمایت کرده و در آن شرکت کرده بودند واقعا برای من امید بخش بود. در آخر هم از این که رد پای همجنسگرایان را در این تجمع دیدم بسیار بسیار به خود و هم احساسانم افتخار کردم که پا به پای دیگر زنان اعتراض خود را نشان دادند و به من و بقیه هر چند بدون سر و صدا و صحبت در مورد گرایش های جنسی ثابت کردند که برای رسیدن به آزادی تلاش می کنند.

دستگیر کردن ها و ایجاد خشونت توسط پلیس در اینگونه اعتراضات مسالمت آمیز و مدنی یک امر تجربه شده است. پس این برخورد پلیس نباید در عزم کسی برای شرکت در اعتراضات خللی وارد کند. هر چه افراد بیشتری در این گونه اعتراضات شرکت کنند هزینه سرکوب برای نیروی انتظامی و دولت هم بیشتر می شود و برعکس اگر افراد کمتری شرکت کنند هزینه برای معترضین بالا می رود. به این خاطر باید از اعتراضات و مبارزات مدنی حمایت کنیم و خود در آنها شرکت فعال داشته باشیم و حتی دوستان و همکلاسیان و نزدیکان و افراد خانواده خود را هم به این کار تشویق کنیم.

مسئله در آینده شاهد اعتراضات بیشتر زنان و دیگر گروه های محروم جامعه خواهیم بود و امیدوارم شاهد گسترش شرکت هر چه بیشتر همجنسگرایان در این اعتراضات باشیم. چرا که از رهگذر همین اعتراضات است که ملت نارضایتی خود را از وضع حاکم نشان می دهد. نباید تسلیم آیه های یأس کسانی شد که می گویند این اعتراضات سودی نخواهند داشت. مبارزات زنان در اوائل قرن گذشته در کشورهای غربی هم به همین شکل بود، مبارزات جنبش مدنی آمریکا هم به همین شکل شروع و رشد کرد و به نتیجه رسید. حال که جمعی نه چندان کم راه افتاده و برای آزادی همه ما هزینه می کنند، سزاوار نیست که آنها را تنها بگذاریم. از رهگذر همین مبارزات است که فضا باز و بازتر می شود و مردم جسارت طرح تابوها را خواهند یافت. این همان مسیری است که جنبش همجنسگرایان در آن قوام می یابد. شرکت در اعتراضات زنان، دانشجویان، کارگران و... دنیای جدیدی به روی ما باز می کند، کلی تجربه کسب می کنیم و پخته می شویم و همه اینها در خدمت مبارزات خود ما همجنسگرایان مفید و مؤثر خواهند بود و فراموش نکنیم که همین معترضین آگاه و پیشگام هستند که مدافعین آزادی و برابری جنسی هستند. با حمایت از اعتراضات اجتماعی نشان دهیم که قدر سازماندهندگان و زحمت کشان جنبش مدنی را ارج می نهیم، و در عین حال مسئولیت مدنی و شهروندی خود را در گسترش آزادی، برابری و حقوق شهروندی ادا کنیم. امیدوارم شاهد شرکت وسیع دوستان همجنسگرا در اعتراضات اجتماعی آینده باشیم.



نامه های خوانندگان

باید تعریف درستی از گی بودن داشته باشیم.

■ متاسفانه در ایران برداشت از گی بودن یا هرگونه اقلیت سکسی بودن، اینه که افراد تنها به سکس فکر می کنن... شرایط جوری شده که خود این افراد هم کم کم داره باورشون میشه! در اولین برخوردها همیشه بعد از تعارف و احوال پرسى حرف سکس و پوزیشن پیش میاد. نمی گم این غلطه اما اکثر افراد همون اول میگن برای ما نهایتاً ده درصد سکس مهمه و بقیه عشقه. اما در عمل بر عکسه. حتا صد در صد سکسه! می خوام بگم که از ماست که بر ماست. ما جامعه ای هستیم که هر بلایی تا به حال سرمون اومده تقصیر خودمون بوده. از تاریخ مون کاملاً مشخصه. این موضوع هم یه بخشی از همون تاریخه. جوری برخورد کردیم که بقیه این برداشت رو داشته باشن. و تنها خودمون می تونیم شرایط رو عوض کنیم. روابط یک جامعه ی استریت رو ببینید، چقدر حرف از سکس پیش میاد؟ اکثر صحبت ها اجتماعی و سیاسی و... ممکنه باشه، و سهمه کوچیکی رو سکس داره. نه این که مهم نیست، اما واقعا مگه سکس چند درصد از زندگی آدمها رو پر می کنه؟! نیازی که از غذا خوردن واجب تر نیست. ما مگه تو صحبت هامون چقدر از غذا حرف می زنیم که زمانی که دور از هم جمع میشیم همه ش حرف سکسه! نه این که همه ی اقلیت ها اینجورین، نه! اما در خیلی از موارد اینجوریه. البته همیشه زیاد هم ایراد گرفت، چون وقتی اجتماع اونقدر جا برای این صحبت ها باقی نمی ذاره، وقتی دور هم جمع می شیم فرصتی میشه برای تخلیه ی روانی. اما قبول کنیم که خیلی وقتاً شورش در میاد! یعنی آیا گی بودن مانع از سیاسی بودن یا هنری بودن و یا... آدمها میشه؟! اگر جواب منفیه پس چرا در دور هم جمع شدن مون کمتر از این بحث ها می کنیم. و اگر جواب مثبته پس هیچ ادعایی در زمینه های مختلف نباید داشته باشیم!

بیاید از دور به مجموعه مون نگاه کنیم... چی سر ما اومده... به خدا حال از سکس دیگه داره به هم می خوره... پس عشق چه جایی در زندگی ما داره... رفاقت و دوستی... و دوست داشتن واقعی کجاست؟! نه دوست داشتنی که موقع سکس از دهن همه با یه تحلیل سکسی در میاد... بیاید با خودمون رو راست باشیم و واسه یک بار هم که شده گی بودن رو برای خودمون تعریف کنیم. این کاملاً اعتباری نیست که هر کسی یه تعریف داشته باشه براش. این یک کلمه ی عمومییه. پس یک تعریف عمومی هم باید داشته باشه. این تعریف باعث میشه که خیلی از آدمایی که هرزگی شون رو پشت این کلمه پنهون کردن رو از جامعه ما دور کنه. سکس بد نیست، اما هرزگی با سکس فرق می کنه. یه گی یعنی نمی تونه به چیزی غیر از سکس فکر کنه و از چیزی غیر از سکس حرف بزنه؟ آیا لازمه که برای اثبات گی بودن الفاظ رکیک به کار برد یا شوخی های زننده کرد؟! با خیلی ها برخورد کردم که از مجله ماها خوش شون نمیداد، دلیل شون هم اینه که داستان سکسی نداره! به نظر من ماها با سکاف فرق می کنه، یعنی باید فرق بکنه، اگر می خواد یه سری از مشکلات بر طرف بشه...

ما از یک طرف میگی ما مگه چه فرقی با استریت ها داریم؟! فقط سلیقه مون تو سکس فرق می کنه! خب این درسته، اما رفتارمون باید این رو نشون بده نه این که فقط حرف بزنیم! اکثر ما با همجنس های خودمون تا به حال بارها چت کردیم. محتوای این چت چی بوده؟ چقدر واقعی بوده؟ بعد از سلام و ای اس ال و معرفی، سریع پوزیشن هم رو می پرسیم. خب این درسته چون باید در این زمینه هم توافق وجود داشته باشه، اما مساله اینجاست که بعد از این سوال دیگه بحثی پیش نمیاد جز سکس! سوالات از این قبیل که سائزت چجوریه و چند بار سکس کردی و با کی بوده و چجوری بوده و... خب! این یعنی چی؟ آیا به نظر نمیاد که اون درصدی که برای سکس گذاشتیم (ده درصد کذايي!!!) یه کم بیشتره؟! در چت های عادی تر هم نصف مطالب حول سکس می چرخه! نمی گم سکس مهم نیست، چرا اما همه چیز نیست، به جای خودش خیلی هم خوبه، اما به جاش... به دور و برتون نگاه کنید، خیلی از کسانی که بی اف شدن بعد از مدتی به هم می زنن، این درصد بین گی ها زیاده،



یعنی درصد آدمایی که رابط اشون پایدار نیست. اما بین استریت ها نه! چند درصد کارشون به طلاق می کشه؟! ما از یک طرف می‌گیم خوش به حال اروپایی ها و... که ازدواج همجنسگراها آزاده! اما واقعا مشکل ما اینه؟! یعنی اگه آزاد بود دیگه همه چی حل بود؟ نه! مشکل اینه که ما تو روابط امون برای سکس اهمیت بیشتری از اون چیزی که داره قاتل می شیم... چون امکان داشتن سکس برای ما نسبتا کمتره اول به این فکر می کنیم که با طرف سکس داشته باشیم! اما استریت ها به یه عمر زندگی فکر می کنن، چون نقش طرفین تو سکس معلومه. ما اول باید سر این که کی تاپ باشه و کی بات و یا این که فقط سافت باشه و... کلی چک و چونه بزنینم. بعد مثلا میریم سراغ زندگی و یادمون میاد عشق هم هست، چند بار همدیگر رو می بینیم و اگر هم موقعیت باشه سکس می کنیم... بعد از چند بار سکس دیگه کم کم دل هم رو می زنیم، چون عشقی وجود نداشته و این زندگی بر پایه ی سکس بنا گذاشته شده! نه گذشتی وجود داره نه فداکاری و نه چیز دیگه ای، و تنها جذابیت سکس بوده که حالا عادی هم شده، پس باید دنبال یک کیس جذاب و جالب بود!!! این جوریه که پارتنرها زود زود عوض میشن. اگر یک زن یا مرد استریت هم هی جدا بشن و ازدواج کنن، در موردشون فکر خوبی نمی کنیم، چه برسه به گی ها یا سایر اقلیت ها که از قبل در مظنه اتهام هستنند. گاهی با خودم می‌گم اگه گی بودن اینه، پس گی نیستیم، چون این نوع زندگی مورد قبول من نیست... باید تعریف درستی از گی بودن داشته باشیم.

■ ماها:

سلام دوست عزیز. ما هم مخالفیم که کسی صرفا به دنبال سکس باشه و به بقیه ی مسائل زندگی اش اهمیت نده و یا انگیزه های جنسی خودش رو پشت الفاظ دروغی یا ظاهرسازی های عاطفی مخفی کنه. این همون هرزگیه که گفتی. و همچنین باید تاکید کنیم که این خیلی ناخوشاینده که می بینیم سکس و دوستی های گذرا، ما رو از فکر کردن به مسائل دیگه از جمله مسائل اجتماعی و فرهنگی که ما همجنسگراها درگیرش هستیم، بازداشته.

ولی نکته ی خیلی مهم اینه که درباره ی سکس مطلق فکر نکنیم. نباید فکر کرد کسی که زیاد به سکس اهمیت بده، حتما آدم بدیه یا کسانی که رابطه شون رو با سکس شروع می کنن یا به خاطر سکس ادامه میدن کار اشتباهی می کنن. ما افرادی رو می شناسیم که ارتباطشون صرفا با سکس آغاز شده ولی از توی این رابطه چنان عاطفه و صمیمیتی بیرون اومده که اونها رو سالهای سال در کنار هم نگه داشته. و در عوض، خیلی ها هم هستنند که در عین عشق و محبت شدیدی که بینشون هست، به خاطر عدم تفاهم جنسی نتونستنند با هم بمونن و سرخورده شدن، که نمونه هاش رو حتما در دور و بر خودت سراغ داری. به نظر ما قیاسی که با استریت ها داشتی تا حدی ناصحیحیه؛ بد نیست سری به دادگاه های خانواده بزی تا ببینی چه حجم بالایی از پرونده های طلاق، به مشکلات جنسی زن و شوهرها بستگی داره. تازه این مربوط به مواردی حادیه که به دادگاه کشیده شده و ما خبردار میشیم. چه بسا زوج هایی که اصلا از لحاظ سکسی با هم تفاهم ندارن ولی به ضرب و زور آبرو و بچه و مسائل اقتصادی و ترس از آینده و بسیاری چیزهای جانبی و حاشیه ای، نمی تونن از هم جدا بشن. یعنی رابطه ی اونها در واقع زندانی شده برای روحشون و خواسته های ذاتی اونها. پس اگر عمیق تر نگاه کنی، می بینی این که گی ها به راحتی از مسائل جنسی شون با هم حرف می زنن می تونه بستر مناسبی برای ایجاد یک رابطه ی خالص و بی پیرایه باشه.

در مورد گپ های اینترنتی بحث مفصله، اما به طور خلاصه می‌گیم: اتاق های گفتگوی اینترنت و سایت هایی که برای دوست یابی هستنند، به هر علتی در حال حاضر محلی برای جوش دادن رفاقت های گذرا و پیدا کردن سکس پارتنر شده، و این به خودی خود اصلا بد نیست و کاملا هم لازمه. پس نباید انتظار داشته باشید که بتونید در اینجاها به راحتی کسانی رو پیدا کنید که رابطه ی پایداری با شما برقرار کننند. اگر می خواهید با افرادی دوست بشید که بتونید دوستی عمیق و پابرجاتری با اونها داشته باشید، باید به راه های دیگه ای فکر کنید. تجربه نشون داده که حلقه های دوستی مناسب ترین جا برای این منظوره. و اصلا چه بهتر که خودتون شخصا به فکر تشکیل چنین حلقه ها و گروه هایی باشید.



اگر نگاهی به آدم های دور و برت بکنی می بینی علت اصلی به هم خوردن رابطه ها و زودگذر بودن اونها، اولویت دادن به سکس نیست، بلکه اینه که بدون این که شناخت درستی از طرف مقابل داشته باشیم، و بدون این که وقت و انرژی کافی برای کشف روحیات و خصوصیات همدیگه بذاریم، رابطه رو شروع می کنیم. و انتظار هم داریم از همون اول عشق وجود داشته باشه! کلی حرف های عاشقانه می زنیم، سکس می کنیم، و بعد که اون هیجان اولیه فروکش کرد، کم کم مشکلات بزرگ رو می شن، و اون وقت هم شروع می کنیم به متهم کردن همدیگه...

پس بهتر اینه که به جای این که گناه ها رو گردن سکس بندازیم، سعی کنیم با حوصله و دقت، ریشه های اصلی مشکلات مون رو پیدا کنیم.

من با این تقسیم بندیهای داخل و خارج قدری مشکل دارم!

■ شاهرخ رئیسی، دبیر امور فرهنگی سازمان همجنس گرایان ایرانی

من هجدهمین شماره نشریه تان را مطالعه کردم. من همیشه نشریه الکترونیکی «ماها» را با علاقه و دقت مطالعه می کنم و تا کنون بسیار چیزها از آن آموخته ام. انتقادات و پیشنهادات ارزنده شما، در پایان نشریه شماره هجده، خطاب به همجنس گرایان خارج از ایران را ملاحظه کردم. صحبت هایتان جالب و در خور تامل و تفکر می باشد و من درباره آنها فکر خواهم کرد. نشریه شما، تنها بر ایرانیان مقیم ایران تاثیر نمی گذارد، بل گستره تاثیر گذاری آن، خارج از مرزهای ایران را نیز در بر می گیرد. من شخصا با بسیار کسان در آلمان صحبت داشته ام که نشریه شما را خوانده و از نوشته هایش متاثر بوده اند. اطلاعات ایرانیان مهاجر مقیم آلمان، متأسفانه، در ارتباط با همجنس گرایی بسیار بسیار پائین می باشد. من چندی پیش سمینار سه روزه ای در رابطه با همین مسائل (همجنس گرایی) در شهر فرانکفورت برگزار کردم که نشانم داد، آگاهی و اطلاعات ایرانیان فرنگ رفته و اروپا نشین در اینباره بسیار پائین است. در بین ایرانیان مقیم آلمان (یک کشور اروپایی پیشرفته و دموکرات) رفتارهای هوموفوبیک کم دیده نمی شود! بسیاری از ایرانیان تحصیل کرده مقیم آلمان هستند که هنوز تفاوت «همجنس بازی» و «همجنس گرایی» و «بچه بازی» را نمی دانند. ایرانیان مهاجر مقیم خارج، ارتباط شان با متون و نشریات فارسی زبان کم شده، کتاب کم می خوانند و خواندن یک نشریه یا کتاب، به زبان آلمانی، نیازمند چند سال یادگیری درست زبان است، که آن هم بسیاری انجام نداده اند. من در اینجا از عموم صحبت می کنم، وگرنه در همه جا انسان های فرهیخته و خاص، وجود دارند. با توجه به این دلیل که عرض کردم، انتشار نشریه شما می تواند سهم بسزایی در بالا بردن فرهنگ در بین ایرانیان خارج کشور داشته باشد.

من اما می خواهم یک نکته را متذکر شوم که به گمانم بسیار مهم است؛ من با این تقسیم بندی های داخل و خارج قدری مشکل دارم! از زمان جنبش مشروطه ایران و شاید پیشتر از آن، که مهاجرت نویسندگان و روشنفکران ایرانی شدت گرفت، این دعوا و درگیری داخلی و خارجی نیز شروع شد (یا شدت گرفت) و آنان که مقیم ایران بودند به خارج رفته ها می گفتند شما از ایران و مسائلتان دور شده اید و تحلیل هایتان از اوضاع کشور غلط است و نمی توانید مردم ایران را بفهمید، و آنان هم که خارج کشور بودند، می گفتند که شما با جهان ارتباط ندارید و هنوز قومی و قبیله ای فکر می کنید. این درگیری از آن زمان بود و ادامه داشت و هنوز در بین بسیاری از دوستان، مثلا بچه های کانون نویسندگان وجود دارد. زنده یاد هوشنگ گلشیری، چند سال قبل از مرگش که به آلمان آمده بود، در شهر فرانکفورت با لحن تحقیر آمیز و آمرانه ای رو به بچه های نویسنده مقیم آلمان گفت: «شما بروید به همان آلمانی بنویسید تا بلکه زبانتان را کسی بفهمد». هم ایشان، یکی از کسانی بود که به این درگیری، دامن



می زد. به اعتقاد من در پس این برخوردهای احساسی (و نه گفتار و حتی گفتگو)، مسئله قدرت و خواست قدرت نهفته است تا دغدغه بشریت و کار فرهنگی.

من به هیچ وجه نمی خواهم بگویم که شما این طور برخورد می کنید. اما می خواهم بگویم که مراقب باشیم که این بلا بر سر جنبش همجنس گرایان ایرانی نازل نشود! جنبش ما، جنبشی است که بسیاری از نیروهایش در داخل کشورند و بسیاری در خارج. من اینجا، مثلاً در آلمان وقتی با کمک انجمن همجنس گرایان آلمان، نامه ای برای خانم رئیس جمهور بفرستم و از او بخواهم که اعدام همجنس خواهان در ایران را، در مطبوعات مطرح، و محکوم کند. این اقدام می تواند بر همجنس گرایان ایران، در درآمدت تاثیر بسیار بگذارد و یا مثال هایی از این قبیل که دیگر دوستان و همکاران، در خارج کشور، انجام داده اند و می دهند.

نیلوفر بیضایی در مصاحبه اش با رادیو رها، به درستی به همین نکته اشاره کرد که بچه های داخل و خارج نه تنها کار و قیام شان از هم جدا نیست، بلکه مکمل یکدیگرند و اتحادشان بسیار مهم و تاثیر گذار.

به خصوص در این عصر ارتباطات و گسترش رایانه ها و اینترنت، ارتباطات بچه های خارج از ایران با داخل کشور و بالعکس بسیار آسان شده و در هم عجین گشته است. پس دیگر نمی توان به راحتی به تقسیم بندی های داخل کشور و خارج کشور پرداخت.

با ارادت فراوان، و به امید به آزادی و رهایی.

■ ماها:

شاهرخ عزیز، ما صد در صد با حرف های شما موافق هستیم. آن صحبت های گلشنی یا هر فرد دیگری مبنی بر جداسازی داخل و خارج را هم قبول نداریم و در آن نوشته که به آن اشاره کرده ای (در مورد همجنسگرایان ایرانی مقیم خارج - در شماره ۱۸ ماها) به هیچ وجه چنین چیزی را عنوان نکرده ایم. ما به دوستان خود در خارج از کشور به عنوان یک نیروی جدی، مهم و تاثیرگذار اهمیت زیادی می دهیم و خواهان ارتباط گستره تری بین بچه های داخل و خارج هستیم. اتفاقاً همین امروز این ارتباطات خوشبختانه نسبتاً خوب عمل می کنند و این تجربه ما همجنسگرایان می تواند درسی برای نیروهای دیگر باشد. اصل مطلبی که ما در آن نوشته مطرح کرده بودیم اتفاقاً همین بود که دوستان مقیم خارج بیشتر به داخل بها بدهند و هر گونه فعالیت خود را رو به سمت داخل کشور و جهت تاثیر گذاری بر داخل سازماندهی کنند و از بچه های داخل و خارج هم خواسته بودیم که به فعالیت های مشترک رو آورند. چون به نظر ما این خیلی مهم است که فارغ از این که ما در کجای این جهان زندگی می کنیم اما فضای روانی مبارزه را بایستی در میدان اصلی (داخل کشور) نگه داریم. درست به همین دلیل هم ما در آن مطلب با کسانی که غم ملک و ملت را دارند حرفی زده بودیم.

این را هم اضافه کنیم که اگر روزی این قفس بشکند و هموطنان ما که از جور زمانه مجبور به ترک میهن خود شده اند به کشور بازگردند بدون شک در اصلاح فرهنگی و اجتماعی مورد نیاز کشور تاثیر و افری خواهند گذاشت، چه همین امروز هم تحولات فرهنگی کشور متأثر از تلاش آنهاست و این انکار شدنی نیست.

تعدادی از هموطنان مقیم خارج بنا به دلائلی امکان مسافرت به داخل را ندارند اما کسانی هم هستند که این امکان را دارند. اگر آن دسته از همجنسگرایان مقیم خارج که میتوانند به ایران بیایند از این امکان استفاده کرده، به ایران مسافرت کنند و تجارب خود را در امر سازماندهی عملی کنند مسلماً کار شگرفی خواهند کرد.



من نمی دانم ملاک شما برای ادامه این راه چیست؟

■ شاهزاده از تهران

من قبل از هر چیز از زحمات شما بسیار ممنونم و به قولی خسته نباشی. اما اگر قرار است که این مجله و مجلاتی از این قبیل این چنین پیش بروند کم کم راهی کسالت بار و یکنواخت پیدا خواهند کرد. عزیزان تا کی تصمیم دارید از نداشتن ها، از ضعف ها، از این که در ایران توجهی به همجنسگرایان نمی شود بگویید؟ بس نیست گفتن از غم مشترک میان این همه آدم اون هم در ۱۸ شماره ماهنامه. کمی هم مجال به دوستانی بدهید که تجارب خوبی برای یافتن راه حل مناسب دارن. هستند کسانی که می توانیم از تجربه هاشون استفاده کنیم. شما از درج خاطرات خودداری می کنید، از نوشته های خوانندگان متفرقه استفاده نمی کنید. من نمی دونم ملاک شما برای این نوع ادامه راه چیست؟ در تمام این ۱۸ شماره تنها و تنها از این که چقدر مشکلات داریم گفتید، فکر نمی کنید کافی است؟ فکر نمی کنید مجله باری کسالت بار پیدا کرده است؟ این نظر نه تنها من بلکه بسیاری از خوانندگانی است که من می شناسم است. بهتر نیست کمی به خوانندگان توجه کنید، از نوشتن از تجارب آنها در زمینه های گوناگون مانند سکس یا عشق یا روانشناسی یا رفتار شناسی و یا داستان های واقعی خوانندگان، تجارب آنان، راهنمایی هایشان و یا توصیه های پزشکی. همچنین شما می توانید ستونی برای لزیب ها و ستونی برای گی ها تنها داشته باشید که خاص خوانندگان باشد. متأسفانه همکاری شما با خوانندگان بسیار محدود شده است. به هر حال ما همه باید به هم کمک کنیم تا بتوانیم راحتتر زندگی کنیم.

با تشکر، شاهزاده از تهران.

■ ماها:

شاهزاده عزیز، ما شکی نداریم که نه تنها ما بلکه بسیاری از خوانندگان منصف هم با خواندن شما شما با ما موافق خواهند بود که شما یک خورده با عجله قضاوت کرده اید، و خواهیم گفت چرا.

نوشته اید که تا کی می‌خواهیم از غم مشترک و نداشتنی ها و مشکلات بگوییم. به هر حال انکار نمی توان کرد که ما همجنسگرایان در ایران مشکل داریم اما این مشکل زاده گرایش ما نیست بلکه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است. کلاهدت را قاضی قرار بده و از شماره اول تا این شماره ماها را بدون ذهنیت قبلی نگاه کن، آن وقت خواهی دید که ما خود هر جا از مشکلات گفته ایم همان جا راه حل هم داده ایم. این یعنی کمک به راهگشایی. و هدف ماها هم همین بوده که به سهم خود راه حل غلبه بر مشکلات را معرفی و از همجنسگرایانی که خواهان خلاصی از مشکلات هستند بگوید که راه حل چیست و چه باید کرد. ما حتی در قسمت نامه های خوانندگان هم این اصل را رعایت کرده و سعی کرده ایم در حد فکر و توانایی خود راه برون رفت از مشکلات را توضیح دهیم. ما خود تا حدودی به روحیه زانوی غم گرفتن، گوشه نشینی و عزلت گزینی صرف که گاهی در نوشته های دوستان و یا سابقاً در وبلاگ ها دیده می شد انتقاد کرده و تا حدودی تأثیر مثبت گذاشته ایم. اما هدف ما از طرح مشکلات شکافتن آنها و یافتن راه حل جمعی است.

نوشته اید کمی هم به دوستان تجربه دار مجال بدهیم، یا انتقاد کرده ای که چرا از نوشته های خوانندگان متفرقه استفاده نمی کنیم. دوست خوب شما از کجا می دانید که ما از نوشته های خوانندگان استفاده نکرده ایم؟ چند بار خودت یا این دوستانی که می گویی هم نظر تو هستند، مطلب برای چاپ به ما فرستادند و ما رد کردیم؟

نوشته ای از تجارب خوب خوانندگان و از جمله در زمینه های روانشناسی و... استفاده کنیم. دوست خوب مگر ما علم غیب داریم که فلان خواننده ما روانشناس است یا دارای تجربه در فلان یا بهمان زمینه؟ این خود خواننده است که باید مطلبی را در زمینه دانش یا تجارب خود که فکر می کند بدرد تقسیم کردن با دیگران می خورد نوشته و برای ما ارسال کند. اگر آن وقت



چاپ نکردیم شما حق دارید. حتی چند نفر از دوستان خود در چند شماره اول ماها تجاری از خود نوشتند و ما امیدوار بودیم که خوانندگان هم تجارب خود را برای ما ارسال کنند اما دریغ از حتی یک نامه در این باره و به همین خاطر هم مجبور شدیم بخش تقسیم تجارب را از ماها حذف کنیم.

نوشته ای که ستونی برای لزیب ها و گی ها داشته باشیم. این دیگر توهین به لزیب ها و گی هاست. چرا فقط یک ستون به آنها اختصاص دهیم؟ این مجله همه اش مال لزیب ها و گی ها است، مگر آذر مرتب فلش های زندگی خود را نمی نویسد؟ مگر مه اندیش مطالب خود را نمی نویسد؟ مگر دلارام سردبیر نیست؟ کبری هم در چند شماره مطالب خوبی داده که چاپ کردیم (همینجا بگوییم که فقط یک مطلب از کبری که به نظر ما بیشتر جنبه شخصی و خصوصی داشت چاپ نکردیم و این را به خودش هم توضیح داده ایم). تازه چندین بار خود دلارام گله کرده که چرا لزیب ها همکاری نمی کنند.

ما در طول این ۱۸ شماره به جرات میتوانیم بگوییم که تعداد نامه های رسیده و چاپ نشده بیش از ۳ تا ۴ نامه نیست. و گر نه هر چه رسیده را می توانی در این ۱۸ شماره ببینی. بیشتر از این چیزی به ما ارسال نشده.

خواننده ای پیشنهاد کرد که قسمت سنگ صبور را در دوست یابی راه بیندازیم. گفتیم چشم. آگهی دادیم که خوانندگان می توانند مطالب خود را برای سنگ صبور بفرستند و همچنین آگهی دادیم که به یک روانشناس در این زمینه نیاز داریم. از بین ۱۵۰۰ خواننده، تنها یک نفر اعلام همکاری کرد و تنها ۲-۳ نامه به قسمت سنگ صبور ارسال شد که بعداً ناچاراً مجبور به حذف آن بخش شدیم چون کسی نامه نمی داد. حالا بعد از این باز بر همان اعتقاد سابق خود هستی که ما به خوانندگان و تجارب و دانش آنها بی توجهی می کنیم؟

ما در هر شماره به خوانندگان اعلام می کنیم که مطالب، اشعار و مقالات خود را برای ما ارسال کنند. حالا اگر خوانندگان به این درخواست ما توجهی نمی کنند ما چکار کنیم؟ تازه عدم ارسال مطالب از طرف خوانندگان فشار کار ما را بیشتر می کند که مجبور می شویم در کنار تنظیمات کلی نشریه، اداره ایمیل، ارسال مجله، پاسخ به نامه ها، تهیه ویژه نامه ها، تهیه دوست یابی و... ناچاراً باید اکثر مطالب نشریه را هم خودمان بنویسیم.

در باره چاپ خاطرات سکسی و عشقی، ما با چاپ این گونه نوشته ها هیچ مخالفتی نداریم اما جای آنها در ماها نیست. ما خیلی از مطلب دیگر هم در نشریه چاپ نمی کنیم چون هر مجله و نشریه ای یک چارچوبی برای خودش دارد. قبلاً هم گفته ایم که نیازهای جنبش همجنسگرایان بسیار وسیع است و ما سعی می کنیم به یک گوشه آن و آنها در حد توان و شناخت خود پاسخ دهیم. اگر دوستان و علاقمندانی دور هم جمع شوند و نشریه ای برای داستان های عشقی همجنسگرایان منتشر کنند ما صد در صد از کار آنها استقبال خواهیم کرد. ولی مگر شما مجله دلکده را نمی خوانید. این ماهنامه به ادبیات همجنسگرایی می پردازد و ما مطمئن هستیم که دوستان در دلکده از نوشته های داستانی استقبال خواهند کرد. و در آخر، گیریم که ما در ماها مطالب دوستن تجربه دار و روانشناس و جامعه شناس را چاپ نمی کنیم ولی چرا ما مطالب این دوستان را در نشریات دیگر همچون دلکده، چراغ و بیداری نمی بینیم؟ پس مسئله چاپ نکردن نیست مسئله این است که دوستان توانا مطلبی ارسال نمی کنند. موفق باشید.

دوستان و عزیزان مشترک در ماها تا کی می خواهیم زانوی غم بغل کنیم؟

■ با سلام. من نیز یکی از دوستان شما هستم. چه بسا من نزدیکترین شما باشم اما مرا نشناسید! عزیزان بیایید ما نیز در ایران تشکلی داشته باشیم. حتما نیازی نیست که در آشنایی های نخست همدیگر را ملاقات کنیم ما می توانیم حتی ماه ها و سال ها دوستان خوبی برای یکدیگر باشیم، با هم صحبت کنیم، درد دل کنیم، همدیگر را راهنمایی کنیم.



من به عنوان یک لزبین به تمامی لزبین های ایرانی پیشنهاد می کنم بیایید یک دهکده الکترونیکی برای خود ایجاد کنیم جایی که هیچ دولت و قدرتی نتواند به ما آزاری رساند. بیایید با کمک و همفکری با هم از این سکونی که میان لزبین های ایرانی است در بیاییم.

عزیزان نترسید ما می توانیم نیازهای روحی خود را در این دهکده الکترونیکی مرتفع سازیم. با کمک هم با یاری خدا و با زیرکی در شناسایی افراد مشکوک می توانیم به راحتی مکانی نه برای پیدا کردن یک partner در سکس بلکه جایی برای گفتن حرف دل و یا ارائه پیشنهادها و یا تجربیات واقعی خود داشته باشیم. بد نیست لزبین های عزیز بدانند که می توانند ID های خود را بدهند و با لزبین های دیگر چت کنند کسی نمی تواند آنان را کنترل کند به شرطی که به همه اطمینان نکنند و شماره تلفن و یا آدرس خود را به راحتی در اختیار افراد سودجو نگذارند. دوستان لزبین می توانند پس از آشنایی با سایر لزبین ها پس از مدتی آشنایی از طریق WEB CAM به صورت همزمان همدیگر را ببینند و پس از اطمینان از این که طرف شان مذکر نمی باشد بدون اطمینان در صحت گفته های طرف مقابل اعتماد نکنند، چه بسا متاسفانه مردان مریضی هستند که زنان لزبین را زانی هرزه می دانند و برای ارضای خود از زنان سوء استفاده می نمایند.

پس بهتر است در آشنایی با چت بسیار دقت کرده و خام حرفهای افرادی سودجو نشوید.

حداقل بایستی مدت ها با افراد چت کنید تا از طریق CAM و یا MIC اطمینان متقابل حاصل شود. با تمام این تفاسیر می توانیم این حلقه های گمشده و پراکنده را جمع کرده و سرو سامانی به این آشفتگی بدهیم.

تا کی می خواهیم زانوی غم بغل گرفته و به نداشته هایمان افسوس بخوریم بیایید با ارائه پیشنهادها و همفکری جلوی سودجویی هایی که از زنان بخصوص زنان لزبین می شود، بگیریم و در این دهکده الکترونیکی دوستان و یا عاشقان خوبی برای یکدیگر باشیم.

پیشنهادهای خود را برای من ارسال کنید: آی دی من:

eglofbluesky@yahoo.com

اگر باز هم ترس از چیزی دارید می توانید از طریق ایمیل با همدیگر تماس داشته باشیم.

■ ماها:

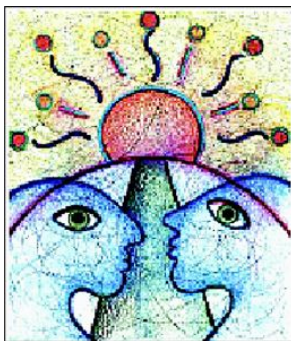
هر تلاش و کوششی برای جمع کردن همجنسگرایان، چه گی و چه لزبین خوب و مفید است. اما در این راه مرتکب یک خطای عمده نشویم و آن این که همجنسگرایان همین حالا هم با انواع و اقسام فشارها و قوانین ناعادلانه، به حاشیه رانده شده و سکوتی مطلق در باره ما حاکم است. ما باید این سکوت را بشکنیم. پس هشیار باشیم که دور هم جمع شدن در اینترنت و ساختن اتاق های گفتگو از پشت کامپیوتر اگر به عنوان یک شروع باشد، خوب است و بسیار مهم اما نباید خود را در آنجا زندانی کنیم چرا که این کار به هر چه حاشیه ای تر ماندن همجنسگرایان شدت می بخشد.



این عشق است، نه هوس های شیطانی

■ ایقان از تهران

abhakarmel@yahoo.com



◀ یکی از بزرگترین مشکلات مردم درک صحیح از واژه مقدس عشق است، و این وضع از ابتدای تاریخ جهان همراه بشریت بوده است و به همین دلیل است که عده ای از مردم جهان، هرگز احساسات ما همجنسگرایان را درک نمی کنند و برای آنها همجنسگرایی و عشق پاک میان دو همجنس زن و یا مرد، چیزی غیر قابل قبول و خیلی زشت و شرم آور است. بله، دوستان عزیز هم احساس من، آنها معنای عشق را نمی دانند. میلیون ها شعر و کتاب در مورد عشق تحریر شده است و در هر دوره از زمان فلاسفه سعی نموده اند که مفهوم و معنی واقعی عشق را توضیح دهند.

تعریف اکثر مردم عادی از عشق، احساس یک زن به مرد و یا یک مرد به زن و روابط بین آنها می باشد، در حالی که ما در اطراف مان، عشق بین والدین و فرزندان، بین خواهران و برادران و یا حتی عشق به حیوانات خانگی و متعلقات مادی را نیز داریم.

در این میان و در کنار انواع عشق، عشق میان دو همجنس را داریم که می خواهیم از آن به عنوان عشق به بشریت و تمامی جهان هستی یاد کنم و حتی به جرات بگویم که عشق میان دو همجنس به هم والاترین نوع عشق است و به نوعی عشق به خدا محسوب می شود.

لابد می پرسید چرا و چگونه چنین چیزی ممکن است؟؟!!

دوستان من، این که بتوانیم به خدا عشق بورزیم لازمه اش این است که به تمام مخلوقات او عشق بورزیم و بدین شکل از نعمت ها و تمام چیزهایی که برای مان خلق کرده است سپاسگذاری نماییم و در اینجا است که متوجه می شویم، عشق به همجنس یعنی عشق به یکی از مخلوقات الهی و این عشقی است آسمانی و مقدس و بدین شکل خود را اسیر محدودیت ها و بندهای جبر عشق ساختگی بشری نمی کنیم و مانند خیلی از انسان ها که خود را محکوم به داشتن تنها یک نوع عشق سنتی و نسلی می کنند و بدین ترتیب برده ی جنسی هم می شوند، یعنی عشق میان زن و مرد که گاهی برخلاف امیال و احساسات شان هست، نخواهیم بود و بر طبق احساس و فطرتی که خداوند در ما نهاده است عمل می کنیم و این چه زیباست.

همجنسگرایی یعنی آزادی از جبر جنسی ساخته ی دست بشر که نسل به نسل گشته و مردان و زنان را تنها به عشق و روابط میان خود محدود ساخته است.

در تعلق خاطر به یک معشوق، چه همجنس و چه دگرجنس، همواره عنصر عشق وجود دارد. وقتی که با کسانی هستیم که دوست شان داریم، احساس شادی و سرور می کنیم و وجودمان سرشار از آرامش و خشنودی می شود، همچنین احساس می کنیم که با آنها کامل می شویم و این یعنی عشق پاک میان دو انسان، حال چه همجنس باشند و چه دگرجنس.



پس دوستان همجنسگرا، بدانید که تمامی ما از قدرت عشقی ناب بهره مند هستیم و باید شجاعت ابراز این عشق امان به معشوق همجنس خود را داشته باشیم و مطمئن باشید که روزی خواهد رسید که تمامی انسان ها به معنای حقیقی به عشق دست خواهند یافت و آن روز قطعاً خواهد رسید و فقط باید مقاوم و استوار باشیم و خود را و این عشق پاک و مقدس امان را به درستی به دیگران معرفی نماییم. به امید آن روز.

دوست همجنسگرای شما: ایقان

زندگی صورتی

زندگی صورتی نام ویژه نامه ای است که به زودی همراه مجله چراغ منتشر خواهد شد. این ویژه نامه شامل داستان ها و خاطرات جنسی و احساسی و ... می باشد و دارای بخش های متنوع و سرگرم کننده خواهد بود. کادر تحریریه زندگی صورتی در حال تشکیل است. لذا علاقه مندان برای پیوستن به این کادر به صورت نویسندگان ثابت و یا نویسندگان غیر ثابت، می توانند با پویا تماس گرفته و اعلام آمادگی کنند. این کادر شامل: یک گروه خبری می باشد که اخبار مربوط به اقلیت های جنسی را جمع آوری کرده در اختیار ویژه نامه می گذارند.

یک گروه مترجم، که مسئول ترجمه متون هستند.

و یک گروه برای جمع آوری مطالب هستند.

اعضای هر گروه می توانند نام محدود باشند، اعضای هر گروه به وسیله E-mail با یکدیگر در تماس خواهند بود و به وسیله سرگروه مطالب خود را به سردبیر ویژه نامه (پویا) ارسال می کنند. صاحب امتیاز این ویژه نامه سازمان PGLO می باشد و سردبیر آن پویا است.

زندگی صورتی بخش مخفی شده زندگی ما اقلیت های جنسی ایرانی است و همچنین شامل خاطرات و داستان های اقلیت های جنسی غیر ایرانی ها میباشد. این ویژه نامه یک ویژه نامه صرفاً فرهنگی اجتماعی خواهد بود و بیشتر بر داستان ها و خاطرات تکیه خواهد کرد. به جز افراد کادر تحریریه، که اعضای ثابت هستند، هر اقلیت جنسی ایرانی می تواند یک نویسنده غیر ثابت این ویژه نامه باشد.

شما می توانید با فرستادن مطالب و داستان ها و خاطرات و اشعار خود به این ویژه نامه، ما را در شکل گیری یک نشریه حرفه ای و سرگرم کننده یاری دهید. مطالب شما در راستای تشکیل یک نشریه حرفه ای، بدون سانسور در این ویژه نامه منتشر می گردد. از گرافیکست های عزیز نیز برای طراحی آرم و نام مجله و همچنین طرح جلد، دعوت به همکاری می شود. منتظر نامه های شما هستیم.

■ پویا

editor@pglo.net
(Subject: pooya)



مارسل پروست، نویسنده‌ی همجنس‌گرای فرانسوی

■ ترجمه و ویرایش: مهدی



◀ مارسل پروست (Marcel Proust)، نویسنده‌ی شهیر و همجنس‌گرای فرانسوی در همه‌ی دنیا و در ایران هم، با رمان عظیم و شگفت‌انگیزش، در جست و جوی زمان از دست رفته شناخته شده است. پروست در ۱۸۷۱ در پاریس به دنیا آمد، شهری که در آن روزگار در آستانه‌ی تبدیل به شهری مدرن بود و در دورانی سرشار از التهاب و هیجان و تغییرات اجتماعی قرار داشت.

مادر مارسل، یک یهودی تحصیل کرده و پدرش استاد عالی‌رتبه‌ی بهداشت بود و او کودکی خود را در خانواده‌ای ثروتمند و بورژوا سپری کرد و از تربیتی ممتاز بهره‌مند شد. دل‌مشغولی اصلی پروست در آن زمان، گشت و گذار در باغ‌های بیلاقی خانوادگی، معاشرت با خویشاوندان و تحصیل در مدارس خصوصی بود. مارسل در ۹ سالگی نخستین حمله‌ی آسم را از سر گذراند که سپس تا آخر عمر گریبان‌گیر وی شد.

او در ۱۸ سالگی و پس از گرفتن دیپلم ادبیات به مدت یک سال به خدمت نظام وظیفه درآمد و سپس تحصیلات خود را در زمینه حقوق و فلسفه در دانشگاه سوربون ادامه داد. مارسل پروست که یک یهودی، همجنس‌گرا، و یک نیمه علیل مبتلا به آسم بود، در ابتدای زندگی خود دریافت که نسبت به دیگران یک غریبه است و در مقابل رسومات اجتماعی، موضعی نقادانه و موشکافانه در پیش گرفت. به همین خاطر از زاویه‌ی دیدی بدیع و بینشی هوشمندانه نسبت به زندگی‌های اشرافی برخوردار شد که این به‌خوبی در داستان‌های وی پدیدار است. او از هجده سالگی و پس از ورود به مجامع رسمی و شب‌نشینی‌های افراد سرشناس، ترقی اجتماعی چشمگیری داشت؛ فعالانه در مجالس پرشور روشنفکران، هنرمندان، متفکران و فرهیختگان شرکت می‌کرد و با آنها در مورد هنر و موسیقی و علوم به صحبت می‌نشست.

اگرچه در زندگی پروست یک سری عشقبازی‌های رومانتیک و جسورانه با زنان مهمان‌دار به چشم می‌خورد، اما نزدیک‌ترین درگیری‌های عاطفی و جنسی وی را در معاشرت‌اش با مردها می‌توان یافت. او با پسران جوانی که از لحاظ اجتماعی هم‌سطح او یا بالاتر از او بودند، دوستی‌های شدید و عمیقی برقرار کرد که برخی از آنها با جنبه‌های جنسی نیز همراه می‌شد. در عین حال پروست روابطی نیز با برخی افراد طبقات پایین‌تر اجتماعی داشته است که صرفاً سکسی بوده‌اند.

نخستین معشوق پروست، رینالدو هان (Reynaldo Hahn)، یک آهنگساز و خواننده‌ی یهودی اهل ونزویلا بود که پروست در ۲۲ سالگی با او ملاقات کرد و به مدت دو سال با وی رابطه‌ی عاشقانه داشت. اما بزرگ‌ترین عشق زندگی او، آلفرد آگوستینلی (Alfred Agostinelli) است، راننده و خدمت‌کار او که به همراه دوست دخترش در خانه‌ی پروست زندگی می‌کرد. جدایی او از پروست و سپس خودکشی وی، یکی از سخت‌ترین ضربه‌های روحی در زندگی مارسل پروست محسوب می‌شود.

در سال ۱۹۰۹ پروست خلق بزرگ‌ترین اثر خود یعنی در جست و جوی زمان از دست رفته را آغاز کرد، یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین داستان‌های مدرنیستی که بر نوشته‌ها و نویسندگان پس از او تأثیری شگرف داشت. در این رمان همجنس‌گرایانه‌ی هفت جلدی که خاطره و گناه از عناصر اصلی آن هستند، موضوعات مختلفی مثل اشرافیت، حسادت، همجنس‌خواهی، زمان، بیماری، پشیمانی و تداعی گذشته به وفور به چشم می‌خورد. پروست در کتاب خود به وفور به مساله‌ی همجنس‌گرایی پرداخته است و بخش‌های زیادی از داستان مربوط به زنان و مردان همجنس‌گراست.

ناشران که از تکنیک سیال ذهن مارسل پروست گیج می‌شدند، در ابتدا شاهکار او را به وی بازگرداندند. آنها درک نمی‌کردند که چرا مارسل مثلاً ۳۰ صفحه را به توصیف و تشریح غلت زدن شبانه در رختخواب، پیش از به خواب رفتن اختصاص داده است.



نکته‌ی جالب این که پروست نخستین جواب منفیِ تحقیرآمیز را از طرف آندره ژید دریافت کرد (نویسنده‌ی همجنس‌گرایی فرانسوی، که برای آشنایی بیشتر با وی می‌توانید به شماره‌ی چهار مجله‌ی ماها مراجعه کنید). ژید در آن زمان، مشاور یک سازمان انتشاراتی بود و رمان پروست را یاوه‌هایی درباره‌ی اشرافی‌گری لقب داد. وی بعدها – پس از این که اهمیت واقعی کتاب را دریافت – در نامه‌های خود به پروست از این تصمیم شتاب‌زده شدیداً اظهار تاسف کرد.

در اکتبر ۱۹۲۲ که پروست بر اثر آسم به شدت ضعیف شده بود، به برونشیت و سپس ذات‌الریه مبتلا شد و یک ماه بعد به هنگام کار در نیمه‌شب درگذشت.

قابل توجه همه مشتریان مجله سؤال و جواب در باره لیست‌های ایمیل ماها:

سؤال: مجله ماها چند لیست دارد؟

جواب: ماها دوتا ایمیل دارد که هر ایمیل را یک لیست می‌نامیم. این دو ایمیل (لیست) عبارتند از:

لیست اول: majaleh_maha@yahoo.com

و لیست دوم: dustyabi_maha@yahoo.com

سؤال: آیا باید در هر دو لیست عضو و مشترک شوم؟

جواب: نه. هر فردی باید فقط عضو یک لیست بشود. چون به‌هرحال برای مشترکین هر دو لیست مجله و ویژه‌نامه می‌فرستیم، تنها اختلاف این است که برای مشترکین لیست دوم علاوه بر مجله و ویژه‌نامه، ضمیمه دوست‌یابی را هم می‌فرستیم.

سؤال: پس من باید در کدام ایمیل (لیست) عضو شوم؟

جواب: ایمیل (لیست اول) برای مشترکینی است که فقط و فقط خود مجله ماها و ویژه‌نامه‌ها را می‌خواهند. لیست دوم برای کسانی است که علاوه بر اشتراک خود مجله ماها و ویژه‌نامه‌ها، دوست دارند که ضمیمه دوست‌یابی را هم دریافت کنند. پس انتخاب با خودت است، یعنی اگر علاوه بر مجله و ویژه‌نامه، خواهان دریافت ضمیمه دوست‌یابی هم هستی، بهتر است که در لیست دوم باشی و گرنه در لیست اول.

سؤال: اگر بخواهم دوستانم را مشترک ماها بکنم یا خود مشترکین جدید باید با کدام ایمیل (لیست) مجله تماس بگیرند؟

جواب: بستگی به این دارد که با توجه به توضیحات بالا، مشترک جدید چه می‌خواهد و برهمان اساس هم تصمیم می‌گیرد که با کدام ایمیل (لیست) ماها تماس بگیرد.

سؤال: اگر بخواهیم آگهی آشنایی چاپ کنیم یا بخواهیم مطلبی برای چاپ در مجله ماها ارسال کنیم باید با کدام ایمیل (لیست) تماس بگیریم؟

جواب: هر دو ایمیل مال مجله ماها هستند. بنابراین بهتر است که شما برای هر گونه تماس و در هر مورد (تاکید می‌کنیم هر موردی) باید با آن ایمیل (لیستی) تماس بگیرید که جزء آن هستید.

سؤال: آیا کسی می‌تواند مشترک هر دو لیست بشود؟

جواب: آنچه که شما می‌خواهید را ما برایتان ارسال می‌کنیم پس چه لزومی دارد که در هر دو لیست مشترک شوید؟ مشترک هر دو لیست شدن فقط از نظر وقت و هزینه برای ما گران تمام می‌شود و باعث می‌شود که شما ماها و ویژه‌نامه را دوباره دریافت کنید. پس لطفاً فقط یک لیست را انتخاب کنید.

سؤال: اگر کسی حالا عضو هر دو ایمیل (لیست) باشد، چکار باید بکند؟

جواب: کافی است به اون ایمیل (لیستی) که نمی‌خواهد جزء آن باشد یک ایمیل بفرستد و بگوید تا ایمیلش را حذف کنیم. حذف کردن مشترکی از یک لیست به معنای حذف شدنش از آن لیست دیگر نیست.

از همکاری تک تک دوستان کمال تشکر را داریم. با احترام.



جشن عشق

■ آرمن از آبادان

تقدیم به تنها عشق خودم: امین، و تمام جوانان ایران.

بخواب ای نازنین مهربانم

دلنشینم

منم من عشقت

آرام باش ای بهترینم

من اینجا مست مستم

مست وبی پروا

شبانگهان منم گرمای عشقت رادرون بستم خواهان

همان شبها که من مست حضور تو

نیاز تو

دو چشم دلنواز تو

خیابان را چو مستان نعره زن طی می کنم شاید تورادر هاله از نور من دیدم

و ای کاش می بودی و من نعره زن از مستی عشق تو اینجا باز در کنج قفس رویا نمی چیدم

من امشب وحشی ام ساقی

ز می از عشق از بازی نامردان این دنیا

زید گویان که می گویند در دل من هوسبازم

تازه نمی دانند

من مستم

من اما غرق جرمم

پی از شب بر سر دارم

آری من مستم هوسبازم عطش دارم

عطش عشق تو امشب در دل می در شراب بی حضور تو وجودم را کمین کرده

کاش امشب ساقی لبهای تو یا گرمی دستان تو در دل این مجرم عاشق کمی غوغا به پا می کرد

من اینجا کنج زندان پر عطش پر عشق یا دیوانه ام این را نمی دانم

فقط می دانم ای تنها حضور بی حضور

ای که آغشته به تو دستان افکارم

در این دنیای پر رنگ ریای بی نفس بی عشق بی پرواز

با دل با نفس با عشق با پرواز

تو را من دوست می دارم



رویای بودنت تا ابد

■ شروین

این نوشته رو به عشقم مانی تقدیم کنم:

لرزش دلم در اولین ملاقات
مژده زندگی دوباره بود
نمی دانم دیدمت یا نه
تنها حضورت
احساس می شد...
و التهاب بعد از آن سوالی بود در ذهنم...
دوست داشتم تو باشی
کسی که سال ها در پیش بودم
از ته دل
و بعد
زمانی که لب هایمان
لمس کرد یکدیگر را
و آهنگی منطبق یافت
تپش قلبهایمان
تو را دیدم...
و باور کردم...
رویایی را که به واقعیت پیوسته بود...
و اکنون رویایی دیگر دارم...
بودنت تا ابد.



■ آرا

امشب،
.....
تمام زندگی من برای توست
بودای سبز پوش من از راه می رسی
نیلوفری به شکل دلم زیر پای توست
با من بخوان غزل غزل از نغمه های عشق
- ای آنکه
واژه واژه شعرم ، برای توست.

بودای سبز پوش
.....دلم در هوای تست
با من نشو غریبه که تن ، آشنای توست
.....در دیدگان منتظرم موج می زند:
اشکی که، قطره قطره آن
خاکپای توست...
.....اینک من و خیال تو با هم به گفتگو



■ آرا

عمریست سخت می کوشم
شاید...، شود فراموشم:
آن گریه ها که می کردی
_مستانه، تو در آغوشم.

صد جام خالی و از نو پر
می نوشم و باز می نوشم
تا در توهمُ مستانه:
یاد تو شود هم‌آغوشم

هر شب ز تو شد هزار و یک شب
- ای بوسه عاشقانه بر لب
- ای هق هق گریه بر شانه
درد تو نشد فراموشم

من منتظر و کوچه، چون من
در حسرت گام هات، بر تن
تصنیف - غریب آشنا - را
تو زمزمه کن در آغوشم....





شیرجه

■ رضا شب بین

من این سوی آب بی قرارم، و تو آن سوی آب منتظرم نشسته ای. می دانم که برای رسیدن به تو
باید طول این استخر پر از آب سرد را شنا کرد!
از گرمای عشق تو برهنه می شوم و چون برهنه شدم، داور سوت می زند:

صدای سوت اول

به سمت لبه استخر می روم و همان جا خبر دار می ایستم
این یعنی هوس... قفس... ترس... تحقیر... تناقض... بغض... بطلان... بی کسی... زندگی... سادگی...
سرما... سرکوب... سکوت

صدای سوت دوم

برای شیرجه زدن در آب خیز برمیدارم و دولا می شوم
این یعنی تردید... تکذیب... تکفیر... تقدیر... تهدید... تضاد... عذاب... راز... ناز... نیاز... نگاه... گناه...
همراه... همصدا... همجنس

صدای صوت سوم

حالا در آب شیرجه می زنم و با تمام توان دست و پا می زنم تا به تو برسم
این یعنی شروع... شور... نور... سرور... غرور... عبور... آبرو... آرزو... آغوش... شهوت... شربت...
جرات... حرمت... غربت... اهانت... دیانت... سیاست... سرکشی... سنگسار



فلش هایی از زندگی یک لژیون - قسمت دهم

■ آذر

اسمم آذره ولی آذر به دنیا نیومدم!

آدم خاصی نیستم. دانشجو، ورزشکار و لژیونم. دوست دخترم رو هم خیلی دوست دارم.
اسممش ته‌مینه هست.

◀ مدیر دبیرستان بهم میگه: "من خودم تورو توی توالت با اون دختره دیدم، نمی تونی انکار کنی" یه نگاه به ناظم می کنه و میگه: "خانم احمدی لطفاً زنگ بزنیید پلیس بیاد تکلیف اینا رو روشن کنه". خانم احمدی با تاسف سری تکون میدن و میگه "سنگسارتون می کنند بدبخت ها".

توی دفتر معلم ها هستیم، توی دبیرستانم اما لباس مدرسه تنم نیست. حتی مانتو و روسری هم تنم نیست.
درست کنار من، یه دختر با روپوش مدرسه ایستاده، پشتش به منه و داره گریه می کنه. نگاهش می کنم، چهره اش خیلی برام آشناست اما یادم نمی آد کجا دیدمش، به من نگاه نمی کنه، انگار از من خجالت می کشه. همون موقع در اتاق باز میشه و چند تا خانم چادری و چند تا مرد که همه لباس سبز پلیس تنشونه وارد میشن و شروع به صحبت با مدیر می کنند. دختری که بغلم بود شروع به لرزیدن می کنه و عقب عقب به سمت در میره و بدون این که کسی متوجه بشه از در خارج میشه، من هم بدون این که فکر کنم کار اون رو انجام میدم و از در خارج میشم، صدای داد خانم احمدی میاد که میگه: "فرار کرد، بگیریدش!"

من شروع به دویدن می کنم، اون دختر رو می بینم که داره از پله ها بالا میره و من هم دنبالش میرم. پله ها رو دو تا یکی بالا میره، اما من نمی تونم به سرعت اون بدوم، پلیس ها دارن بهم می رسن و من به نفس نفس افتادم.
به طبقه ی سوم می رسم و میدوم به سمت کلاس خودم. توی کلاس اون دختر رو می بینم که داره از پنجره خارج میشه، یه نگاه به من می کنه، دستش رو به بالای پنجره می گیره و روی تاقچه ی بیرونی پنجره شروع به راه رفتن می کنه. صدای پلیس ها از پشت سرم میاد، گویا تنها راه فرار راهیه که اون انتخاب کرده، پام رو بیرون پنجره می گذارم، باد سرد همه ی وجودم رو فرا می گیره، اما به کار اون دختر اطمینان می کنم و به راهم ادامه میدم تا بالاخره خودم رو به دیوار بین دو تا پنجره و پیش اون دختر میرسونم. صدای پلیس ها نزدیک تر شده "خودم دیدم از این سمت اومدن". "اینجا هم نیستند". "برید پایین رو بگردید" و صدا از ما دور میشه.

یه نفس راحت می کشم، تازه یادم به آدمی که بغل دستمه میافته که حالا داره به من لبخند می زنه، آنقدر بی خیال می خنده که انگار نه تنها هیچ اتفاق خاصی نیافتاده بلکه از این همه هیجان لذت هم برده. باد مقننه اش رو انداخته، موهاش به هم ریخته و کوتاهه، ابروهاش کاملاً پره و یقه ی پیرهنی که زیر مانتوش پوشیده رو بیرون گذاشته. خدای من چقدر چهره ی یک نفر می تونه آشنا باشه، چرا من یادم نمی آد اون رو کجا دیدم.

چقدر شبیه قیافه ی خودم توی دوران دبیرستانه، نه شبیه نیست این خود من....

همون موقع دختر به حرف میاد "دلت برای من تنگ نشده بود؟"

وای خدای من این خود منه، حالم بده شده، ترسیدم، سرم داره گیج میره، دستم داره سست میشه و من رها میشم.

"آذر، نه.....!"



همه جا تاریکه، سرم داره از درد می ترکه، ساعت چنده؟ دستم رو بالا میارم و دنبال موبایلم می گردم، نور موبایل سردردم رو بیشتر می کنه، چند لحظه بعد دوباره سعی می کنم چشمم رو باز کنم و ساعت رو ببینم، ساعت دقیقا ۳ صبحه.

خدای من بازم یه خواب تکراری، این هزارمین باره که خواب می بینم جاهای مختلف آدم های مختلف مچم رو گرفتند. نمی دونم چند دفعه اش توی مدرسه بوده، فقط می دونم هنوزم بعد از این همه سال خواب چهره زشت و پر از نفرت ناظم مدرسه رو می بینم که به بهانه های مختلف به موهای من و طرز لباس پوشیدن من و کوچک ترین نگاه من به دخترها ایراد می گیره. هنوزم خواب می بینم که من رو توی مراسم صبحگاهی توی مدرسه به جرم "همجنس بازی" دار می زنند. اما این یکی دیگه خیلی جالب بود، یه نفر مچ من و خودم رو توی توالت مدرسه گرفته بوده!!!

سرم هنوز داره از درد می ترکه، به خودم یه تکون میدم و دل و کمرم هم شروع به درد گرفتن می کنه، تعجبی نداره که خواب های عجیب و غریب ببینم، بله یادم رفته بود که پریودم!!!

ساعت ۸ که رسیدم خونه عین یه تیکه گوشت وارفته روی تخت ولو شدم و دیگه بعد از اون هیچی یادم نمی آد، تا الان که نمی دونم از درد سقوط از خواب پردیم یا از درد سر و تک تک اجزای داخل شکمم.

هیچ وقت نتونستم به خودم بقبولونم که من هم به عنوان یک زن باید یک هفته در ماه رو با یه واقعه ی بسیار طبیعی سپری کنم و یه مقدار زیادی درد بکشم.

از یک هفته قبلش همه ی امیدم رو به زندگی از دست بدم، با همه ی آدم های دنیا دعوا کنم، دل همه رو بشکونم، و بعد یه روز آفتابی وقتی که پرنده ها آواز می خونن، ماشین ها بوق می زند و تلفن ها زنگ می خورند، تو دلیل همه ی بد اخلاقی هاتو می فهمی. اون موقع هست که باید به همه ی دوست های کثیف قرمزت سلام کنی و ازشون ممنون هم باشی که سر وقت مزاحمت شدند و زیاد تورو دلواپس نکردند که نکنه کیست در آورده باشی یا این که این ماه حرص زیادی خورده باشی، یا شایدم زیر فشار مشکلات این ماه حامله شده باشی!

تازه اون موقع هست که اول ماجرا شروع میشه و تو تبدیل به یک گلوله ی در حال انفجار میشی، بهتره اون موقع یه پلاکارد بگیری دستت و روش بنویسی "لطفا فاصله ی ایمنی را رعایت کنید، من الان پاچه می گیرم!" بعد از یکی دو ساعت هم حس می کنی که دل درد و کمر درد هیچ انرژی ای برایت باقی نگذاشتند و تو مجبوری که تسلیم بشی و یک مسکن اساسی رو بندازی بالا.

اما من همجنس گرا عادتتم که خلاف جهت آب شنا کنم و مقاومت کنم. هر ماه به خودم میگم ماه دیگه امکان نداره درد بکشم و با مسکن خودم رو آرام می کنم، اما دوباره ماه بعد انگار به نشانه ی اعتراض به این خلقت احمقانه هم که شده دردش رو تحمل می کنم. انگار می خوام به خودم ثابت کنم که هیچ چیز نمی تونه من رو از پا در بیاره، انگار منتظرم لایحه ی لغو پریود برای لژیون ها با این مقاومت و استمرار من به تصویب برسه.

من نمی دونم اصلا یه لژیون چه نیازی به تخمک گذاری و این حرفها داره؟ چرا باید ماهی یک بار دیواره های رحمش کنده بشن و محیط برای یه تخمک کوچولوی دیگه پاکیزه بشه.

حالا تهش که چی؟ اصلا مادرهای ما برای چی این درد رو تحمل می کنند و می کردند؟ که یه آدم هایی مثل ما به دنیا بیان تا دل مامان و باباشون خوش باشه و همه بهشون تبریک بگن و برای بچه آرزو کنند که "ایشالا عروسیش" بعد اون بچه بزرگ بشه و لژیون بشه و پریود بشه و از ترس این که کسی به خاطر احساساتش بهش ضربه بزنه شب خواب ببینه که می خوان سنگسارش کنند و از خواب بپره و به چرخه ی احمقانه ی زمانه فکر کنه و فکر کنه که چرا اصلا خدا پریود رو آفرید و اون رو آفرید و....



وای خدای من، سرگیجه هم به مشکلاتم اضافه شده و مجبورم از فشار این همه فکر و درد از جام بلند شم. اما چشمم سیاهی میره و دوباره روی تخت ولو میشم.

الان نیم ساعته که دارم سعی می کنم بخوابم ولی خوبم نمی بره، خیلی خوابم میاد اما درد بدنم نمی گذاره بخوابم. کلافه شدم، حوصله ام سر رفته از این که توی تخت با ملافه و بالش کشتی بگیرم تا شاید خوابم ببره. ای کاش می شد یه کاری کرد، یاد خوابی که دیدم میافتم و آذر دبیرستانی که توی خواب دیده بودم،
و بله...!

از جام بلند میشم، می پرم پشت میز و کامپیوتر رو روشن می کنم، چرا یادم رفته بود؟ موقعی که دبیرستانی بودم همیشه بی خوابی هامو با اینترنت و چت پر می کردم. برای خودم کلی ID توی Yahoo! ساخته بودم و هر کدوم شون هم برای یکی از چت روم ها بود. اوایل جرات نمی کردم برم توی روم لزیبن ها، اما یه مدت که گذشت تصمیم گرفتم که این کار رو بکنم. البته همیشه فکر می کردم که اگه یه غریبه بیاد توی این روم شک نمی کنه که لزیبن ها آدم های کثیف و هوسبازی هستند. یه درصد خیلی کمی از آدم های اونجا واقعاً لزیبن بودند و به ناچار یه محیط نه چندان جالب رو برای پیدا کردن شریک زندگی شون زیر و رو می کردند. با این که یه حسی بهم می گفت که هیچ وقت آدم زندگیم رو اونجا پیدا نمی کنم، اما یه تلاش بیهوده رو هر روز و شب تکرار می کردم. امشب هم به یاد گذشته ها می خوام یه سر به اونجا بزنم.

با اولین تلاش به اینترنت وصل میشم، تعجبی نداره، این وقت شب، اونم وسط هفته آدم های زیادی به خودشون زحمت اینترنت رفتن رو نمی دن. مخصوصاً با این اوضاع که همه ی سایت های خوب فیلتر هستند به نظر خیلی ها اینترنت دیگه بی مزه شده.

آوا بهم گفته بود که شرکت Yahoo! دیگه نمی گذاره که هر کی از راه رسید بیاد برای خودش یه چت روم باز کنه. برای همین دنبال قسمت همجنس گرا ها می گردم و شلوغ ترین روم رو برای رفتن انتخاب می کنم.

انگار توی این چند سالی که من توی روم ها نبودم هیچ کس دلش برای من تنگ نشده، همه چیز مثل سابقه. تنها فرقش اینه که چند نفر غیر ایرانی هم اینجا هستند.

مثل همیشه نصف بیشتر آدم های اینجا علناً پسر هستند و بقیه رو هم خدا می دونه که دختر هستند یا پسر. اکثر پسر ها هم دنبال اهداف پایین تنه ی خودشون هستند. البته دختر ها هم بعضاً این اهداف رو دنبال می کنند. یه زن و شوهر هم هستند که دنبال یه لزیبن برای سکس سه نفره می گردند!

بالاخره دست به کار میشم و توی روم می نویسم:

F / Teh / Lesbian / 21,

donbale ye khaanome lesbian migardam ke betoonim ba ham FAGHAT harf bezanim.

همون موقع یه نفر بهم pm میده:

"voice? cam?"

"ندارم!"

"خب از کجا بفهمم که واقعاً دختری؟"

"فکر نمی کنم یه چت ساده احتیاجی به اطمینان داشته باشه، در ضمن من از شما هم نمی خوام که به من ثابت کنی که

دختری، پس مجبوریم به هم اطمینان کنیم"

"من به پسرا اطمینان نمی کنم، بای!"

"من پسر نیستم، بای!"



اون موقع ها چندین بار شده بود که با پسرهایی که خودشون رو دختر معرفی کرده بودند حرف زده بودم و بعد از یه مدت که با هم حرف می زدیم تازه می گفتند که پسرنده و اکثرا این سوال برایشون مطرح بود که چرا وقتی پسر هست یه دختر باید به سمت یه دختر دیگه کشش داشته باشه؟ یه مدت بعد دیگه از همه درخواست می کردم که با voice دختر بودنشون رو ثابت کنند، این روش خوبی بود تا این که یه بار یه نفر بهم voice داد و صدایش هم کاملا دخترونه بود، چند روزی هم با هم چت کردیم و بالاخره متوجه شدم که تقلید صدا کرده بود. یه دفعه هم یکی خواهرش رو صدا زده بود که من صدایش رو بشنوم، و چند بار هم برام صدای ضبط شده ی دختر گذاشتند.

بعدا سر و کله ی webcam پیدا شد و این یکی هم مثل قبلی بود، تصویر از قبل ضبط شده، فیلم یه دختر بنده خدای دیگه و....

عکس هم که جای خودش رو داشت توی گول زدن آدم های ساده، کافی بود یه بنده ی خدا عکسش رو به یه نااهل داده باشه، دیگه توی کامپیوتر همه ی دونه ازش بود و وقتی یه عکس رو در طول دو سه روز از پنج، شش نفر می گرفتی همشون ادعا می کردند که "به خدا این عکس خودمونه، نمی دونم کی عکس منو به اسم خودش به این و اون میده!" فکر کنم بهتره یه چیز دیگه توی روم بزنم، یا یه چیزهایی رو بهش اضافه کنم:

F / Teh / Lesbian / 21,
donbale ye khaanome lesbian migardam ke betoonim ba ham FAGHAT harf bezanim.
(na cam dalam na voice va na aks).

یکی دیگه بهم pm میده،

"سلام، تو خودت واقعاً لزبینی؟"

"نمی دونم باور می کنی یا نه ☺، چیه لزبین ها باید شاخ یا دم داشته باشند؟"

"نه ولی اینجا هیچ لزبینی پیدا نمیشه، همه دنبال یه چیز می گردند، چه دختر و چه پسر، اونم این وقت شب، چی باعث شد که بخوای این وقت شب با یه نفر فقط حرف بزنی؟"

"بی خوابی!"

"باید حدس میزدم"

"asl please?"

"مهمه؟"

"من خودم رو معرفی کردم، ممنون میشم اگر تو هم خودت رو معرفی کنی"

"باشه، من F/Teh/۳۷"

"لزبین هستی؟"

"آره، ولی شوهر دارم"

"به زور ازدواج کردی؟"

"نه، شوهرم رو دوست دارم"

"یعنی از رابطه داشتن با اونم لذت میبری؟"

"آره معلومه!"

"پس تو دو جنسگرا هستی، چون هم به دختر علاقه داری و هم به پسر، نه؟"



"نمی دونم هر چی می خوای اسمشو بگذار، ببینم تو دوست دختر داری؟"
"بله!"

"یعنی دوست دختر نمی خوای؟"

"نه دیگه، من دوست دختر دارم یه دونه!!!"

"آهان، آخه من دنبال دوست دختر می گردم!"

"مگه تو شوهر نداری؟"

"چه ربطی داره؟ اون شوهرم مرده، دوست دخترم زنه!"

"یعنی چی؟ یعنی تو فکر می کنی که ازهر جنس می تونی یه شریک داشته باشی؟ ولی این دو تا هر دو انسان هستند، پس یعنی تو الان دو نفر رو توی زندگیت داری، یعنی تو داری به هر دوی اونا خیانت می کنی، این طوری فکر نمی کنی؟"
"معلومه که نه، من قابلیت این رو دارم که هم مردها رو دوست داشته باشم و هم زن ها رو، پس چرا باید یکی از این دو تا حسم رو مخفی کنم؟"

"خانم عزیز مثل این که شما با زن بودن رو یه چیزی فرا تر از یه رابطه که توش باید تعهد وجود داشته باشه می دونید، من دوستان زیادی دارم که مثل شما قابلیت عشق ورزیدن به هر دو جنس رو دارند ولی هیچ وقت در آن واحد با دو نفر نیستند، چه دو تا مرد، چه دو تا زن، و چه یه مرد و یه زن، اصلا شما که می خواستید دختر بازی کنید برای چی ازدواج کردید؟"
"شوهر من می دونه که من به قول تو دوجنس گرا هستم و همیشه میگه که اگر می خوای یه نفر رو امتحان کنی اشکالی نداره"

"ببینم، اگر به همین شوهرتون می گفتید که می خواین به جای یه زن با یه مرد دیگه رابطه داشته باشید باز هم قبول می کرد؟"

"معلومه که نه، سرم رو هم می برید!"

"پس شما و شوهرتون رابطه ی شما با یه زن دیگه رو مثل یه تفریح می بینید، نه یه رابطه ی جدی و عاطفی"

"آره شاید اینطوری باشه که تو میگی، به هر حال من خوشحالم که اون این موضوع رو درک می کنه"

با خودم فکر می کنم عجب خانواده ی مستحکمی، و می پرسم

"بچه هم دارید؟"

"آره، من یه پسر ۱۸ ساله دارم"

دیگه واقعا اوضاع به نظرم مضحک میاد، بیچاره اون بچه ای که یه همچین مادر و پدری داشته باشه.

"ببینم اگر شوهر شما هم به شما بگه که می خواد با یه مرد باشه شما قبول می کنید؟"

"وای اون اسم گی میاد می خواد بالا بیاره، با لزیبن ها خوبه، میگه کارهاشون رو دوست داره ولی گی ها رو نه، میگه کاراشون چندشناکه، به نظر من هم همین طوره، یه مشت اوا خواهر بچه کونی!"

وای خدای من، تو رو خدا برداشت آدم هایی که مثلا خودشون رو خیلی هم متجدد می دونند رو ببین، یه نفس عمیق می کشم، خودم رو روی صندلی صاف و سوف می کنم و ادامه میدم:

"خانم عزیز من به عنوان یک همجنسگرا به شما اجازه نمی دم که در مورد یه همجنسگرای دیگه این طوری صحبت کنید، ببینید من نمی دونم شما و شوهرتون برداشت تون رو از خوب بودن لزیبن ها و بد بودن گی ها از کجا آوردید، ولی از طرز برخوردتون حدس می زنم که احتمالا فیلم های پورنو ی اونها رو دیدید!"



"آره خب، نکنه انتظار داشتی توی خیابون دنبال گی و لزبین بگردیم و ببینیم که خوب هستند یا بد"

"نه همچنین انتظاری ندارم، ولی انتظار هم ندارم که از روی پورنوگرافی روی یه گروه اسم خوب یا بد بگذارید؛ ببینید خانم عزیز احتمالاً برداشت شوهر شما از یه لزبین، یه زن با موهای بلوند و ناخن‌ها بلند مشکی و هفت قلم آرایش که توی تخت داره با یکی مثل خودش ور میره و هر چیز بلند و کلفتی هم که پیدا می‌کنند از خوشحالی بال در میارن، اون موقع سر و کله‌ی یه مرد پیدا میشه و اون دو تا زن دیگه توی پوست خودشون نمی‌گنجد، و احتمالاً شوهر شما همیشه آرزو داشته که جای اون مرد رویای می‌بوده، ولی این برداشت شما کاملاً اشتباهه، شما این حق رو به خودتون می‌دید که هیچ‌کدوم از احساسات تون رو سرکوب نکنید، حتی اگر این به منزله‌ی خیانت به شوهرتون باشه، و این رو نشونه‌ی تجددتون هم می‌دونید.

اما این رو بدونید که هر چیزی که توی پورنوگرافی می‌بینید یه فیلمه برای سرگرم کردن امثال شوهر شما و متاسفانه بدنام کردن ماها. خانم عزیز هیچ لزبین واقعی‌ای حاضر نمیشه بیاد با یک زن شوهر دار دوست بشه، چون دلش نمی‌خواد باعث خیانت کردن یکی به یکی دیگه بشه، بهتر بود قبل از این که وارد این روم بشید اسمش رو می‌خوندید، لزبین‌ها! نه زنان شوهر دار در جستجوی لذت، فکر می‌کنم بیشتر از احتیاج شما به یک زن، پسر تون به شما احتیاج داشته باشه، اصلاً شما برای چی ازدواج می‌کنید که بعد بخواین مرتکب خیانت بشین؟"

"بین بچه جون، من وقتی هم سن تو بودم یه بچه هم داشتم و چند سال بود که خانم خونه بودم، تو چی می‌دونی از زندگی من؟ چی می‌دونی از این که ازدواج کردن برای من مثل این بود که بخوام از جهنم وارد بهشت بشم، فکر کردی من خوشم نمی‌اومد که قبل از ازدواج همه‌ی این کارها رو بکنم؟ فکر کردی من دلم می‌خواست تا می‌خوام ببینم دنیا دست کیه یه بچه بدن بغلم رو بزرگش کنم؟ برو خدا رو شکر کن که توی این سن آن قدر شعور داری که قبول کردی که لزبینی و دوست دختر هم داری، ما اون موقع‌ها اگر حسی هم داشتیم از ترس این که مبادا کسی متوجه بشه حتی بهش فکر هم نمی‌کردیم، آنقدر به ما از همجنس‌بازها بد گفته بودند که ما فکر می‌کردیم اگر بریم با صد تا مرد هم بخوایم بهتر از اینه که با یه زن رابطه داشته باشیم. من نمی‌دونم شما لزبین‌ها چه موجوداتی هستید، یا این که گی‌ها چه شکلی هستند، دیگه هم نمی‌خوام بدونم، بای"

"قبل از این که برید فقط می‌خوام بهتون بگم که مهم نیست که ما چه شکلی هستیم، ما هم مثل همه‌ی آدم‌ها و گروه‌ها انواع و اقسام خوب و بد داریم. اما اون چیزی که در همه‌ی ما مشترکه اینه که توی همه‌ی زندگی مون دنبال عشق می‌گردیم، دنبال یه شریک که بتونیم بی‌دریغ عشق مون رو بهش ابراز کنیم، همین، نه کمتر و نه بیشتر"

منتظر جواب میشم، اما چیزی دریافت نمی‌کنم

"هستی؟ یا رفتی؟"

و باز هم جوابی نمی‌گیرم

"فکر می‌کنم رفته باشی، به هر حال امیدوارم که در مورد همجنس‌گراها و دوجنسگراها بیشتر مطالعه کنی، در مورد روابط متقابل انسان‌ها هم همین‌طور، بای"

به ساعت نگاه می‌کنم، از ۵ گذشته، جمعیت روم هم کمتر شده، درد دل و کمر من هم همین‌طور.

فکر می‌کردم توی این مدت آدم‌های بیشتری با همجنسگرایی آشنا شده باشند، شاید چون الان اطراف خودم بیشتر آدم‌های همجنس‌گرا هستند و بقیه هم که مجبورند که اطرافم باشند، از سخنرانی‌های گاه و بیگاه من در دفاع از حقوق همجنس‌گراها بی‌دریغ نمی‌موندند. شاید به خاطر همین که دیگه با من مخالفت نمی‌کنند، چون حوصله‌ی بحث کردن با من رو ندارند، برای همین من فکر می‌کنم که اون‌ها حرف‌های من رو پذیرفتند. غافل از این که اون بیرون هنوز آدم‌هایی هستند که ما رو چندش‌ناک و پایه‌ی سکس سه نفره و در انتظار نیم‌نگاهی از طرف یه مرد می‌دونند.



فیلم نگار

فیلم نگار این شماره به فیلم جاده مالهاند اختصاص دارد. فیلمی که وویی گلدبرگ مجری مراسم اسکار سال ۲۰۰۱ در ابتدای مراسم برای مزاح گفت: "آکادمی امسال به ما وقت بیشتری برای اجرای مراسم داده ولی مطمئن باشید هنوز اون قدر وقت نداریم که بتونیم جاده مالهاند رو براتون توضیح بدیم."

■ م.پرنده



جاده مالهاند

■ نویسنده و کارگردان :

دیوید لینچ

■ بازیگران :

ناومی واتز، لارا النا هرینگ،
جاستین تروکس، آن میلر، رابرت
فاستر

■ محصول آمریکا و فرانسه سال ۲۰۰۱

■ مدت زمان فیلم: ۱۴۷ دقیقه

■ سایت فیلم:

<http://www.mulhollanddrive.com>

◀ بدون شک فیلم جاده مالهاند همچون دیگر ساخته های کارگردانش فیلم عجیب و پیچیده ای است. فیلم ها و کلیپ های دیوید لینچ معمولاً از ساختار روایی و داستانی غیر معمولی برخوردار هستند. از میان فیلم های این کارگردان بزرگ فیلم جاده مالهاند که آخرین فیلم وی نیز می باشد به خاطر حضور دو شخصیت لزبین در این فیلم مورد توجه قرار گرفته.

در حقیقت در فیلم با دو داستان متفاوت روبرو هستیم. دو داستان با شخصیت های یکسان که یکی کاملاً فضای رئال و واقعی دارد و دیگری کاملاً در رویا می گذرد. البته فیلم با قسمت خیالی داستان آغاز می شود اما برای درک بهتر ابتدا به قسمت دوم یعنی همان قسمت حقیقت می پردازیم.

دستان از این قرار است که دایان سلوین مو طلایی پس از مرگ عمه اش پولی به دست می آورد و این موقعیت برایش به وجود می آید که به لس آنجلس سفر کرده و برای دستیابی به آرزویش که ستاره شدن در دنیای هالیوود است تلاش کند.

وی برای بازی در فیلمی تست بازیگری می دهد. با وجود این که برای بازی در آن نقش پذیرفته نمی شود ولی این عمل وی منجر به آشنایی وی با کاملیا رودز - کسی که در تست بازیگری موفق شده نقش را به دست بیاورد - می شود. در جریان این آشنایی و دوستی بین این دو علاقه مشترکی شکل می گیرد به شکلی که دایان پس از مدتی عاشق کاملیا می شود. و کاملیا نیز برای وی نقش کوچکی در فیلم دست و پا می کند.



اما با هر چه بیشتر غرق شدن کاملیا در هالیوود، علاقه وی نسبت به دایان کم می شود و رابطه ای را با یک کارگردان به نام آدام کش آغاز می کند. طی برخوردی که بین دایان و کاملیا به وجود می آید دایان از او جدا شده و به آپارتمان خود نقل مکان می کند پس از مدتی کاملیا برای متقاعد کردن دایان به دیدارش می رود و او را در حالی بسیار بیمار و عصبی و غیر عادی در حال خود ارضایی می یابد. و در نهایت دایان را به میهمانی مجلّی می برد. در این میهمانی دایان متوجّه تغییرات فراوان کاملیا می شود و زمانی که آدام اعلام می کند که با کاملیا نامزد است دایان تمام امید خود را از دست می دهد و احساس می کند که بسیار تحقیر شده.



پس از این ماجرا دایان که بسیار عصبی و غیر عادی شده تصمیم به قتل معشوقش می گیرد. و از این رو مردی را اجیر می کند که کاملیا را به قتل برساند و با او معامله می کند. پس از معامله مرد کلیدی را به دایان می دهد و به او نمی گوید این کلید چه هست. در ادامه دایان از عذاب وجدان از کشتن معشوقش و ترس از لو رفتن خود دچار بیماری روانی و شیذوفرنی می شود با دیدن توهماتی در یک لحظه جان به لب می شود، روی تخت خود می نشیند و لوله تفنگ را در دهان خود گذاشته و شلیک می کند.



این خلاصه داستانی است که در واقعیت به وقوع می پیوندد ولی نکته جالب توجه و ابتکار عمل زیبایی لینچ این است که از ابتدا این داستان را رو نمی کند و در شروع دنیایی خیالی و رویایی برای دایان و کاملیا می سازد. اولین صحنه فیلم تصویر جسد زنی است که بر تخت افتاده. حرکت رو به جلو و وارد بالش شدن دوربین نماد بسیار هوشمندانه

ایست از این که ما با یک رویا روبرو هستیم.



اما داستان خیالی از این قرار است که دختری به نام بتی (که خواهیم دید نام اصلی او دایان است) به لس آنجلس رفته که در ویلای عمّه اش که به سفر رفته اقامت کند. با ورود به ویلا با زن دیگری (کاملیا) برخورد می کند که دچار فراموشی شده و در آن خانه پنهان شده و حال خوشی ندارد. بتی تصمیم می گیرد که به وی کمک کند (این دقیقاً همان چیزی است که دایان داستان واقعی آرزویش را داشت یعنی یک زندگی مرتب و

ایده آل و مرفه و کاملیایی بدون گذشته). وقتی بتی نام این زن را از او می پرسد او در حالی که در حمام چشمش به پوستر فیلمی می افتد نام هنر پیشه زن فیلم -ریتا- را به دروغ به زبان می آورد که شباهت زیادی به خود وی نیز دارد. در حالی که نام خود را به یاد نمی آورد.

در اینجا این مسئله به ذهن می رسد که این رویا می تواند رویای هر دوی آنها باشد چرا که کاملیا نیز خود را در بهترین حالت می بیند و نام هنر پیشه ی را بر خود می گذارد که هرگز فرصت آن را نداشته که همچون او باشد.

در ادامه داستان با عشق و علاقه پدیدار شده بین این دو ادامه پیدا می کند و تلاش شان برای یافتن گذشته ریتا. اما داستان رویا نیز به این زیبایی نمی ماند و حقیقت، حتی زیبایی رویا را نیز تهدید می کند. گویا قرار است حقیقت آرام آرام برای این دو روشن شود. خوشی های بتی و ریتا را عوامل متعددی تهدید می کنند.



در پی اتفاقات عجیب و غیر معمولی که برای آنها پیش می آید و هشدارهایی که از جانب افراد شیخ وار و غیر معمولی دریافت می کنند، بتی و ریتا در خانه همسایه شان (که این خانه در قسمت بعد فیلم دوباره نشان داده می شود و همان آپارتمان دایان است) با بوی تعفن شدید و جسد زنی متلاشی شده روی تخت روبه رو می شوند. جسد پوسیده و غیر قابل شناسایی است ولی نکته جالب این است که این جسد رنگ موهای بتی/ دایان را دارد ولی لباس مشکی ریتا/ کاملیا را به تن دارد. لینچ با چنین نشانه هایی سعی بر این دارد که تاکید کند که این رویا بین بتی و ریتا مشترک است.



بتی و ریتا به شدت از مشاهده این صحنه تحت تاثیر قرار می گیرند و بسیار دگرگون می شوند. در ادامه بتی، ریتا را به کلابی (بار) می برد که در خواب دیده و احساس می کند این مکان در جستجوی گذشته ریتا کمک کننده است. در آنجا ریتا در حالی که مشغول تماشای یک نمایش است متوجه می شود که در کیف دستی اش یک جعبه آبی رنگ قرار داده شده که در جعبه قفل است. جعبه را به خانه می برند و با کلیدی (که ما اکنون می دانیم از کجا آمده) در آنرا باز می کند. در این حین حرکت دوربین به داخل جعبه، وارد شدن ریتا به جعبه را تداعی می کند و جعبه چیزی نیست جز دروازه گذر از رویا به حقیقت. و فیلم با داستان حقیقی که در ابتدا به آن اشاره شد ادامه پیدا می کند.



حال چند تئوری در رابطه با این فیلم و ارتباط دو داستان وجود دارد. اول آن که فیلم قصد دارد به مقایسه بین رویا و واقعیت بپردازد و بگوید حقیقت چنان زشت است که رویای آدمی را نیز تحت الشعاع قرار می دهد و در نهایت چهره کریه خود را نمایان میکند.

تئوری دیگر، این که دایان پس از مرگ خود با هویتی دیگر دو باره به دنیا باز گشته و این بتی/ دایان تمام آرزوهای دایان را جامه عمل می پوشاند و از طرفی نقشه قتل کاملیا نیز نا موفق مانده و پس از درگیری احتمالی و فرار، دچار فراموشی شده و خود را به خانه ای رسانده و در آنجا پنهان شده. و این خانه تصادفاً همان خانه ایست که بتی/ دایان به آن نقل مکان می کند و ادامه ماجرا.

و تئوری آخر این که این زندگی رویایی چیزی است که هر دوی آنها پس از مرگ خود تجربه می کنند. گویی پس از مرگ در دنیایی دیگر به تمام آنچه می خواهند دست پیدا کرده اند اما حقیقت باید برای آنها روشن شود و این چنین قدم به قدم خود را به آنها نزدیک می کند تا کشف کامل حقیقت برای مردگان.

هرکدام از این تئوری ها می تواند در رابطه با این فیلم صادق باشد اما آنچه هیچ ابهامی در موردش نیست این است که دیوید لینچ (کارگردان کلیپ های غیر معمول مرلین منسون و گروه رام اشتاین) کارگردانی است که از پیچاندن و گیج کردن مخاطب لذت می برد و در عین حال با استادی تمام بیننده مبهوتش را همواره به تفکرات پیچیده خود همراه می کند.



کالای معرفت

■ مه اندیش. لزبین



ساعت ۳:۳۰ بامداد، توی بالکن نشستم دارم یخ میزنم زیرم هیچی نیست اصلا هم قصد سرما خوردن رو ندارم چون هزار کیلو درس ریخته روی سرم، یه سیگار تو این هوا خیلی می چسبه اما تموم شد، چند وقتی هست که تمام چیزای لذت بخش زود تموم میشن. دارم به آپارتمان های روبرو نگاه می کنم همیشه چراغ یکی شون روشن هست ولی هیچ خبری نیست، شاید هیچ کس بیدار نیست و فقط برای فرار از تاریکی اون تک چراغ روشن هست، ای کاش اون قدر که از تاریکی فرار می کردن از جهل هم فرار می کردن، همیشه آرزوم بوده که

وقتی نشستم و به این همه پنجره نگاه می کنم در یکی شون باز بشه و یک دخترو ببینم که داره برام دست تکون میده، بارها و بارها این اتفاق برام تو ذهنم افتاده اما تا حرکت دست خودمو تو هوا پیدا می کنم که داره تند تند تکون می خوره تازه فرمان به مغزم میرسه که نه بابا جون بازم خیال! یعنی می شه اونی که می خوام از خواب پاشه و بیاد برام دست تکون بده؟ آیا خدا معجزه هاشو تموم کرده؟ یک دوستی دارم که میگه صبر کن می شه برای همه هست.

من دختر شب هستم و دختر ماه نیز، من دیونه ی بارون هستم، ها ها من عاشقه رنگین کمون هستم...

تاحالا شده که با تمام تلاشی که در پنهان کردن هموسکسچوالی تون می کنین از دوستای استریت تون به طور غیر مستقیم و بعضی وقتا مستقیم بهتون بگه که شما خیلی گی هستین! و شما هم که می دونین طرف جنبه ی این قضایارو نداره و کارش از شدت شگفت زدگی ممکنه به تیمارستان بکشه، همش بی خیال بشین و توی خودتون حرص بخورین؟

مدتی پیش توی حیاط دانشگاه یک سری کتاب نقاشی آورده بودن منم که عاشق دیدن کتاب هستم و به ندرت خوندمش! شروع به زیرورو کردن کتابا کردم که یک دفعه جلد یکی از کتابها برام چراغ زد nude art بود و نقاشی همون فرشته ای که می خواستم روش بود، یک دختر برهنه (هاها..)، ناخودآگاه کتاب توی بغل من جا گرفت طوری که جلدش دیگه دیده نمی شد، مثل یک حوله به دور یک بدن عریان. دوستم که دید من اصرار به خرید این کتاب دارم خندید و با لحن خاصی گفت: "ووااا مگه تو لزبینی که می خوای این کتاب رو بخری؟" - میدونین شاید شما هم خیلی وقت ها آرزو می کنید که ای کاش خیلی از چیزها خریدنی بود مثل: یک کتاب که فروشی نیست، دوست دختر، (دوست پسر برای گی های عزیز)، عشق، صداقت، آگاهی و... - اما من تو اون لحظه تنها چیزی که می خواستم شاید بیشتر از اون کتاب یک بسته "شعور" بود که بخرم و به دوست استریت منجمدم هدیه کنم، کتاب رو خریدم چون دختر بود تنها بود شایدم یه لزبین غریب، (آخه اون همه دختره تو کتاب رو من میداشتم وسط حیاط؟ میون اون همه پسر؟ ها ها، نه نمی شد..) و شاید خنده آور باشه که نمی خواستم کتاب به مالکیت یه پسر استریت در بیاد! خودم هم بعضی وقتا از این حرکاتم خندم می گیره ولی کمی که فکر میکنم حس می کنم طبیعی هست!

همین دوستی که حرفش بود، چند وقت پیش برام یک سری فیلم آورده بود با تاکید به این که "از همون فیلم هایی هست که خوشت می یاد" منم هیجان زده وقتی به خونه رسیدم در اولین فرصت شروع کردم به دیدن فیلم ها و بله حدستون کاملا درسته، یک سری فیلم تجاری porn لزبین، فارغ از ذره ای اندیشه یا هنر! با خودم فکر کردم آخه من آیا باید بهش جوابی بدم؟ حالا اگه هم اون با خودش حدس زده که من لزبین هستم شیوه ی دیگه ای به ذهنش نرسید برای این که به من بگه آی خانوم جون من میدونم، من کشف کردم من... آخه من مگه چی کار کردم که منو این طوری شناخته؟ یعنی مردم اینقدر نا آگاه هستن نسبت به همجنس گراها که اولین چیزی که به ذهنشون در موردش خطور میکنه HIV و... چی باعث این



چنین عرف فکری در میان مردم شده؟ آیا فقط نا آگاهی و کوتاه فکری شون هست و یا تاریخچه ای پشت این افکار کثیف رایج عرف هست؟ خلاصه که بازم آرزوی بودن کالایی به نام شعور رو کردم که به دوستم هدیه کنم و هم مدیون اون همه فیلم نباشم و هم بهش بگم همون طور که اون منو شناخته من هم او رو...

با همون کتابی که من از لابلای کتاب ها نجاتش داده بودم، داشتیم با دوستان دانشگاه رو ترک می کردیم که هوا توفانی شد و باد به شدت شروع کرد به وزیدن، یه دختره هراسان و در حال دو به سمت ما میومد و هیچ کدوم از بچه ها بهش نگاه هم نکردن مشغول حرف بودن، به سمتش رفتم در حالی که هنوز کتاب توی بغلم بود - همون کتاب - یک دفعه دیدم که بیچاره داره سعی می کنه ۲ تا چک پولش (هیچ ایده ای ندارم که حالا اون همه پول این طوری...!) رو که باد داشت باهاشون بازی می کرد رو به دست بیاره ولی باد نمی داشت، تا این صحنه رو دیدم تنها کاری که تونستم بکنم انداختن کتاب روی پول ها بود و بعد بلافاصله خودمو! اون موقع بود که تازه دوستانم متوجه شدن که مثل این که یک نفر کمک می خواسته! حالا اون یک نفر

اگه پسر بود دوستان عزیزم چشماشون در اومده بود از ۱۰ کیلومتری! اصلا حرف این نیست که بگم چرا به دختر نگاه نمی کنن نه! ماجرا یه چیزه دیگه اس، فقط حرف کمک هست، یه لحظه خودمو جای دختره گذاشتم و از بی توجهی دوستانم به اطراف داشتم شاخ در می اوردم که لبخند اون دختر مانع از سبز شدن شاخ روی سرم شد و آرام شدم... تفاوت لزیبن ها با سایر دخترا ساپرتیو بودن شونه و این که انگار داریم می گردیم ببینیم کسی کمکی چیزی می خواد؟ مطمئنم که بارها این حس براتون پیش اومده، که به میزان زیادی هم به صورت ناخودآگاه بار روی شونه هامون می گذاره، و اگه حواس مون نباشه یک روز می بینیم که خمیده شدیم و کمرمون در معرض شکستن هست و قلب هامون هم که مقوله ای جداست...

درون گرایی به این شکل ما رو به مرز نابودی می رسونه و می شه همون جریان سرخی صورت با سیلی های دردآور، و تمام سلول های احساسی مون رو تخریب میکنه، ناتوان مون میکنه!

جالب اینجاست که اکثر لزیبن ها البته طبق مشاهدات تجربی و البته شخصی روی - دوستان لزیبنم که کم هم نیستن و بالاخره جامعه ی کوچکی رو تشکیل می دهند - از مادران با دیسپلینی بر خوردارند و اکثرا دارای شخصیت هایی مستقل و خود ساخته هستند، حالا یا به واسطه ی نوع تربیت و بار اومدن دارای چنین ویژگی های مشترکی هستیم و کلا روی پای خودمونیم، البته از نظر مالی که هنوز نه (به دلائل درسی) البته چه بسا خیلی هامون هم هر چند شغل کوچک (با توجه به رده ی سنی) اما بالاخره در کنار درس کار هم می کنیم. خلاصه به جز استقلال مادی، منظورم استقلال شخصیتی هست و همین خصوصیت باعث خیلی افکت های دیگه توی زندگی مون میشه، ما رو انسانهایی با غرور و با غیرت و با مسئولیت، مسئولیت نه تنها نسبت به خودمون بلکه اطرافیان مون، مسئولیتی که یک فشار دیگه به تمام فشارهای دیگه مون با توجه به شرایط سخت مون می گذاره...

ما احساس مسئولیت می کنیم چون این بخشی از ویژگی های شخصیتی ماست از بیولوژی ماست، بخشی از هورمون های ماست که چند وقتی هست که ذهن من رو بدجوری به خودش مشغول کرده، شاید هم همین هورمون ها باعث میشن که وقتی با دوستان استریت مون هستیم قدرت بالاتری در مقایسه با اونها داریم یعنی باعث ایجاد یک دیدار دفاعی برای محافظت می شیم و مراقبت می کنیم از اونها در مقابل آدم های هرزه، حرف های هرزه و متلک های خیابونی هرزه... (و کسی نیست که خود ما رو از این معضلات جامعه نجات بده وقتی که تنها هستیم، وقتی که خسته از کار و زندگی داریم می ریم خونه و چیزها یی سر راه می شنویم که خودتون دیگه بهتر می دونین...! و وضاحت به کجا کشیده شده که به پسر بچه های دبستانی هم اجازه ی متلک های سنگین انداختن با افتخار داده شده...) و باز هم سکوت!

یک مثال ساده ی فیزیکی و خیلی واضح که توی تمام لزیبن ها هست این که وقتی که از خیابون رد می شیم این ما هستیم که بقیه رو به سمت دیگه ی خیابون هدایت می کنیم و این ما هستیم که به سمت هجوم ماشین ها ایستادیم، این اصلا



یک مثال شخصی نیست بلکه بارها و بارها خودم شاهدش بودم و آگه شما هم فکر کنین می بینین که بله خودتون هم از این دسته هستین و تازه این یکی از جزئیات خیلی ملموس بود و خیلی از توجهات دیگه نیاز به دقت داره تا دیده بشن....
ما کمتر اشک می ریزیم، چون حس می کنیم اگر این اشک ها دیده بشه باعث آزردهی اطرافیان مون میشه پس فرار می کنیم و حتی یادمون می ره که توی تنها یی هم گریه کنیم و یک باره به انفجار می رسیم و توفانی به راه میاندازیم که تموم شدنش....

یکی از ویژگی های ما همجنسگرایان، درون گرا بودن مون هست - جریان همون اشک ها - و پر واضح هست که به دلیل مسائل امنیتی هست یعنی در عین حال که از روابط اجتماعی بالایی برخورداریم (اکثر لزبین ها دارای روابط اجتماعی بالا واز محبوبیت خاصی در میان دوستان و جامعه برخوردارند و آن هم به دلیل موفقیت های آنها در خیلی از زمینه هاست از جمله: علمی، ورزشی، هنری و...) اما خیلی از مسائل مون رو داخل مون و با خودمون حمل می کنیم، مخالف صد در صد این قضیه هستیم چرا که درون گرایی به این شکل ما رو به مرز نابودی می رسونه و می شه همون جریان سرخی صورت با سیلی های دردآور، و تمام سلول های احساسی مون رو تخریب میکنه، ناتوان مون میکنه! خودمون فقط می تونیم خودمونو نجات بدهیم. پس آگه برای تخلیه ی دردهای شخصی هر کسی راه حلی پیدا کنه حداقل امتیازی که داره اینه که میزان افسردگی، میل به خودکشی و خودآزاری کمتر می شه... (متاسفم که با چندین مورد جدی برخورد کردم و الان که می نویسم به شدت منو اذیت می کنه یادآوریش...) پس تخلیه ی روحی و فکری خیلی لازمه برای همه، این تخلیه بسته به روحیات شخص راه های مختلفی داره، آگه یک دوست باشه که بشه باهاش حرف زد از همه چیز آسون تره یا مثلا میشه بلاگ نوشت می دونم که هر چند وقت یک بار فیلتر میشه اما دست نوشته های شخصی رو که دیگه نمی تونن از توی PC ها فیلتر کنن یا نمی تونن بیابند و جلوی نواختن ساز رو بگیرند و یا ممنوع کنند نقاشی کشیدن های مارو...

ما تنها نیستیم اگر دست های همدیگر رو پس زنیم، وقتی که نمادمون یک پرچم رنگ و وارنگ هست پس چرا خودمون باید بیرنگ باشیم؟ یک نفس عمیق، سکوت، یک پرچم سفید و پیش به سوی رنگارنگی ☺.





اخبار ایران و جهان

■ **ایران:** وزارت امور خارجه سوئد در گزارش مربوط به نقض حقوق بشر در ایران، بی حقوقی همجنسگرایان را هم منظور داشته است.



وزارت امور خارجه سوئد گزارش مفصلی از وضعیت حقوق بشر در ایران منتشر کرده است. این گزارش که شامل ۲۱ موضوع می شود، در بخش شماره ۱۷ به مسئله همجنسگرایان می پردازد. قبل از این دولت آمریکا هم در گزارش مربوط به حقوق بشر در ایران از بی حقوقی همجنسگرایان نام برده بود. برای مطالعه کامل گزارش وزارت امور خارجه سوئد می توانید به نشریه بیداری مراجعه کنید. آدرس نشریه بیداری در همین شماره ماها چاپ شده است.

■ **انگلستان - ایران:** یک گروه موسیقی انگلیسی آلبوم جدید خود را به دو جوان اعدامی در مشهد تقدیم کرده است.



گروه موسیقی پاپ انگلیسی به نام Pet Shop Boys آلبوم جدید خود را به نام "فوندامنتال" به دو جوان همجنسگرای اعدامی در مشهد تقدیم کرده است. در مجموع ۱۲ آهنگ در این آلبوم می باشد به نام های:

۱. Psychological
۲. The Sodom And Gomorrah Show
۳. I Made My Excuses And Left
۴. Minimal
۵. Numb
۶. God Willing
۷. Luna Park
۸. I'm With Stupid
۹. Casanova In Hell
۱۰. Twentieth Century
۱۱. Indefinite Leave To Remain
۱۲. Integral

آدرس وب سایت رسمی گروه:

<http://www.petshopboys.co.uk>



■ ترکیه: از پیک نیک یک روزه تا اردوی تابستانی رنگین کمان



چندین سال است که همجنسگرایان ترکیه هر ساله روزی را به عنوان روز پیک نیک تدارک دیده و دور هم جمع می شوند. اما با توجه به گسترش فعالیت ها و علنی تر شدن همجنسگرایان در ترکیه، امسال اردوی یک هفته ای جای پیک نیک یک روزه را می گیرد. انجمن کائوس همجنسگرایان ترکیه اردوی یک هفته ای را برای دور هم جمع شدن همجنسگرایان ترکی و علاقه مندان از دیگر کشورها تدارک دیده است. این اردوی هفت روزه از تاریخ ۱۲ تیر ماه شروع و تا ۱۸ تیرماه ادامه می یابد. برای

این هفته برنامه های آموزشی و تفریحی زیادی تدارک دیده شده اند. این ابتکار با هدف گسترش آشنایی ها بین همجنسگرایان، افزایش اعتماد به نفس و هر چه علنی تر شدن آنها در جامعه ترکیه صورت می گیرد. این اردو تنها برای همجنسگرایان اهل ترکیه نیست بلکه علاقه مندان از دیگر کشورها بخصوص کشورهای همسایه هم می توانند شرکت کنند. آدرس تماس:

Kaos Cultural Center

Gazi Mustafa Kemal Bulvarı, 29/12, Demirtepe / Kızılay – Ankara / TURKIYE

Phone: 0312 230 0358

E-mail: kaosgl@kaosgl.com, burcu.ersoy@gmail.com

www.kaosgl.com

■ آمریکا: سان فرانسیسکو خیابان های خود را به اسم پیشگامان مبارزات همجنسگرایان نامگذاری می کند.

محله کاسترو در شهر سان فرانسیسکو آمریکا معروف است. این محله به عنوان یک "شهر" تمام عیار همجنسگرا معروفیت جهانی دارد. اخیراً مسئولان، اسم بعضی از خیابان های این محله را عوض کرده و خیابان هارا به اسم کسانی نامگذاری کرده اند که به عنوان پیشروان و فعالان حقوق همجنسگرایان آمریکا در دهه ۶۰ میلادی فعالیت می کردند.

■ روسیه: همجنسگرایان به دستورات مسئولان وقعی نمی نهند.



با سرنگونی رژیم کمونیستی در روسیه، همجنسگرایی هم در آن کشور آزاد شد. اما دولت روسیه روی خوشی نسبت به فعالیت های همجنسگرایان نشان نمی دهد. اخیراً همجنسگرایان روسیه تصمیم گرفتند که به مناسبت سیزدهمین سال آزاد جرم زدایی از همجنسگرایی در قانون روسیه، اولین کارنوال خود را در مسکو برگزار کنند اما با مخالفت شهردار مسکو و پلیس مواجه شدند. با این همه همجنسگرایان روسی کارنوال خود را برگزار کردند. که با خشونت مواجه شد و پلیس تعداد ۱۲۰ شرکت کننده را دستگیر کرد. یکی از مسئولان کارنوال به خبرگزاری های خارجی گفت: مهم این نیست که تعدادی را دستگیر کردند، مهم از هر چیز این است که همجنسگرایان روسی برای دفاع از حقوق خود به خیابان آمدند. این گونه فعالیت ها به مرور ذهنیت های منفی را عوض خواهد کرد.



■ اسپانیا: محاکمه قاضی مخالف ازدواج همجنسگرایان



یک زن قاضی در اسپانیا که از ثبت ازدواج همجنسگرایان خوداری کرده، توسط دادگاه عالی آن کشور محاکمه می شود. علت مخالفت قاضی زن ظاهراً به این دلیل بوده که جفت همجنسگرا مقیم اسپانیا اما تابعیت کشور دیگری را دارند که ازدواج همجنسگرایان هنوز در آن قانونی نیست. اما دادگاه عالی اسپانیا اعلام کرده که چون این دو نفر ساکن این کشور هستند از تمام حقوق شهروندی و برابر برخوردار هستند.

■ آمریکا: مؤسس اولین مجله همجنسگرایان واشنگتن درگذشت.



بنا به نوشته سایت روزنامه واشنگتن پست، آقای رالف پؤل گرینهارت که سه دهه پیش اولین مجله همجنسگرایان شیکاگو بنام "گی شیکاگو" را منتشر کرد، در سن ۷۲ سالگی بر اثر بیماری سرطان درگذشته است. مجله گی شیکاگو جایز بهترین تولید ویدئویی اروتیسم همجنسگرایانه را هم نصیب خود کرده بود. رالف گرینهارت سال های زیادی در نیروی هوایی آمریکا خدمت کرد و بعد از آن در رادیو مشغول به کار شد و زمانی که همجنسگرایی خود را پذیرفت، علی رغم متاهل بودن و داشتن دو فرزند، به انتشار "گی شیکاگو" پرداخت. فرزند پسر او اکنون مدیر انتشار مجله را به عهده دارد.



نامه نگاریهای فرید و مهران - قسمت هشتم

فرید و مهران دو دوست و هر دو همجنسگرا هستند. فرید در ایران زندگی می کند و مهران مدتی است که در خارج از کشور اقامت دارد. فرید تنهاست و دوست پسر ندارد. مهران یک دوست پسر خارجی دارد و سالها است به صورت مشترک با دوست خود زندگی می کند. فرید و مهران با هم مکاتبه و در باره موضوعاتی همچون عشق، دوست یابی، رابطه مشترک دراز مدت دو همجنس با هم و... با هم درد دل و تبادل تجربه می کنند. فرید و مهران خواسته اند که این تبادل تجارب را با خوانندگان ماها قسمت کنند. با توجه به مطالب مطرح شده در مکاتبات این دو، تصمیم گرفتیم که نامه های آنها را (با کمی ادیت و اصلاح) از شماره ۱۲ به بعد، در چند شماره پشت سر هم چاپ کنیم. این شما و این نامه های فرید و مهران.

■ نامه ی هشتم فرید به مهران

سلام مهران جان.

لازمه که یک بار دیگه از وقتی که گذاشتی و جوابهای سنجیده‌ای که تا حالا به نامه‌هام دادی تشکر کنم.

این بار می‌خوام ازت درباره‌ی دین بپرسم. من نمی‌دونم خود تو آیا دین خاصی داری یا نه، و اگر داری آیا همجنسگرا بودن با دین ات تداخلی داشته یا نه. راستش خود من فکر می‌کنم حرفی مثل «همجنسگرای مسلمان» خنده داره. دین اسلام - که من مثل همه‌ی دین‌های دیگه بهش احترام می‌ذارم - مشخصا با رابطه‌ی جنسی دو همجنس مخالفت کرده. به نظر من این زشته که بخوایم به زور و با مثله کردن دین، اون رو با همجنسگرایی آشتی بدیم. اصلا چرا اصرار داریم که دین با همجنسگرا بودن جور در بیاد؟ آیا انسان بودن فقط با مقید بودن به یک دین رسمی امکان‌پذیره؟ آیا خودمون رو گول نمی‌زنیم؟ از چی می‌ترسیم؟

من فکر می‌کنم یک انسان آزاد، و انسانی که ظرفیت‌های خودش رو شناخته باشه سعی نمی‌کنه با تفسیر به رای کردن مسائل دینی، گرایش خودش رو توجیه کنه. و نمی‌دونم چرا فکر می‌کنیم این که رابطه‌ی جنسی دو همجنس در دین منع شده، باید این قدر دغدغه و مشکل ساز بشه...

خب، باز هم ازت ممنونم و خوشحالم که این مدت با هم در تماس بودیم. برات روزهایی خوش و شاد رو آرزو می‌کنم.

قربانت: فرید.



■ پاسخ مهبران به فرید

سلام فرید

سئوالی که تو این نامه کرده ای بسیار مهم و برایم جالب بود. خود من به هیچ دین خاصی اعتقاد ندارم و خودم را سکولار می دانم. دین و مذهب داشتن هیچ وقت ملاک انسان بودن نبوده و نیست.

من بر این اعتقادم که مخالفت ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) با موضوع همجنسگرایی از دین یهود شروع شد و آن هم به دلیل شرایط زیستی قوم یهود در آن قرن ها می باشد. مسیحیت و اسلام هم در ادامه دین یهود آمده اند و بسیاری از آموزش ها و تعالیم مسیحیت و اسلام از یهودیت سرچشمه می گیرند از جمله داستان قوم لوط که ابتدا در کتاب یهودیان و از آنجا به کتاب دینی مسیحیان و سپس به قرآن و اسلام راه یافته است.

همان طور که می دانی قرائت ها از دین و مذهب بسیار متفاوت هستند و هر کسی بر اساس آموزش های خانوادگی، اجتماعی خویش و بنا بر سطح رشد جامعه و با توجه به اطلاعات و دانشی که دارد، از دین و مذهب خود یک برداشت می کند. همه مسلمانان جهان در تعریف این که اسلام چیست و کدام احکام آن باید اجرا شوند یا نشوند توافق ندارند. این از پوشش زنان گرفته تا ماهی بدون فلس خوردن تا هنگام ورود به توالت کدام پا را اول گذاشتن تا مسائل جنسی شامل می شود. این قضیه در مورد دین یهود و مسیحیت و حتی دیگر ادیان هم صدق می کند. حتماً می دانی که چندین سال است که در غرب و حتی اسرائیل در مورد این که یک کشیش یا خاخام میتواند همجنسگرا باشد یا نه کلی بحث است و هنوز هم توافقی حاصل نشده، یا در این مورد که آیا یک زن هم می تواند امام جمعه یا آیت الله یا کشیش شود یا نه. وقتی ما می بینیم که قرائت ها در هر عرصه ای که رویش دست بگذاریم متفاوت است چرا ما بخواهیم به اون قرائت دینی که با همجنسگرایی مخالفت می کند تن در دهیم؟ تو درست می گویی، بهتر این است که مثلاً زنان یا همجنسگرایان که حقوق شان توسط دین نادیده گرفته می شود، عطای دین را به لقایش ببخشند و ترک دین کنند و سکولار یا لائیک شوند و وقتی به احکام دست و پا گیر و سرکوب کننده حقوق خود، نهنند. این شاید منطقی ترین برخورد به نظر برسد، اما مسئله به این سادگی نیست. از یک طرف عده ای از همجنسگرایان عمیقاً، قلباً و صادقانه به خدا و تعالیم دینی باور دارند. چرا ما باید آنها را در برابر یک انتخاب قرار دهیم که بین هویت جنسی همجنسگرایانه و دین خود حتماً باید یکی را انتخاب کنند. بخصوص که اعتقاد و باور های فکری هر انسانی بعدی از هویت فردی او را تشکیل می دهند درست همان طور که گرایش و نیازهای جنسی، بعد دیگری از هویت فردی او هستند. باید انسانها را با ابعاد مختلف هویت انسانی شان ارج نهیم و هر انسانی خود ویژه و دارای هویتی مستقل و قائم بذات است.

از طرف دیگر اگر به همجنسگرایان مذهبی بگوییم حالا که دین با گرایش جنسی شما ناسازگار است، پس بهتر است از دین خود دست بکشید، در واقع ناخودآگاه دین را دو دستی به متعصبان مذهبی واگذار کرده ایم.

فرهنگ اجتماعی و مذهب از همدیگر تأثیر می پذیرند و هر اجتماعی برای اصلاح فرهنگی خود بناچار باید به بازبینی بینش خود از مذهب خود هم پردازد. یعنی برای مدرن شدن جامعه کافی نیست که غیر مذهبی ها مدرن شوند، بلکه مذهبی های ما هم بایستی به قرائت مدرنی از دین خود برسند تا تعادل لازم در حرکت به سمت جامعه ای آزاد و از نظر فرهنگی پیشرفته حاصل شود. از طرف دیگر همجنسگرایان مذهبی همان قدر در تملک دین و تفسیر آن حق دارند که متعصبان مذهبی. پس باید با حمایت و پشتیبانی از همجنسگرایان مذهبی و تشویق آنان به ارائه تفسیر و قرائت امروزی از دین، میدان را از دست متعصبان مذهبی باز پس بگیرند.

در این راه تجارب ممالک غربی به ما کمک می کنند؛ زمانی در غرب این موضوع که یک زن یا یک همجنسگرا هم حق دارد کشیش و رهبر مذهبی شود، خنده دار به نظر می رسید اما همجنسگرایان مسیحی بر حق خود در بازخوانی انجیل پافشاری کردند، زنان و بخصوص فمینیست ها هم، زنان مذهبی را برای این کار (کشیش شدن در صورت تمایل) مورد تشویق و حمایت



قرار دادند، نواندیشان دینی هم بودند. این سه نیرو (فمینیست ها، همجنسگرایان و نواندیشان دینی) و همین طور سکولارها موفق شدند در طی یک پروسه ای افکار اجتماعی را به حمایت از خود جلب کنند و توانستند در اصلاح دین مسیحی تاثیرات زیادی بگذارند. امروزه در غرب کشیش بودن یک همجنسگرا یا یک زن تعجبی بر نمی انگیزاند و مسئله تا حدود زیادی جا افتاده است. ما ایرانیان هم می توانیم چنین کنیم.

این مسئله مذهب و همجنسگرایی تا حدودی به موضوع ازدواج همجنسگرایان شبیه است. برداشت همجنسگرایان از خانواده، ازدواج و روابط مشترک با برداشت سنتی از این مسائل تفاوت دارد اما در عین حال همجنسگرایان بر حق خود در ثبت روابط مشترک خویش "ازدواج" تاکید می کنند. فارغ از این که از نظر دیدگاهی و اصولی موافق یا مخالف "ازدواج" همجنسگرایان باشم اما با این همه از این مبارزه دفاع می کنم چون آن را در خدمت تضعیف دیدگاه سنتی که آن را ناعادلانه می دانم، تشخیص می دهم.

در باره پیشنهادت مبنی بر خاتمه این گونه نامه نگاری ها موافقم و امیدوارم در این نامه نگاری ها موفق شده باشم که دیدگاه های خودم در باره مسائل مطروحه در جنبش همجنسگرایان را برایت روشن کنم.

اما یک سؤال برایم باقی است و آن هم سؤال مهمی که فکر می کنم حداقل رهبران جنبش همجنسگرایان باید درباره آن شناخت و موضع روشنی داشته باشند. پس اگر اجازه دهی من در اینجا سئوالم را مطرح کنم و تو میتونی در نامه بعدی به آن جواب دهی. سؤال من این است: نظر تو در باره اروتیک و پورنوگرافی چیست؟ و آیا فکر می کنی که همجنسگرایان باید مخالف پورنوگرافی باشند یا موافق آن؟ چرا؟ امیدوارم در نامه بعدی ات به این سؤال جواب دهی. پس منتظر نامه ات می مانم.
خوش و خرم باش؛

مهران



شوخی با طعم جدی جدی با طعم شوخی



◀ همجنسگراها تو همه کشورها از پرچم رنگین کمان استفاده می کنند. ما همجنسگرایان ایران هم این کار را کرده و می کنیم ولی شما هیچ به این فکر کردین که استفاده ما ایرانیا از پرچم رنگین کمان یک خورده بی مزه است؟ آخه پرچم رنگین کمان یعنی اعتراف به وجود تفاوت ها و گون گونی ها در بین همجنسگرایان است، یعنی این که تو جنبش ما، به همه این تفاوت ها اعتراف میشه و برایشون ارزش و احترام قائل هستیم. مگه نه؟ ما که نمی خوایم مثل هتروها باشیم که ظاهراً همه یک رنگ هستن (نیستن ولی تظاهر می کنن). می خوام اینو بگم که بابا در بین ما همجنسگراها

انواع و اقسام سلیقه ها هست اما اگه این نشریات و سایت های همجنسگرایان را بخونین و دقت کنین، متوجه میشین که از تفاوت ها خبری نیست و همه همجنسگراها مثل ماهی کنسروی همه یک اندازه و یک شکل هستن. می خوام بگم در بین ما همجنسگراها از دختر لژیون موتورسیکلت سوار و تاتو زده هست تا لژیونی که صد قلم ارایش زنانه میکنه، از مردان گی زن پوش داریم تا مردان چرم پوش. از همجنسگراهایی که به سکس ساده نوازش و بوس کنار علاقه دارن تا همجنسگراهای علاقه مند به سکس خشن مثل سادومازوخیسم یا ماستر / اسلاو (اسم این به فارسی چی میشه؟) یا کسانی که دوست دارن یکی رو لمبرشون ضربه بزنه و داغ و گرمش کنه تا کسانی که دوست دارن این ضربه ها را حواله کنن. در بین ما کسانی هستن که به افراد چاق علاقه دارن، کسانی به افراد لاغر، کسانی به جوان تر از خودشون و کسانی به افراد مسن تر از خودشون و هزار رنگ دیگه. اگه این تفاوت ها تو جنبش ما علنی بشن و هر کسی بتونه جای خودشو تو هر گروه پیدا کنه اون وقت ما رنگین کمان میشیم. تو شماره قبلی ماها یه صحبتی با دوستان خارج کشور شده بود. من هم یه خواهش (نه صحبت) از این دوستان دارم و اون اینکه چون تو داخل امکانات و دسترسی به منابع کم هستش، دوستان خارج علاقه مند به چرم پوشی و موتورسیکلت سواری، بیان و یک مجله یا سایت مخصوص خودشون بزنی یا دوستانی که به افراد چاق و پشمالو علاقه دارن هم بیان و یه تکونی بخودشون بدن. ما که مردیم از بس این مجلات و سایت ها همه را شسته رفته و قالبی جا می زنن.



■ **ماها، مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران**
برای بیان نظرات و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همین طور
برای اشتراک ماها، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

■ **majaleh_maha@yahoo.com**